

نشریه دانشجویان موادار سازمان چریکیهای فدائش خلق ایران در خارج از کشور

سال ششم دی - بهمن ۶۵ ژانویه - فوریه ۸۷ شماره ۴۹



اگر بهمن آیین خود را پاس دارد ...

سیاهگل ، بهمن ۴۹

قیام ، بهمن ۵۲

...



# یادواره به خون تپیدگان



صدای فدائی

برای تماس با  
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

A.C.A.

B.P. 43

94120 Fontenay-sous-Bois

France.



رادیو سازمان جبهه‌های فدائی خلق ایران

موج کوتاه ردیف ۷۵ متر

همه روزه ساعات

۶/۵ با مداد، و ۱۲/۵ و ۸/۵ بعد از ظهر

# در این شماره

۴ ■ بازتاب بر ملاشدن روابط پنهانی رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا

۷ ■ اخبار ایران

۱۱ ■ اخبار جهان

۲۰ ■ اخبار جنبش دانشجویی

۲۱ ■ ۴۵ سال خیانت به طبقه کارگر و زحمتکشان بر حزب ضدتوده مبارک باد!

۲۲ ■ نزدیکی اتحادیه میهنی کردستان عراق با رژیم جمهوری اسلامی

۲۶ ■ رژیمیم در پوشش "انتقاه از خود"

۳۱ ■ نطفه جهان بینی مذهبی مجاهدین

۳۶ ■ نقد کتاب  
اسماعیل صبح  
تربیت در لغت



۴۲ ■ آه بیات بالنده:

خوبن

۴۵ ■ فرهنگ فشرده واژه‌های روز



۴۸ ■ آرزو خوانندگان

ادامعی مقالی 'دنباله‌ای بر شاعر بوجن، شاعر شدن' در شماره بعدی جهان چاپ می‌شود.

خلق

انقلاب

ماه آرمان و

ماه بهمن، سرخترین

«سعید سلطانیور»

برگرفته از: 'کار' ۹۶

است. بهمن ماه سرآغاز پیروزی خلق و سرآغاز شکست ضد خلق است. بهمن ماه، ماه آتشفشانهاست. نوید قیام مسلحانهی خلق در بهمن ماه پنجاه و هفت با خون بر تارک رستاخیز مسلحانهی سیاهکا، نقش بسته است. اکنون به گرامی داشت بهمن ماه چهار، و نه و پنجاه و هفت، ماه خلق، ماه فرزندان دلاور خلق و رزمندگان پیشگامش، نام شهیدان بهمن را بخوانیم و شورمندتر به پاسداشت آرمان شهیدان راه زحمتکش برگیریم / آتش مبارزهی طبقاتی را شعله‌ورتر کنیم. در خط خون شهیدان پیش رویم و تا تحقق آرمان شهیدان از پای ننشینیم. و در راه سرخ کارگران چنان شکوهمند و پرطنین گام برداریم که از هم‌اکنون کوردلان و فرصت‌طلبان و خائنان تازه‌کار و کهنه‌کار در خط سازش از هراس مبارزهی طبقاتی به لرزه درآیند! ■

خلق را چون آتش انتقام بر پادگانهای ضد خلق فرو بارید: فدایی در اوج قیام مظهر ارادهی انقلابی خلق بود و در جریان قیام خونین خلق خون فدایی: خون احمدزاده‌ها، پویان‌ها، جزئی‌ها، مومنی‌ها، حمید اشرف‌ها، ساحی‌ها،... در خون سیادت‌ها جوشید و با خون خلق گره خورد و آتش هنگامه‌ای تازه در ارکان ارتش ضد خلقی و پادگانهای سرکوبگرش افکند. بهمن ماه، ماه خون و مبارزه است. ماه حماسه و شهادت است. ماه آتش و فریاد است. ماه خروش سرخ سیاهکا، ماه توفان خونین قیام است. بهمن ماه توفانی ترین ماه عزم مسلحانهی خلق و سرخ ترین ماه رزم مسلحانهی فداییان خلق است. بهمن ماه، ماه سلاح بر گرفتن توده‌هاست. ماه آتش قدرت خلق از دهانهی مسلسل‌هاست. ماه انفجار نارنجک و شلیک گلولهی فداییان خلق

و طومار خیانت‌های تاریخی را با خروش خون درهم پیچیدند و سیلی خون بر چهره فراریان و سازشکاران و صبر و انتظار پیشگان فرو کوفتند. حماسه سیاهکا، این رستاخیز خون و خروش رزمندگان فدایی، در سالهای تاریک دیکتاتوری آتش اصیل و خاموشی ناپذیر، مبارزهی انقلابی را در خاکستر سنگین ده‌های خاموشی و ترس، شعله‌ور کرد و خون خفته و خستهی ستم‌دیدگان را در رگهای ایمان و امید به گردش درآورد و یک دهه، یک دههی خونبار که در آن بذر مبارزهی انقلابی شکفت و بالا گرفت، نام فدایی بر تارک میهن می‌درخشید. سازمان چریک‌های فدایی خلق ریشه در خون بست و شکل گرفت و در هوای خفقانی سرکوب نظام وابستهی پهلوی از بالندگی باز نماند چندان که سرانجام شاخ و برگ آتشینش در جنبش انقلابی خلق از سرخ‌ترین شکوفه‌های انقلاب سرشار شد و در قیام خونین خلق سرخ‌ترین ثمر انقلابی رزم مسلحانهی

ماه بهمن، خونین‌ترین و شکوهمندترین ماه در تاریخ جنبش انقلابی خلق‌های ستم‌دیده و پیشگامان سرخ و رزمندهی آن است. هر روز بهمن، در تقویم مبارزات خلق برگ‌گی ست خونین که چون سپیده دمان گلگون رهایی و آزادی می‌درخشد. دست عاشقان خلق چون برگ برگ ماه بهمن را در تقویم سرخ مبارزات ورق می‌زند، یکپارچه آتش انقلاب می‌شود. قلب عاشقان خلق در موج موج، موج خون شهیدان بهمن شعله می‌کشد و با رودخانهی آتش و شقایقی که از خون شهیدان بهمن بر بستر زمستانی سالهای چهار، و نه تا پنجاه و هفت، موج می‌زند، جاودانه می‌خروشد. چشم عاشقان خلق، انبوه شهیدان را بر قلعه‌های برف‌آلود بهمن ماه می‌بیند که با آهنگ ترانه‌های خلق، چگونه در کارگاه فردا، آفتاب رهایی و آزادی زحمتکشان را با تار و پود خون می‌پافند. در بهمن ماه سال چهار، و نه رزمندگان فدایی، در قلب خفقان رزم نویسی پی افکندند



## بازتاب بر ملا شدن روابط پنهانی

### رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا

ماجرای روابط پنهانی رژیم جمهوری اسلامی با امپریالیسم آمریکا، در هفته‌های گذشته همچنان در صدر اخبار و گزارش‌های جهانی قرار داشته است. سران فریبکار رژیم، گرچه مجبور شده‌اند به برخی از جنبه‌های این رسوایی بزرگ اعتراف کنند، ولی هنوز وقیحانه اعلام می‌دارند که در این ماجرا به 'پپروزی' بزرگی دست یافته‌اند. از سوی دیگر، مردم آمریکا همچنان گیج و مبهوت‌اند و از ریگان می‌خواهند حقایق بیشتری را در مورد این مساله بیان دارد.

مطبوعات آمریکا این ماجرا را با رسوایی بزرگ 'واتر گیت'، در زمان ریاست جمهوری نیکسون، مقایسه می‌کنند و از آن به عنوان 'ایران گیت' نام می‌برند. ولی در عین حال تلاش‌های فراوانی در آمریکا در جریان است تا به گونه‌ای سر و ته قضیه به هم آورده شود و ماجرا فیصله پیدا کند. ولی از شواهد امر چنین پیداست که مساله به این زودبیا خاتمه نمی‌یابد. البته لازم به یادآوری است که تمام سیاستمداران آمریکا و از جمله رهبران حزب دموکرات از اینکه ریگان اقدام به برقراری روابط پنهانی با رژیم جمهوری اسلامی کرده است، با او کاملا موافقت و او را از این جهت ستایش می‌کنند. حتی برخی این اقدام ریگان را با اقدام نیکسون در اوایل دهه گذشته و فرستادن پنهانی کیسینجر به چین مقایسه می‌کنند و معتقدند که برقراری رابطه با ایران می‌تواند به اندازه برقراری رابطه با چین برای منافع آمریکا مفید باشد.

بنابراین از آنجا که مخالفان ریگان با اصل قضیه - یعنی برقراری رابطه با جمهوری اسلامی - موافقت تاکنون او را آن طور که باید تحت فشار

نگذاشته‌اند. از سوی دیگر رهبران حزب دموکرات گرچه تلاش می‌کنند تا رئیس جمهور آمریکا از میان حزب خودشان انتخاب شود، ولی به هیچ وجه نمی‌خواهند که از اعتبار ریاست جمهوری کاسته شود. زیرا آنان به خوبی آگاهند که این مساله ممکن است کل نظام دموکراسی پارلمانی را با خطر مواجه سازد. به ویژه آن که در انتخابات اخیر برای مجلس سنا و کنگری آمریکا درصد کسانی که در رای دادن شرکت کرده بودند به طور بی‌سابقه‌ای کاهش یافته بود و به حدود سی درصد می‌رسید. بنابراین اگر، پس از رسوایی نیکسون و استعفای او، به اعتبار ریاست جمهوری آمریکا باز هم ضربه وارد شود، ممکن است درصد کسانی که بازی انتخابات بورژوازی را جدی می‌گیرند، شدیداً کاهش یابد و این برای دموکراسی بورژوازی واقعا یک فاجعه خواهد بود. البته از نکات فوق نباید نتیجه گرفت که وضعیت ریگان کاملا امن است. نظام امپریالیستی آمریکا اگر لازم ببیند، او را نیز به راحتی فدا خواهد کرد.

☆ ☆ ☆

ماجرای روابط پنهانی آمریکا با ایران یک مساله بسیار مهم را برای هزارمین بار افشا کرد و آن پوسیدگی نظام دموکراسی بورژوازی است. این ماجرا به خوبی نشان می‌دهد که نظام‌های به اصطلاح دموکراتیک در کشورهای سرمایه‌داری کاملا بر فریب و نیرنگ بنا شده‌اند. ریگان، رئیس جمهور آمریکا، از یک سو رسماً اعلام می‌کند که با رژیم جمهوری اسلامی هیچ گونه رابطه‌ای ندارد و در جنگ ایران و عراق موضع بیطرفانه دارد، ولی از سوی دیگر به طور پنهانی با

سران رژیم وارد مذاکره می‌شود و همچنین تسلیحات جنگی در اختیار آنان می‌گذارد. یا اینکه پس از رو شدن این روابط پنهانی، ریگان ریاکارانه اعلام می‌کند که از جزئیات قضیه باخبر نبوده است و برای خلصی خود برخی از نزدیکترین همکارانش را از کار برکنار می‌کند و کمیسیون‌های به اصطلاح تحقیق تشکیل می‌دهد.

این ماجرا همچنین نشان داد که سران کشورهای امپریالیستی حتی به چارچوب دموکراسی بورژوازی خود نیز پای بند نیستند و پیوسته مجبورند این چارچوبها را نیز بپزند. ریگان، پس از برملا شدن روابط پنهانش با سران رژیم جمهوری اسلامی، برای فریب دادن افکار عمومی آمریکا اعلام کرد که هدفش ایجاد رابطه با عناصر 'میانرو' در ایران بوده است و سلاح‌های آمریکایی نیز برای همین عناصر ارسال شده است! این ادعا واقعا که خنده‌آور است. ریگان در زمانی این ادعا را مطرح می‌کند که همگان می‌دانند که هدف ریگان نه برقراری ارتباط با عناصر میانرو، بلکه برقراری رابطه با یکی از ضد کمونیست‌ترین و ارتجاعی‌ترین رژیم‌های معاصر جهان و تقویت و تحکیم آن بوده است.

☆ ☆ ☆

به دنبال برملا شدن روابط پنهانی آمریکا با رژیم جمهوری اسلامی، برخی از سران مرتجع منطقه، همچون ملک حسین و جستی مبارک، بلافاصله سیاست آمریکا را محکوم کردند. به نظر می‌رسد که این برخورد تنها در ظاهر و برای ابراز پشتیبانی با رژیم عراق صورت گرفته باشد. وگرنه این پادوهای امپریالیسم آمریکا به خوبی می‌دانند که هرچه آمریکا

به رژیم جمهوری اسلامی نزدیکتر شود، سران رژیم 'عاقبت' تر خواهند شد و این به نفع همه آنهاست.

در کشورهای عمده اروپا نیز اکثریت سران این کشورها ضمن تایید سیاست ریگان در مورد نزدیکی به رژیم ایران، از این چگونگی ابراز ناراضی می‌کردند که دولت آمریکا رسماً از آنان خواسته بود که به ایران اسلحه نروشنند، ولی خود پنهانی به ایران اسلحه می‌فروخته است. اختلاف در این مورد بیشتر از زاویه رقابت اقتصادی مطرح بوده است. گرچه هم‌اکنون آشکار شده است که بسیاری از کشورهای اروپایی از جمله انگلستان، فرانسه، آلمان، سوئد، سوئیس، پرتغال، اسپانیا و ایتالیا در سطح محدودتری به ایران تسلیحات نظامی می‌فروخته‌اند.

دولت اتحاد شوروی تا مدت‌ها در این مورد سکوت اختیار کرد و سپس تنها 'ریکاری' دولت ریگان را محکوم ساخت و در مورد رژیم جمهوری اسلامی سخنی به میان نیاورد. دولت شوروی البته نگران است که این ماجرا از محبوبیت و اعتبار ریگان در آمریکا بکاهد و در سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز گورباچف و مذاکره با ریگان خللی ایجاد شود. زیرا هم‌اکنون مدت‌هاست که به علت مسایل مربوط به روابط ایران و آمریکا و گرفتاری ریگان مسالهی مذاکرات صلح اهمیت خود را تا حدی از دست داده است و از صدر اخبار جهانی خارج شده است. ضمناً باید یادآوری شود که درست در همین دوره که رژیم جمهوری اسلامی به علت رابطی پنهانی با امپریالیسم آمریکا بیش از هر زمان دیگری مورد تنفر خلقهای ایران و سراسر جهان قرار گرفته است، دولت شوروی بزرگترین و مهم‌ترین قرارداد اقتصادی خود را با آن منعقد ساخته است.

☆☆☆

بازتاب برملا شدن روابط پنهانی ایران و آمریکا در بین نیروهای اپوزیسیون ایران از ویژگیهای خاصی برخوردار

است. ما در اینجا به برخوردهای سلطنت طلبان، سازمان مجاهدین و طیف توده‌ای - اکثریتی اشاراتی می‌کنیم.

ماهیت حقیقی دار و دستهای مختلف سلطنت طلب در ماجرای برملا شدن روابط پنهانی ایران و آمریکا کاملاً روشن شد. در این ماجرا دقیقاً معلوم گردید که

رابطی آمریکا با رژیم حسابی بلبل، زبانی می‌کنند. دار و دستهای سلطنت طلب از اینکه می‌بینند که اربابشان دیگر به آنان توجهی ندارد، نگران شده‌اند و از آینده خود بیمناک‌اند. البته هنوز امیدوارند که ارباب به سر عقل بیاید. از این رو به دولت ریگان نصیحت می‌کنند که از



ریگان به خمینی: ماشه مسلسل تو خرابه، بیا یکی دیگه بخرم

اینان (و به ویژه امینی و مدنی) از مزدگیران کهنه‌کار سازمان سیا اند و بابت مزدوری خود میلیونها دلار پول دریافت کرده‌اند. البته نقش اینان چیزی جز جاسوسی برای سرویس اطلاعاتی آمریکا نبوده است و چون ابزارهایی جهت ترساندن رژیم جمهوری اسلامی مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

از اسنادی که تاکنون در این مورد چاپ شده است کاملاً مشخص است که امپریالیسم آمریکا روی چیزی به نام 'الترناتیو سلطنت طلبان' به طور جدی حساب نمی‌کرده است و سیاست اصلی‌اش در ایران از مدت‌ها پیش تقویت و تحکیم رژیم چنایتکار جمهوری اسلامی بوده است.

نشریات سلطنت طلب در این مورد سکوت مرگ اختیار کرده‌اند و چیزی برای گفتن ندارند. مگر می‌شود مزدوری برای سازمان سیا را توجیه کرد. ولی در مورد

ادامی رابطی با رژیم دست بردارد. موضع سازمان مجاهدین نیز در این رابطه بسیار جالب است. اینان که مدت‌هاست با استخاله از یک سازمان خرده بورژوازی به یک جریان بورژوازی، مبارزه با امپریالیسم را به کنار گذاشته‌اند، در ماجرای برملا شدن روابط پنهانی امپریالیسم آمریکا با رژیم جمهوری اسلامی تنها رژیم را محکوم می‌کنند و به امپریالیسم آمریکا اصلاً کاری ندارند. آنان نه تنها از امپریالیسم آمریکا در این مورد اسمی نمی‌برند، بلکه هیچ سخنی در مورد هدفهای امپریالیسم از این اقدام به زبان نمی‌آورند. مجاهدین با این برخورد تلاش می‌کنند تا جای سلطنت طلبها را در نزد امپریالیسم آمریکا هرچه بیشتر پر کنند.

جریان ضد انقلابی توده‌ای - اکثریتی که برای سالهای متمادی از رژیم جمهوری

اسلامی چون رژیم ضدامپریالیستی پشتیبانی کرده است و هر کسی را که کوچکترین مخالفتی با رژیم ابراز می‌داشته و یا در ضد امپریالیست بودن آن کوچکترین شکی می‌کرده است به عنوان 'سرباز امپریالیسم' به پاسداران لو می‌داد، اکنون که خود چون تقاله به دور انداخته شده است، تازه کشف کرده است که جمهوری اسلامی با امپریالیسم آمریکا رابطه دارد. جریان توده‌ای - اکثریتی بیش از خود سران رژیم جمهوری اسلامی در ضد امپریالیست قلمداد کردن رژیم دست داشته است. خلقهای ایران هرگز این خیانت بزرگ را فراموش نخواهند کرد.

☆☆☆

مسأله روابط پنهانی رژیم با آمریکا، به تضادهای درونی جناحهای رژیم شدت بیشتری بخشیده است. همان طور که در شماره پیش جهان یادآور شدیم، چگونگی برملا شدن این روابط تنها از طریق شناخت تضادهای جناحهای رژیم قابل توضیح است. با اطلاعات بیشتری که در این زمینه هم‌اکنون وجود دارد، توضیح مسأله آسانتر شده است.

هم‌اکنون دیگر هیچ شکی وجود ندارد که معمار اصلی تجدید روابط با آمریکا هاشمی رفسنجانی بوده است. او به همراهی جناح قدرتمندی از رژیم و با تأیید خمینی به طور پنهانی از مک فارلین برای سفر به ایران دعوت کرد. جناح دیگری از رژیم به رهبری مهدی هاشمی و برخی جریانهای دانشجویی (از جمله دفتر تحکیم وحدت) صرفاً برای تضعیف جناح رفسنجانی این رابطه را افشا ساخت. روزنامه رسالت ۵ آذر (۲۶ نوامبر) می‌نویسد:

از یکی دو ماه پیش، خبری دست به دست در محافل و مجامع عمومی و خصوصی و دولتی... پیچید که: فردی به نام مک فارلین به ایران سفر کرده و ضمن مذاکره با مقامات ایرانی، پیرامون چگونگی حذف صدام و حکومت آینده عراق تبادل نظر بعمل آورده

است.

در روزنامهی کیهان ۶۵/۸/۸ - دو بهانه از سوی دفتر تحکیم وحدت چاپ می‌شود که نکات مهمی دارد. در این بیانیه‌ها آمده است:

اتخاذ شیوه‌های سازشکارانه و امید بستن به مذاکره با هیاتهای مختلف سیاسی فرانسوی، آلمانی، آمریکائی و دل بستن به حکمتهای بین‌المللی خواست امپریالیسم است... در وزارت خارجه... بر سر برخورد با آمریکا اختلاف است و دو جناح حاکم است. یک جناح خواستار مبارزه با آمریکا... جناح دیگر برقراری ارتباط با آمریکا را مطرح می‌کند.

...برخوردهای سازشکارانه و مذاکرات مشکوکی با هیاتهای فرانسوی، انگلیسی و آمریکائی صورت می‌گیرد... مسأله بهیبهای فرانسه به ایران پس از چند سال حاکم می‌شود... وزیر نفت عربستان کنار گذاشته می‌شود... عده‌ای از گروگانهای آمریکایی در لبنان آزاد می‌شوند.

...باید مواضع دست اندرکاران نظام در مقابل دولتهائی مانند فرانسه، انگلیس و آلمان غربی به عنوان بخشی از امپریالیسم غرب مشخص شود... بایستی با مذاکرات سیاسی توطئه‌آمیز مقابله شود و هیچ چیز نباید از چشم ملت دور باشد. (به نقل از روزنامه رسالت ۵ و ۹ آذر).

لازم به یادآوری است که این بیانیه‌ها چند روز پیش از افشای سفر مک فارلین به تهران توسط مجلی الشرام و تأیید رفسنجانی در روز ۱۳ آبان منتشر شدند. به سخن دیگر پیش از آن که رفسنجانی به این مسأله اقرار کند، همه می‌دانستند که روابط ایران و آمریکا به طور پنهانی بهبود یافته است و رفسنجانی معمار این بهبود روابط

است. زیرا هم‌اکنون معلوم شده است که در روز ۱۳ آبان در مراسم سالگرد اشغال سفارت آمریکا که در جلوی مجلس برگزار می‌شد یکی از دانشجویان عضو دفتر تحکیم وحدت که پیش از رفسنجانی سخنرانی کرده، در پایان سخنرانی خود رسماً از او خواست موضع‌اش را در مورد رابطه با آمریکا بیان دارد. در روزنامه رسالت ۵ آذر آمده است:

یکی از همین افراد صریحاً قبل از سخنان رئیس مجلس در مقابل مجلس شورای اسلامی اعلام می‌کند که از شما (رئیس مجلس) می‌خواهیم موضع صریح خود را در رابطه با آمریکا و ایجاد آن برای مردم اعلام نمائید.

تنها پس از این افشاگریهای جناح مخالف بوده است که هاشمی رفسنجانی ناگزیر می‌شود انجام سفر مک فارلین به تهران را اقرار کند که چگونگی آن را در جهان شماره پیش توضیح دادیم. روزنامه رسالت ۱ آذر در سرمقاله خود در همین مورد می‌نویسد:

مسئولین ما وقتی با این گونه تبلیغات مسموم مواجه شدند، افشاگرانه ماجرا را برای مردم مطرح نموده و با آنها در میان گذاشتند.

☆☆☆

ماجرای رابطی پنهانی ایران و آمریکا تضادهای جناحی را که پیرامون روزنامه رسالت جمع شده است و جناح رفسنجانی را شدت بیشتری بخشیده است. پس از این که خمینی ۸ نماینده‌ای را که در مورد این ماجرا از وزیر خارجه سؤال کرده بودند، مورد حمله قرار داد، جناح مقابل از این فرصت استفاده کرد و کل جناح به اصطلاح رسالت را به باد انتقاد گرفت. قواد کریمی نماینده اهواز در نطق قبل از دستور خود در ۴ آذر گفت:

موضوع فقط یک سؤال و چند نفر سؤال کننده که اشتباهی کرده باشند در میان نیست. موضوع خط و جریان است که در مقابل خط ولایت فقیه

سران رژیم سیلهای اخیر را رحمت الهی می نامند

زحمتکش در گردن نهادن به این تاوان‌های سنگین و رشد اعتراضات آنها، سعی می‌کنند با مزخرفات ارتجاعی خود همه را به 'صبر' و تحمل زندگی سراسر 'رحمت' دعوت کنند.

خامنه‌ای طی سخنرانی‌ای در همین رابطه در حالی که سعی می‌کند از عمق فاجعه بکاهد، اعتراف می‌کند که حاکمیت جمهوری اسلامی حاکمیت فقر و فلاکت است. او می‌گوید: 'مردم ما هم که یک وقتی یک زلزله یک سیل در یک نقطه‌ای در روستایی آنها را کاملا ناراحت و غمگین می‌کرد، امروز با حوادثی که در طول چند ساله آنها را آبدیده کرده و در مقابل رویدادهای زندگی به آنها حالت مصونیت و مقاومت بخشیده دیگر به این مسایلی به این حوادث به آن اهمیتی که در گذشته نگاه می‌کردند نگاه نمی‌کنند.' جنتی مرتجع در اثبات اینکه 'خدا رحمان و نسبت به بندگانش رؤوف است'، برای زحمتکشانی که مزی تلخ و کشتندی را رفت خدایی برایشان دیگر غیر قابل تحمل شده است سخن می‌گوید. او خطاب به توده‌ها می‌گوید: 'زمانی که شروع گناه و فساد همه گیر شد و کم کم نسلا در معرض تهدید قرار می‌گیرند دست رحمت خدایی می‌آید... زلزله،

در بسیاری از نقاط میزان خسارات مالی وارده ۹۰ تا صد درصد بوده است. در استان بوشهر میزان خسارات وارده ۵۰ میلیارد ریال و تعداد کشته شدگان ۸۰ نفر اعلام شده است. در خوزستان تعداد تلفات جانی ۲۳ تن بوده است. در استان فارس میزان خسارات در بخش کشاورزی ۵۱ میلیارد ریال، و خسارات وارده به مناطق مسکونی ۳۶۳۹۰ میلیون ریال برآورد شده است. تنها در رابطه با آموزش و پرورش شهر ماسنی اقدام بیش از ۹۰ باب مدرسه از نتایج 'رحمت' بوده است. البته مزدوران رژیم تا کنون به منظور سرپوش گذاشتن بر عمق نکبت این 'رحمت' آمار دقیقی از تلفات و خسارات اعلام نکرده‌اند و تنها با بسنده کردن به لزوم کمک به 'رحمت' زدگان از سوی توده‌های زحمتکش دیگر مناطق سعی می‌کنند از این رهگذر نیز به نفع جیبهای جنگ ارتجاعی اخاذی کنند. بر این اساس است که سران رژیم در وحشت از امتناع توده‌های

در شرایط استمرار 'رحمت'های بیشمار حکومتگران اسلامی، یعنی، فقر، گرسنگی، آوارگی، کشتار و ویرانی، این بار با جاری شدن سیل در استانهای جنوبی، جنوب غربی، یزد، کهگیلویه و بویر احمد 'رحمت' الهی شامل حال توده‌های زحمتکش این منطقه می‌شود. به دنبال جاری شدن سیلهای اخیر که سران رژیم آنرا 'رحمت' الهی می‌خوانند، توده‌های زحمتکش این منطقه متحمل خسارات مالی و جانی فراوانی شده‌اند. آنچه مسلم است بیشتر قربانیان این 'رحمت' را توده‌های زحمتکش شهر و روستا تشکیل می‌دهند. چرا که بیشترین اثرات این 'رحمت' شامل آن مناطقی بوده که به دلیل فقرشان فاقد هرگونه امکانات حفاظتی در مقابله با سیل بوده‌اند. همچنین آن خانیهایی می‌توانست در معرض کامل 'رحمت' قرار گیرد که به سادگی بر سر ساکنین خود آوار شده و یا ساکنین خود را آواره کند، و اینها به جز خانه‌های توده‌های زحمتکش نمی‌تواند باشد. بر اساس گزارشات خیرگزاری رژیم



سیل، اخیر در ایران، هزاران نفر از زحمتکشان میهنمان را آواره کرده است

صاعقه و گرفتاریهای گوناگون مردم را تنبیه می‌کند... بنابراین مجازاتها معمولاً چه آنهایی که به صورت قانون اجرا می‌شود (بخوان شکنجه و اعدام در رژیم جمهوری اسلامی) و چه آنهایی که در تکوین و خلقت دستگاه قدرت خدا و کيفرهای الهی بر مردم عذاب می‌بارد همه لطفی و عنایتی به مردم است.

اما در این رابطه فلسفی مزدوری که دیگر مزدوران را در جنایت پیشگی و شارلاتانیسم عقب می‌راند خطاب به تودهای زحمتکش می‌گوید که باید صبر و بردباری داشته باشند. چرا که نمایندگان زمینی خدای 'رحمان' در شرایط استمرار 'رحمت' زمینی خدا یعنی جنگ قادر به پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های تودهای زحمتکش 'رحمان' و 'رفت' زده نیستند. این مزدور می‌گوید: 'اما برای مردم سیل زده امتحان صبر و بردباری است تا به اجر و پاداش الهی نایل شوند، اگر صبر کنند اجر و پاداش زیاد دارند و اگر جزم و بی‌تابی نمایند اجر و مزد خود را از دست داده‌اند و علاوه بر ضایع شدن اجرشان، مصیبت خویش را سنگین‌تر می‌کنند.'



گوشه‌ای از نتایج 'رحمت' اخیر الهی در جمهوری اسلامی

## شوروی روابط اقتصادی خود را با ایران گسترش می‌دهد

افشا شده است، سعی کرد از این نشست حداکثر استفاده تبلیغاتی را ببرد. موسوی در بخشی از نقش اظهار داشت: 'موضوع ضدامپریالیستی و همسایگی دو کشور، زمینه توسعه روابط را مساعد می‌سازد و خامنه‌ای مرتجع نیز وقیحانه از 'نقاط مشترک موجود' بین دو کشور سخن گفت.

شرکت در چنین اجلاسی، در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی در بحران اقتصادی لاینحلی مذبحخانه دست و پا می‌زند و در تب و تاب رهایی از جریان رسوایی روابط سری‌اش با آمریکا است، نه تنها افتخار نقض انترناسیونالیسم پرولتری را نصیب حکومت شوروی می‌سازد، بلکه رهبران شوروی با این گونه اعمال موجبات تضعیف موضع پرولتاریای ایران، و به عبارت دیگر انقلاب جهانی را فراهم می‌آورند. □

بعد از شش سال وقفه در کار 'کمیسیون دائمی همکاری‌های اقتصادی' بین رژیم جمهوری اسلامی و دولت شوروی مجدداً با ورود 'کاتوشف'، رئیس کمیته دولتی روابط اقتصاد خارجی شوروی' به ایران در ۱۷ آذر ماه، کمیسیون مزبور کار خود را در تهران آغاز کرد. طی این اجلاس طرفین به یکسری توافقات در زمینه‌های حمل و نقل، بازرگانی، تاسیسات آب و برق، تبادل کارشناس و دانش فنی و همکاری در زمینه نفت و گاز دست یافتند. کاتوشف 'اهمیت این مذاکرات' برای رهبران شوروی و چشم‌انداز 'تعمیق روابط' دو کشور بر پایه‌ی این کمیسیون را مورد تاکید قرار داد. موسوی نخست وزیر ارتجاع نیز، در شرایطی که با فاش شدن روابط سری ایران با امپریالیسم آمریکا وجهی به اصطلاح 'ضد امپریالیستی' رژیم

## دو نمونه جدید از سفاقت اسلامی ارائه شد

نمونه اول شیوه جدیدی از به اصطلاح مبارزه با امپریالیسم، یا به عبارت درست‌تر، با آمریکاست. این نمونه انعکاس تلاشهای مزدوران برای توجیه رسوایی اخیرشان در رابطه با سفر مک فارلین است، که توسط سفیه عالیقدر قائم مقام رهبری ارائه می‌شود. منتظری که دایرةالمعارف نبوغات جمهوری اسلامی است، در این عرصه نیز نبوغ خود را نشان می‌دهد، و ابداع جدیدش را سرتیتر نشریات رژیم می‌سازد. منتظری در اجتماع دانشجویان در ۲۷ آذر می‌گوید: 'کاش آمریکا کشف نشده بود تا امروز دنیا را به آتش بکشاند.'

سفاقت دوم توسط امام جمعی شیراز حائری مزدور ارائه می‌شود. این

نمونه به منظور گسیل هر چه بیشتر تودهای زحمتکش به کام شعلهای مرگ جنگ ارتجاعی کاربرد دارد. حائری می‌گوید: 'ما مسلمانان منتظر ظهور امام زمان (عج) می‌باشیم و این آقا بیش از هزار سال است از نظر ما غایب بوده است او در میان مردم و زنده است، می‌خورد، می‌آشامد و حرکت می‌کند و ما که منتظر ظهور او می‌باشیم چه می‌توانیم برای او قربانی کنیم؟ آیا می‌توان همان گوسفندی را که برای دیگران قربانی می‌کنیم برای او نیز قربانی کنیم؟ و چنین است که امت مسلمان ما به عنوان هدیه‌ای برای ظهور حضرت، این مقدار شهید تقدیم می‌نماید.' □



## اخاذی از ده‌داران منبع جدید درآمد برای رژیم است

در شرایطی که بیکاری طی چند سال اخیر ابعاد بی‌سابقه‌ای به خود گرفته است، و در یک سال گذشته با گسترش اخراجات دسته جمعی و تعطیلی واحدهای تولیدی همچنان بر ابعاد بیکاری افزوده می‌شود، ده‌دار و بساط فروشی به صورت منبعی برای امرار معاش توده‌های زحمتکش نیز گسترش یافته است. از این رو رژیم جهت تامین نیروی انسانی جنگ ارتجاعی به سرکوب بیش از پیش ده‌داران و بساط فروشان پرداخته است، تا به این ترتیب بتواند این بخش از توده‌های زحمتکش را در جستجوی درآمد ناچیزی در اختیار ماشین جنگی خود قرار دهد. محمد ملایری سرپرست ستاد پیگیری و رفع سد معبر شهرداری تهران به تهدید ده‌داران و بساط فروشان که به اصطلاح 'موجب انسداد معابر و بستن راه خلق خدا می‌شوند' می‌پردازد و از آنها می‌خواهد که 'از این کسب و کار که موجب خشم پروردگار و نارضایتی پندگاران خدا می‌شود دست بردارند.' او همچنین



در این مصاحبه تعداد موارد رفع سد معبر توسط نیروهای انتظامی را در طی ۶ ماه اول سال جاری ۲۰ هزار، و میزان اخاذی دادرسی عمومی رژیم از این توده‌های زحمتکش را در طی همین مدت ۵۳ میلیون ریال اعلام می‌کند. □



به راستی که این تصویر نشانه‌ای بارز از ماهیت ضدبشری و جنایتکارانه جمهوری اسلامی است. رژیم ارتجاعی و جنگ طلب جمهوری اسلامی برای تداوم حیات ننگین خود، محروم‌ترین کودکان و نوجوانان را با توسل به خدعه و زور از پشت میز دبستانها و دبیرستانها بیرون می‌کشد و روانی میدانهای جنگ ارتجاعی ایران - عراق می‌کند، تا با قربانی کردن آنان در مسلخ این جنگ ارتجاعی و هرچه شعله‌ورتر نگه داشتن آتش آن منافع بورژوازی و امپریالیسم را هر چه بیشتر تامین کند.

## دولت ایتالیا یک جوان ایرانی را به

### قتلگاه فرستاد

پس از ده روز کشمکش بین تهران و رم بالاخره دولت ایتالیا تصمیم به استرداد یک جوان ایرانی که با پنهان شدن در یک کشتی به ایتالیا آمده بود، گرفت.

جوان ایرانی، به نام امیر، که در کشتی 'ایران جهاد' پنهان شده بود، بعد از ورود این کشتی به بندر جنوا در ایتالیا تقاضای پناهندگی سیاسی می‌کند. به دنبال این امر نمایندگان سازمان ملل و صلیب سرخ جهانی به کشتی مزبور می‌روند و با او مصاحبه‌ای به عمل می‌آورند. این مقامات پس از مصاحبه با امیر اعلام می‌کنند که رسیدگی به امر پناهندگی او بعد از خروجش از کشتی آغاز خواهد شد.

متعاقب این امر دو تن از کارمندان سفارت رژیم در ایتالیا به کشتی ایران جهاد می‌روند و به ناخدا کشتی دستور می‌دهند که از خروج این فرد به هر نحوی جلوگیری کند.

کارگران بندر جنوا که از مساله باخبر شده بودند دست به اعتصاب زده و اعلام می‌دارند که از خروج این کشتی از بندر جلوگیری به عمل خواهند آورد. همزمان با این امر رژیم جمهوری اسلامی ۶ تن از اتباع ایتالیا را که در حال خروج از ایران بودند بدون هیچگونه دلیلی توقیف کرده و آنان را در فرودگاه مهرآباد به گروگان می‌گیرد. وزارت امور خارجه رژیم به سفیر ایتالیا اطلاع می‌دهد که با خروج کشتی ایرانی از بندر جنوا گروگانهای ایتالیایی در تهران آزاد خواهند شد. پس از چند روز مذاکره بین نمایندگان دو دولت، کراسی نخست وزیر ایتالیا جلوگیری از حرکت کشتی

## رژیم از پذیرفتن نمایندگان سازمان حقوق بشر خودداری کرد

می‌گوید: 'چه معنایی دارد که یک سازمان ما را محکوم و متهم به نقض حقوق بشر کند و بعد ادعا کند که نماینده‌ی ما باید از زندانیان شما بازدید نماید. اگر آنان قبل از این محکومیت، چند نماینده منصف و آگاه به مسایل قضایی اسلامی می‌فرستادند، ما از آنها استقبال می‌کردیم'. البته منظور لاریجانی از 'نمایندگی منصف و آگاه به مسایل قضایی اسلامی' افرادی همچون سران رژیم مثل لاجوردی، گیلانی، خلغالی و امثالهم که قانون ارتجاعی قصاص را قبول داشته باشند، است.

قابل توضیح است مجمع عمومی سازمان ملل در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۸۶ با شرکت نمایندگان ۱۲۳ کشور جمهوری اسلامی را محکوم به نقض حقوق انسانی کرد. در این رای گیری ۵۳ کشور رای به محکومیت رژیم دادند و ۲۷ کشور به این قطعنامه رای منفی دادند. در میان کشورهای که رای منفی دادند اسم کشورهای چین، کوبا، یمن جنوبی، اتیوپی، غنا، نیکاراگوئه، رومانی و آنکولا به چشم می‌خورد. گویا از نظر قوت‌های این کشورها رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به اندازه کافی از انقلابیون ایران کشتار نکرده است که قابل محکوم کردن باشد! رهبران این کشورها با اتخاذ چنین سیاستی در مورد جمهوری اسلامی، چیزی جز ننگ ابدی برای خود به ارمغان نرفتند آورد. این سیاستها از سوی نیروهای انقلابی ایران شدیداً محکوم است. □

رژیم جمهوری اسلامی سالهاست با اعمال جنایات بی‌شمار خود در صدر رژیمهای جنایت پیشه قرار گرفته است، تا جایی که حتی هم مسلکان رژیم نیز در این رابطه وی را مورد بی مبری قرار می‌دهند. سران رژیم می‌ندارند با عدم پذیرش نمایندگان 'سازمان حقوق بشر' و توجیهات مضحکشان در این رابطه می‌توانند چهره جنایتکار و غیرانسانی رژیم را از دید افکار عمومی جهان پنهان سازند.

لاریجانی، معاون امور بین‌المللی و امور اقتصادی وزارت خارجه رژیم، در کنفرانس مطبوعاتی خود در رابطه با عدم قبول نمایندگان 'حقوق بشر' جهت بازدید از زندانیان و وضع اسرا در ایران



نفت مجانی بر اساس همان پروتکل سال ۱۳۶۱ در رابطه با نفتی هم که به سوریه می‌فروشد همواره حداقل ۲ دلار در هر بشکه از بهای رایج نفت برای این کشور تخطیف قابل می‌شود. □

سال ۶۵ به تصویب می‌رسد. به این ترتیب از سال ۱۳۶۱ این چهارمین محموله یک میلیون تنی نفت خام اهدایی رژیم به رژیم ارتجاعی حافظ اسد است. البته قابل توجه است که رژیم علاوه بر این یک میلیون تن

ایرانی را غیرقانونی اعلام می‌دارد و از مقامات گمرک این کشور می‌خواهد تا شرایط حرکت کشتی را فراهم آورند.

'ایران جهاد' سپس جنوا را به قصد بندر لیورنو LIVORNO ترک می‌کند. با ورود این کشتی به لیورنو کارگران این بندر نیز دست به اعتصاب می‌زنند و اعلام می‌کنند که تا آزادی جوان ایرانی از بارگیری کشتی خودداری خواهند کرد.

در نتیجه این امر مقامات رژیم به ناخدا کشتی دستور می‌دهند که بدون بارگیری فوراً ایتالیا را به مقصد ایران ترک کند.

بدین ترتیب رژیم تروریست جمهوری اسلامی با کمال وقاحت علناً دست به گروگان گیری زده و طعمهای خود را با دولت کراکسی مورد معامله قرار می‌دهد.

هم اکنون جان این جوان ایرانی در معرض خطر جدی قرار دارد. □

## رژیم يك ميليون تن نفت ديگر

به سوریه اهدا کرد

رژیم جمهوری اسلامی همچنان جهت برون آمدن از انزوای سیاسی به حاتم بخشی از کیسه تودهای زحمتکش ادامه می‌دهد. برای جلب هر نوع حمایت بی ارزشی از سیاستهای ارتجاعی رژیم و نه کار سیاستهای رژیم بلکه فقط یک جنبه کوچک و بی اهمیت آن، و در بسیاری موارد نه تنها یک حمایت جزئی بلکه فقط ترتیب دادن یک دیدار رسمی همراه با کمی تشریفات و یا یک مصاحبه کوچک کافی است، تا در کیسه گشاد شود. بر این اساس است که 'به دلیل دفاع سوریه از مواضع جمهوری اسلامی' در جلسه مورخ ۱۲ آذر مجلس ارتجاع مادی واحدای مبنی بر اجازت صدور یک میلیون تن نفت خام مجانی به سوریه در

## اعتصابات کارگری دولت شیراک را در تنگنا قرار داده است

### نیکاراگوئه

#### خلبان مزدور سیارا آزاد کرد

همزمان با بر ملا شدن روابط مخفیانه دولت آمریکا و رژیم جمهوری اسلامی و همچنین با فاش شدن ارسال اسلحه به نیکاراگوئه از سود قرارداد آمریکا با ایران، چند تن از سناتورهای حزب دموکرات آمریکا خواستار تحویل یوجین هسنفوس به مقامات آمریکایی برای روشن شدن جزئیات طرح ارسال اسلحه به نیروهای کنترا شدند. هسنفوس، مزدور آمریکایی است که در ماه قبل به جرم حمل اسلحه برای ضدانقلابیون نیکاراگوئه از سوی دادگاه خلق این کشور به ۳۰ سال زندان محکوم شده بود. 'کریستوفر داد'، یکی از سناتورهای آمریکا شخصا به ماناگو پایتخت نیکاراگوئه سفر کرد و با دانیل اورتگا رئیس جمهور این کشور وارد مذاکره شد. چندی بعد دانیل اورتگا عفو مزدور سیا را از مجمع ملی نیکاراگوئه خواستار شد. و پس از چندین ساعت بحث درخواست رئیس جمهوری با ۷۰ رای موافق در مقابل ۴ رای مخالف به تصویب رسید.

در روز هفتم دسامبر مقامات دولتی نیکاراگوئه با برگزاری یک مصاحبه مطبوعاتی شخص مذکور را تحویل سناتور آمریکایی دادند و خواستار 'عادی شدن' روابط بین دو دولت آمریکا و نیکاراگوئه شدند.

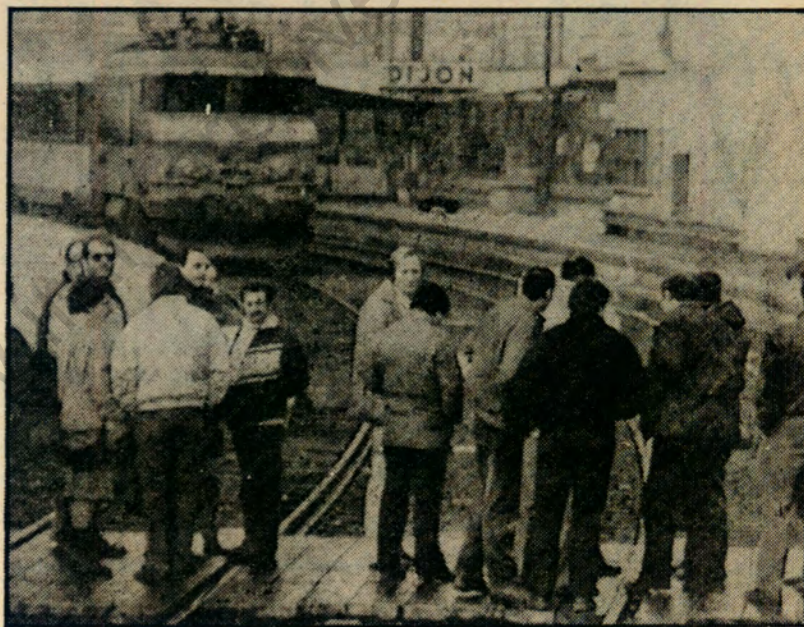
چندی پیش یکی دیگر از مزدوران سیا به نام 'سام هال'، در حین جاسوسی برای این سازمان در نیکاراگوئه دستگیر شد و قرار است که در ماه آینده در 'دادگاه خلق نیکاراگوئه' محاکمه شود.

همچنین در ماه گذشته نیروهای ارتش ساندنیست طی یک عملیات نظامی وسیع نیروهای ضدانقلاب کنترا را مجبور به عقب نشینی از مواضع خود در منطقه

کارگران فرانسه در شرایط حاضر است. در این میان اعتصاب کارگران راه آهن موقعیت ویژه‌ای دارد. استواری و مبارزه جدی کارگران راه آهن، به این حرکت گسترده اعتراضی کارگران اعتبار خاصی بخشیده است. با توجه به اهمیت این اعتصاب و گسترده بودن حرکت‌های کارگری در فرانسه، می‌توان گفت که پیروزی اعتصاب کارگران راه آهن تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر مبارزات آینده کارگران فرانسه خواهد گذاشت. از این روست که شیراک هرگونه انعطافی در مورد اعتصاب کارگران راه آهن را شدیداً

اعتصاب قدرتمند کارگران راه آهن فرانسه دولت محافظه کار شیراک را در تنگنای عجیبی قرار داده است. این اعتصاب که در مخالفت با سیاست‌های اقتصادی دولت در رابطه با کارگران راه آهن از اواسط ماه دسامبر آغاز شده بود، در تداوم رو به گسترش خود زمینه مناسبی را نیز برای درگیر کردن کارگران دیگر واحدهای صنعتی علیه سیاست‌های ضد کارگری دولت فرانسه فراهم کرده است.

در شرایط کنونی، گستره اعتصابها



کارگران راه آهن فرانسه از حرکت قطارها جلوگیری می‌کنند

رد کرده است. در هر حال اگر سیاست ضد کارگری دولت فرانسه همچون سیاست بی فرجامش در مقابل دانشجویان با شکست رو به رو شود، ثبات دولت شیراک به طور جدی به خطر خواهد افتاد. □

آنچنان است که دولت فرانسه را با یک بحران اجتماعی رو به رو کرده است. اعتصاب کارگران گاز و برق، مترو پاریس، کارگران بارانداز و کارگران پست، از جمله حرکت‌های گوناگون اعتراضی

## رژیم شیلی در مقابل اعتصاب زندانیان سیاسی عقب نشینی می‌کند

۴- تحویل ۱۴ نفر زندانی به نمایندگان دولت آلمان غربی که آنان را به عنوان پناهنده پذیرفته است.

در همین رابطه امپریالیسم آمریکا که در ماه مارس گذشته مخالفت ظاهری خود را در قبال نقض حقوق بشر از جانب رژیم پینوشه رسماً اعلام کرده بود، بار دیگر حمایت همه جانبه خود را از رژیم سرسپردی حاکم در شیلی به نمایش گذاشت. در اوایل ماه دسامبر،

در روز اول دسامبر ۸۶، ۱۴ تن از زندانیان سیاسی شیلی در اعتراض به حکم دادگاه نظامی این کشور که اعدام سه تن از همپندان آنان را صادر کرده بود، اعتصاب غذای نامحدودی را آغاز کردند. این ۱۴ تن که در ارتباط با 'سوء قصد به جان فرماندهی نظامی پایتخت' دستگیر شده‌اند، طی مدت زندانی خود و حین محاکمه از کلیه مشورتهای قضایی و همچنین وکیل مدافع بی بهره بوده‌اند.

به دنبال آغاز این اعتصاب غذا بیش از ۴۰۰ تن از زندانیان سیاسی در ۴۶ زندان شیلی و همچنین ۵۰ نفر از خانواده‌های آنان در خارج از زندانها با اعلام همبستگی با مبارزان درپند، به اعتصاب غذای آنان پیوستند و افکار عمومی بین‌المللی را متوجه جنایات رژیم پینوشه کردند.

دولت پینوشه که در چند ماه اخیر برای مشروع جلوه دادن خود و جلب حمایت دولتهای امپریالیستی تلاش فراوانی را آغاز کرده است، پس از گذشت ۱۲ روز از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی حکم اعدام سه نفر فوق را بنا به 'دلایل تکنیکی' عجالتاً به تعویق انداخت و حاضر به محاکمه مجدد آنان شد.

پس از این عقب نشینی، زندانیان سیاسی به اعتصاب غذای خود خاتمه داده و طی یک قطعنامه اعلام کردند که تنها با محاکمه خود در دادگاههای عادی قضایی موافقت خواهند کرد. آنان در این قطعنامه خواستهای زیر را اعلام کردند:

- ۱- شناسایی مبارزان درپند به عنوان زندانی سیاسی از جانب دولت پینوشه،
- ۲- خاتمه دادن به اعدام،
- ۳- آزادی کلیه زندانیان سیاسی در شیلی،

نوار مرزی با هندوراس کردند. بنا به گفتهی سخنگوی ارتش نیکاراگوئه ضدانقلابیون در چند هفتهی اخیر تلفات زیادی را متحمل شدند. طی این مدت بسیاری از نیروهای نظامی کنترا کمپهای نظامی را ترک کردند و بخش کثیری از آنان به ارتش نیکاراگوئه پیوسته‌اند، به طوری که نیروی مستقر آنان در خاک هندوراس از ۹۰۰۰ نفر در اوایل تابستان سال گذشته به ۶۰۰۰ نفر تقلیل یافته است. □

## سانسور اخبار جنبش

### در آفریقای جنوبی

اعمال سانسور شدید بر رسانه‌های خبری در آفریقای جنوبی، از جمله اقدامهای تازه‌ای است که رژیم نژادپرست این کشور، در ماه گذشته جهت محدود نشان دادن اعتراضات تودمها برگزیده است. بنابر قوانین جدید، انتشار اخبار باید تحت نظر سازمان اطلاعات این کشور صورت گیرد و هر نوع تخطی در این مورد، خبرنگاران را با حداقل ۱۰ سال زندان روبرو می‌سازد.

این حرکت از طرف رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی در حالی صورت می‌گیرد که مبارزات و حرکت اعتراضی تودمها در شهرهای بزرگ این کشور همچنان ادامه دارد.

از زمان اعلام 'حالت فوق‌العاده' (در ماه ژوئن) تاکنون بیش از ۲۰ هزار نفر از تودمهای زحمتکش آفریقای جنوبی توسط پلیس فاشیست این کشور دستگیر شده‌اند و تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار دارند.

تحریم مدارس توسط دانش آموزان در مناطق سووتو، الکساندرا و ایسترن کپ همچنان ادامه دارد. در بعضی مناطق دانش آموزان مستقلاً اقدام به برپایی کلاسهای کرده‌اند که خود آن را اداره



Gen. Augusto Pinochet.

در یکی از جلسات سالانهی سازمان ملل، نمایندهی دولت آمریکا 'ژنرال ورنون والترز' به محکوم کردن دولت پینوشه در ارتباط با نقض حقوق بشر رای مخالف داد. □

می‌کنند. اغلب این دانش‌آموزان در سال گذشته کمتر از یک ماه سر کلاس درس حاضر بوده‌اند.

معدنچیان این کشور با پیگیری و مبارزات پی در پی خود موفق شدند، صاحبان معادن را مجبور به قبول افزایش دستمزدها و پرداخت غرامت در اثر سانحه کاری کنند. علی‌رغم سانسور شدید حاکم در این کشور، اخبار رسیده حاکی از تداوم و اوج‌گیری مبارزات توده‌ها است. □

### اعتراضات دانشجویی در اروپا افزایش می‌یابد

به دنبال اعتصاب موفقیت آمیز و راهپیمایی‌های باشکوه دانشجویان در فرانسه، حرکت‌های اعتراضی دانشجویی با الهام از این تجربه، موفق، برخی از کشورهای اروپایی را فرا گرفت.

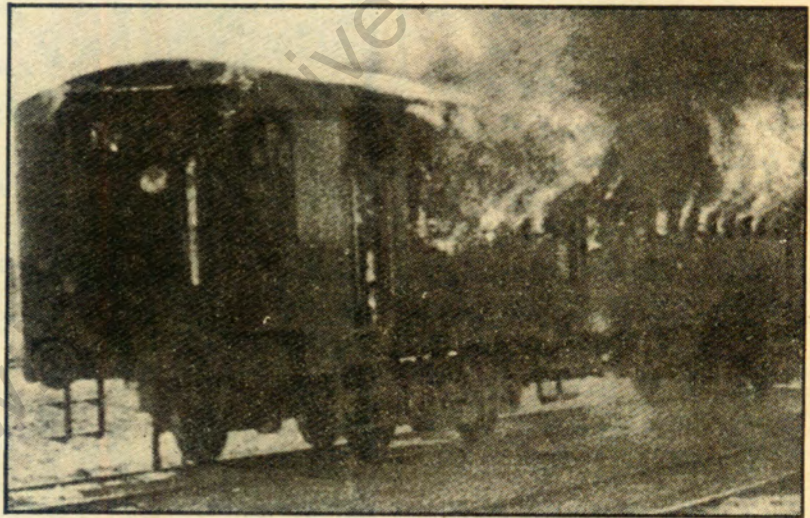
در اسپانیا دانش‌آموزان دبیرستان‌های اکثر شهرهای بزرگ این کشور دست به اعتصاب زدند. راهپیمایی دانشجویان در این کشور در اعتراض به سیاست جدید دولت در مورد سخت‌گیری شرایط ورود به دانشگاه‌ها ترتیب داده شد. در مادرید بیش از ۳۰,۰۰۰ دانش‌آموز راهپیمایی خود را به سوی وزارت آموزش و پرورش آغاز کردند که با مداخله پلیس ضد شورش این راهپیمایی به درگیری وسیعی بین طرفین انجامید. در این رویارویی خونین پلیس برای متفرق کردن تظاهرکنندگان از سلاح‌های ضد شورش و گلوله‌های پلاستیکی استفاده کرد. همراه با بالا گرفتن اعتراضات دانش‌آموزان، دانشجویان دانشگاه‌ها و اتحادیه‌های کارگری اسپانیا حمایت خود را از آنان ابراز داشتند. همچنین دانشجویان دانشگاه‌های بلژیک در اعتراض به تغییرات اخیر در سیستم آموزشی دانشگاه‌های این کشور، اعتصاب سراسری و گسترده‌ای را ترتیب دادند. □

### در درگیری‌های قومی در پاکستان صدها تن کشته شدند

به‌نظیر بوتو اعلام کرد که ضیاء الحق و دولتش به منظور حمل و فروش راحت مواد مخدر (هروئین) به کشورهای دیگر، مخصوصاً اینگونه آشوبها را به راه می‌اندازد تا نیروهای پلیس به جای تعقیب قاچاقچیان بیشتر درگیر اینگونه زدوخوردها شوند.

در حالیکه بحران اقتصادی موجود در پاکستان، باعث فقر و بیکاری میلیون‌ها تن از زحمتکشان است، ژنرال ضیاء و اکثر وزیران و دولت‌مندان با درگیری در فروش مواد مخدر، خود عاملان اصلی فساد و فقر در پاکستان‌اند. □

طی چندین روز متوالی درگیری‌های خونین بین مهاجران اردو زبان بنگلادشی و پشتوها، در ماه گذشته بیش از ۲۰۰ نفر از طرفین کشته و هزاران نفر زخمی شدند. در زدوخوردهای مشابه ماههای اخیر نیز بیش از دهها نفر کشته شدند و دامنه‌ی درگیری‌ها از شهر اورنگی (ORANGI) به دیگر مناطق، از جمله کراچی کشیده شد. گسترش درگیری‌ها به شهرهای دیگر و اعلام حکومت نظامی باعث شد که اپوزیسیون پاکستان، دولت ضیاء الحق را مسبب اصلی آغاز و ادامگی این خشونت‌ها معرفی کند. در این رابطه



درگیری‌های قومی اخیر در پاکستان خسارات زیادی به بار آورد

### تظاهرات گسترده در هامبورگ

این کشور نیز در آن شرکت داشتند و با شعارهای کوبنده سیاست‌های ارتجاعی دولت را محکوم می‌کردند، با یورش وحشیانه‌ی پلیس آلمان غربی روبرو شد، که منجر به زخمی شدن ۳۱ نفر از تظاهرکنندگان و ۹۳ پلیس شد. □

در اواخر ماه گذشته مردم شهر هامبورگ در اعتراض به تصمیم دولت آلمان غربی مبنی بر تخریب بسیاری از مناطق مسکونی، جهت احداث اتوبان جدید دست به یک تظاهرات بزرگ زدند. این تظاهرات، که نیروهای مبارز

## موج تظاهرات دانشجویی در چین

مدت یک ماه است تظاهرات عظیم دانشجویی در شهرهایی مختلف چین ادامه داشته است. اعتراضات دانشجویان با خواستی دموکراسی در انتخابات محلی از شانگهای آغاز شد و کم کم به هشت شهر دیگر از جمله پکن گسترش یافت. این دانشجویان معترض در طول راهپیماییهای خود با خواندن سرود انترناسیونال و دادن شعارهایی چون زنده باد آزادی و زنده باد دموکراسی خواستار دموکراسی بیشتر، آزادی مطبوعات و انجام هرچه سریعتر برنامه‌ی رفرمهای دولت شدند. یکی از دانشجویان اعلام کرد ما معتقدیم که تنها رفرمهای چهارگانه (صنعتی - کشاورزی - علوم و تکنولوژی و دفاع)، دانگ شائوپینگ آخرین امید برای انجام رفرمهای

اکثریت مردم چین ناآگاه هستند و ما نمی‌توانیم به همه دموکراسی بدهیم! او همچنین اضافه کرد: 'دانشجویان حق تظاهرات غیر قانونی و این گونه راهپیماییها را ندارند و اگر اعتراضی دارند باید کتبا با دولت تماس بگیرند.'

به گفته‌ی برخی از مفسران به نظر می‌رسد که بر سر چگونگی انجام رفرمهای دولتی، دو دیدگاه در حزب کمونیست چین وجود دارد. در واقع، جناحی از حزب عاملین اصلی این تظاهرات دانشجویی هستند. این عده خواهان انجام هرچه سریعتر رفرم‌اند، در حالی که عده‌ای دیگر ضمن محکوم کردن تظاهرات اعلام کردند که خواستهای دانشجویان فقط ایده‌های



همه جانبه و بالا بردن سطح زندگی مردم است و تا زمانی که به این خواسته‌ها نرسیم به تظاهرات خود همچنان ادامه خواهیم داد.

در این رابطه یکی از مقامات دولتی گفت: 'خداوند به جوانان ما اجازتی اشتباه کردن می‌دهد، ما هم وقتی که جوان بودیم از این کارها می‌کردیم. اما

بورژوازی غربی است و ربطی به کمونیسم ندارد. علی‌رغم دستگیری صدها تن از تظاهرکنندگان و اعلام قوانین جدید مبنی بر ۵ سال حبس در صورت شرکت در این تظاهرات و تهدیدات مکرر، کلیهی دانشجویان دستگیر شده در سوم ژانویه از زندان آزاد شدند.

این تظاهرات دانشجویی کماکان ادامه دارد. □

## اعتصاب عمومی ۲۴ ساعته

### در برزیل با موفقیت برگزار شد

بنا به دعوت دو اتحادیه‌ی بزرگ کارگران برزیل، 'کنفدراسیون کارگران' و 'کنفدراسیون عمومی کارگران' و با پیوستن ۹ اتحادیه‌ی کارگری دیگر در روز ۱۲ دسامبر کارگران مبارز برزیل دست به یک اعتصاب عمومی یک روزه زدند. این حرکت موفقیت آمیز که پس از ۲۱ سال دیکتاتوری نظامی حاکم در این کشور یکی از شکوهمندترین حرکت‌های کارگری بود، موفق به تعطیل کشاندن اکثر کارخانه‌ها، ادارات دولتی، حمل و نقل عمومی و بخش بزرگی از واحدهای خدماتی گردید.

این اعتصاب در اعتراض به سیاست جدید اقتصادی دولت 'خوزه سارنی' که از روز ۲۱ نوامبر سال گذشته به اجرا گذاشته شده، صورت گرفت. با به اجرا گذاشتن سیاست مذکور بهای اکثر کالاهای مصرفی زحمتکشان بین ۶۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش یافت و بسیاری از واحدهای صنعتی تعداد کثیری از کارگران خود را از کار برکنار کردند.

دو اتحادیه‌ی کارگری فوق با مشاهده‌ی وضع موجود و نارضایتی وسیع توده‌های زحمتکش برای اولین بار در تاریخ دو دهه‌ی اخیر مبارزات کارگری این کشور مشترکا اعتصاب عمومی ۲۴ ساعته‌ای را فرا خواندند. لازم به یادآوری است که دولت برزیل به خاطر بدهی سرسام‌آور خود به مبلغ ۱۰۸/۶ میلیارد دلار به بانکهای جهانی، در ماه‌های اخیر از جانب موسسه‌ی پول بین‌المللی (IMF) تهدید به قطع وام‌های جدید شده است. در حقیقت سیاست جدید اقتصادی ارائه شده از جانب دولت سارنی به منظور جلب حمایت و اعتماد این موسسات سرمایه‌ای نسبت به دولت جدید این کشور است.

اعتصاب در کلیهی نقاط صنعتی

برزیل با موفقیت کامل برگزار شد. کارگران مبارز در مناطق مختلف، با برگزاری راهپیمایی و تحصن مقابل ساختمانهای دولتی فعالیت روزمره شهرها را به طور کامل فلج کردند و قدرت بیکران خود را به نمایش گذاردند.

در بسیاری از مناطق، بخشی از پرسنل ارتش و پلیس برای مقابله با اعتصاب کارگران مسئولیت رفت و آمد وسایل نقلیه را به عهده گرفتند که با مخالفت شدید کارگران این بخش روبرو شدند. طی برخوردهای تظاهرکنندگان با واحدهای انتظامی، صدها تن از اعتصابیون دستگیر شدند.

بیش از ۲۰۰۰ کارگر

در ترکیه دست به اعتصاب زدند

کارگران مجموعه کارخانهای تولید کننده وسایل مخابراتی به طور همزمان در شهرهای استانبول، آنکارا و ازمیر از روز ۱۹ نوامبر دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب بزرگ ترین حرکت اعتراضی کارگران ترکیه بعد از کودتای سال ۱۹۸۰ در این کشور است. به گفتنی مسئولین سندیکای اتومبیلش، که رهبری این حرکت را به عهده دارد، ۲۶۵۰ کارگر در این اعتصاب شرکت کردند. با اعتصاب کارگران کلیهی بخشهای تولید این کارخانها به حالت تعطیل در آمد. بنا بر اخبار موجود خواستهای کارگران، افزایش سطح دستمزدها و مشخص شدن نوع رابطه و حل مسایلشان با بخش اداری موسسه است.

سهام این کارخانها که به نام نورثن الکتریک تله کامیونیکیشن (N.E.T.) ثبت شده است، ۴۹ درصد متعلق به شرکت پست، تلگراف و تلفن، ۱۵ درصد متعلق به نیروی دریایی ترکیه و ۳۱ درصد متعلق به یک سرمایه دار کانادایی است.

## نظامیان سرکوبگر آرژانتین عفو می شوند

در اواسط ماه دسامبر، آلفونسین، رئیس جمهور آرژانتین لایحه ای مبنی بر قطع پیگیری و محاکمه نظامیان مسئول که در طی دیکتاتوری سالهای ۸۳ - ۷۶ در کشتار و ناپدید شدن بیش از ۱۰۷۰۰۰ تن از انقلابیون و مردم زحمتکش آرژانتین دست داشته اند، به مجمع ملی این کشور

تن از مادران زندانیان مفقود شده در دوران دیکتاتوری در مقابل ساختمان مجمع ملی، که سالها صحنه اعتراضات و تحصن این مادران بود، دست به تظاهرات زدند. پلیس فاشیستی آرژانتین با زور نیزه و سرکوب ساعتی بعد مادران را از این منطقه بیرون راند و مجمع ملی با



مادران زندانیان مفقود شده در مقابل ساختمان مجمع ملی آرژانتین دست به تظاهرات می زنند

ارائه داد. بنا بر مفاد این لایحه، دادگاههای این کشور تنها به موردهایی رسیدگی خواهند کرد که تا آخر ماه ژانویه سال جاری به مقامات قضایی ارجاع گردد. همچنین از ۶ روز بعد از تصویب این لایحه تمام مقامات ارتشی و پلیسی این کشور از هر گونه بازجویی و پیگیری قانونی مصون خواهند بود. به دنبال تسلیم این لایحه به مجمع ملی در روز سه شنبه ۲۳ دسامبر، صدها

خیالی آسوده، لایحه مذکور را به تصویب رساند. آلفونسین که قبل از انتخابات سال ۱۹۸۳ با وعده مجازات و محاکمه مسئولان جنایتهای دوره دیکتاتوری به مقام ریاست جمهوری رسیده بود، بار دیگر ماهیت فریبکارانهی بورژوازی حاکم در این کشور و خوش خدمتی دولت خویش را به مقامات ارتشی به نمایش گذارد. □

کارگران، به علت قوانین جدید برای محدودیت اعتصاب، مجبور شدند صبح روز اعتصاب را در محل سندیکا با خواندن سرودهای مترقی بگذرانند و تنها در نیمروز مقابل ساختمان مرکزی

کارخانجات تجمع کنند. کارگران در محل تجمع خود پلاکاردهایی را که حاکی از اعتصاب و خواستهای آنان بود به نمایش گذاشتند. □

## چریکهای فیلیپین خواهان برچینی پایگاههای نظامی آمریکا شدند

به دنبال مذاکرات طولانی دولت آکینو با نمایندگان جبهه دموکراتیک خلق، بالاخره آتش بس دو ماهه‌ای بین دو طرف از دهم دسامبر آغاز شد. با آغاز آتش بس، نمایندگان چریکها، با تحویل سلاحهای خود برای شرکت در مذاکرات صلح اعلام آمادگی کردند. اما بعد از گذشت چند روز منابع خبری غرب گزارش دادند که چریکها با انجام راهپیمایی مسلحانه در چند شهر و حمله به یکی از پایگاههای نظامی در مرکز فیلیپین آتش بس را نقض کرده‌اند. با این حال به نظر میرسد که مذاکرات صلح بین نمایندگان جبهه دموکراتیک خلق و دولت آکینو ادامه دارد. چریکها در آخرین نشست خود با دولت اعلام کردند که آنان

خواهان ایجاد یک دولت ائتلافی موقت، و برچینی پایگاههای نظامی آمریکا در فیلیپین‌اند. دولت آکینو در جواب به خواستهای جبهه دموکراتیک خلق اعلام کرد که این پیش شرطها غیر منطقی و غیر عملی‌اند و مورد قبول دولت نخواهد بود. در حال حاضر مذاکرات برای صلح همچنان ادامه دارد.

همچنین طبق مذاکراتی که در عربستان سعودی بین دولت آکینو و جبهه آزادیبخش مورو (جنبش اسلامی فیلیپین) صورت گرفت، این جبهه از خواسته‌ی خود مبنی بر ایجاد دولت مستقل، چشم پوشی کرده و حاضر به قبول طرح پیشنهادی خودمختاری دولت آکینو شد. □



دو تن از اعضای هیات جبهه دموکراتیک خلق مسئول مذاکره با دولت آکینو

## تظاهرات علیه

### رهبری جدید حزب در قزاقستان

در پی درگیری تظاهراتی در شهر 'آلما - آتا' پایتخت جمهوری قزاقستان شوروی، خبرگزاری تاس روز ۲۵ دسامبر اعلام کرد که دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی این تظاهرات را شدیداً محکوم کرده است.

تاس، این تظاهرات را که در روزهای ۱۷ و ۱۸ دسامبر به دنبال گزینش 'گناری کوبلین' به جای 'دین محمد کونایف' دبیر کل سابق حزب کمونیست جمهوری قزاقستان انجام گرفت، تظاهراتی 'ناسیونالیستی' خواند. همین گزارش حاکی از آن است که تظاهر کنندگان، که اکثراً دانشجو بودند، تعدادی اتومبیل و یک فروشگاه مواد غذایی را در این شهر به آتش کشیده، با پلیس درگیر شده‌اند.

پراودا در مورد کونایف نوشت که در ۱۸ سال دوری زمام داری او، فساد و رکود اقتصادی در قزاقستان شدیداً اوج گرفته بود. گناری کوبلین دبیر کل جدید حزب در قزاقستان که ملیت روس دارد، سابقاً سمت معاون دوم حزب کمونیست کرجستان را عهده‌دار بود. □

نشریه

کاد

اورگان

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

را بخوانید

## رفتگران آتن دست به اعتصاب زدند

حرکت دولت مورد خشم بیش از حد کارگران رفتگر قرار گرفت و درگیریهای شدیدی را بین آنان و ارتشها به وجود آورد. بنا بر آخرین اخبار رسیده در اثر این درگیریها ۱۹ تن دستگیر و ۵ نفر زخمی شده‌اند. □

در اواسط ماه دسامبر ۸۶، رفتگران شهر آتن دست به اعتصاب گسترده‌ای زدند. دولت پاپاندروس برای درهم شکستن این اعتصاب از ارتش برای جمع آوری زباله‌های شهر کمک گرفت. این



## مقاومت متشکل مبارزان فلسطینی توطئه سوریه - امل را به شکست می‌کشاند



و یا به طور غیرمستقیم از سیاستهای آن در قبال فلسطینیها دفاع می‌کردند، به رهنمود جمهوری اسلامی اعلام بیطرفی کرده و خواستار آتشسوزی فوری شدند. جمهوری اسلامی نیز مستقیماً وارد معرکه شده، یک طرح صلح ۹ ماده‌ای را از طرف ایادی خود به طرفین پیشنهاد کرد. اما، ضمن قدردانی از 'سیاست مثبت جمهوری اسلامی' عنوان ساخت که اگر ماده‌ای مبنی بر خلع سلاح فلسطینیها در طرح مزبور گنجانده شود جزئیات این طرح کاملاً مورد توافق این جریان است.

از دیگر مواد طرح مزبور، تخلیه مغدوشه از سوی نیروهای فلسطینی و ختم محاصره اردوگاههای رشیدیه، شتیلا و برج‌البراجنه توسط امل، و سپردن مناطق تحت نفوذ نیروهای فلسطینی در جنوب لبنان به نیروهای حزب‌الله بود. پس از تغییراتی این طرح مورد توافق طرفین قرار گرفت ولی هیچگاه به مورد اجرا گذاشته نشد.

پس از شکست این طرح، رژیم جمهوری اسلامی به منظور حفظ موقعیت سیاسی خود در منطقه و بهره‌گیری از تشنجات موجود مجدداً حرکتی را برای ایجاد آتشسوزی آغاز کرد. خامنه‌ای طی نطقی در ۲۷ دسامبر خواهان قطع فوری

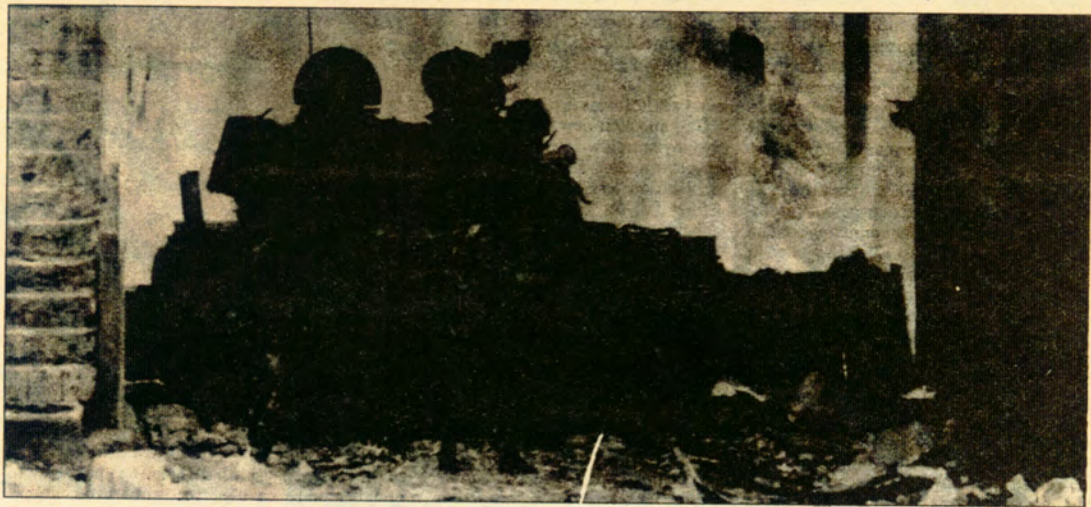
در بیروت مبارزان فلسطینی با استفاده از آتشبار سنگین و آرپی‌چی حملات تویخانی سنگین امل را پاسخ گفتند. بنا بر گزارش منابع خبری، در اثر این حملات از اردوگاه بزرگ شتیلا تنها ۱۵ منزل در قسمت مرکزی این محله، قبا، سکنی باقی مانده است. قبا، ذکر است که در آغاز دور جدید درگیریها ۳۰۰۰ پناهنده فلسطینی در این مکان سکنی داشتند.

در اثر دفاع دلیرانه نیروهای فلسطینی از اردوگاه رشیدیه ارتجاعیون امل، مجبوره عقب نشینی از مناطق تحت نفوذ خود شدند. شکستهای پی‌درپی امل، در طول ماه دسامبر در جنوب لبنان باعث شد که دهکده مغدوشه واقع در ارتفاعات استراتژیک جنوب شرقی صیدا به کنترل نیروهای فلسطینی درآید و همچنین منطقه‌ای به وسعت ۱۵ کیلومتر مربع، در مجاورت اردوگاه رشیدیه، به منطقی آزاد شده تبدیل شود.

به دنبال شکستهای مفتضحانه امل، در جنگی که سوریه امیدهای فراوانی بدان بسته بود، متحدین این جریان برای ایجاد یک آتشسوزی فوری به تکاپو افتادند. ابتدا نیروهای حزب‌الله، که تا به حال، یا مستقیماً در تجاوزات امل، شرکت داشتند

مدت سه ماه از آغاز جنگ ارتجاعی نیروهای شیعیان امل، علیه اردوگاههای پناهندگان فلسطینی در سراسر لبنان می‌گذرد. در این مدت بنا بر تخمین منابع خبری غرب بیش از ۱۰۰۰ تن از طرفین کشته و تعداد بسیار زیادی مجروح شده‌اند. جنگ اخیر که از تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۶ با حملات نیروهای امل، به اردوگاه رشیدیه در جنوب لبنان آغاز شد، در مدت کوتاهی دیگر اردوگاههای فلسطینیها در بیروت را نیز دربرگرفت. آغاز جنگ از سوی امل و موافقت مقامات سوری در پی سیاست دراز مدت سوریه برای تثبیت موقعیت این دولت به عنوان جناح تعیین کننده در آینده سیاسی لبنان و تضعیف نیروی سازمان آزادیبخش فلسطین صورت گرفت. اما پیامد این درگیریها در ماههای گذشته نتیجه‌ای کاملاً عکس انتظارات دولت حافظ اسد را به بار آورده است. قصد سوریه از حرکتیهای اخیر شکست نظامی نیروهای سازمان آزادیبخش فلسطین، به خصوص جناح عرفات، در لبنان و سپردن مناطق تحت کنترل آنها به نظامیان امل بود. به همین منظور دولت دمشق از مدتها قبل، نیروهای امل را به سلاحهای سنگین مجهز ساخت. از جمله سلاحهایی که سوریه اخیراً در اختیار امل، گذاشته است، تانکهای T۵۴ ساخت شوروی و توپهای سنگین ۱۵۵ میلیمتری هویتزر را می‌توان نام برد. در طی دو سال گذشته این سومین بار است که امل جنگی علیه پناهندگان فلسطینی به راه می‌اندازد، اما نخستین بار است که این جریان با چنین سلاحهایی به اردوگاهها حمله‌ور می‌شود.

به دنبال آغاز حملات امل، نیروهای مسلح فلسطینی مستقر در اردوگاهها، دست به یک مقاومت قهرمانانه زدند. طی سه ماه مبارزه برای حفاظت از اردوگاهها جناحهای مختلف درون سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) با ایجاد اتحاد عملیاتی موفق شدند برتری تسلیحاتی امل را خنثی کرده، آنرا مجبور به عقب نشینی از بسیاری از مواضعش کنند.



مرتجعین امل با تانک به اردوگاه رشیدیه (متعلق به پناهندگان فلسطینی) حملور شدند

می‌یافت، در آن صورت جناح عرفات ادعا می‌کرد که مبارزه مسلحانه به عنوان 'تنها راه حل' عملی نبوده و به خصوص هنگامی که نیروهای مسلح لبنان و سوریه سلاحهای خود را متوجه فلسطینیا کرده‌اند، ادامی این سیاست نتیجه‌ای به جز تضعیف هرچه بیشتر جنبش فلسطین نخواهد داشت. بدین ترتیب استدلال این جریان این می‌بود که خلق فلسطین چاره‌ای جز شناسایی طرح صلح آمریکا و کوشش برای همکاری در چارچوب آن نخواهد داشت (همچنان که در چند سال اخیر این جناح گرایش شدیدی به این سو نشان داده است).

به هر حال، علی‌رغم پیروزی شخصی عرفات در نتیجهی درگیریهای اخیر و تقویت موقعیت الفتح در درون ساف، پیروزیهای نصیب جنبش انقلابی خلق فلسطین نیز شده است.

مهمترین پیامد درگیریهای اخیر انسجام و نزدیکی هر چه بیشتر جناحهای مختلف درون ساف در جریان دفاع از اردوگاهها است. از جمله این اتحادها، نزدیکی بین الفتح و جبهی خلق برای آزادی فلسطین (نگاه کنید به جهان ۴۸) و جبهی آزادی ملی فلسطین را می‌توان نام برد. این دو جریان که هر دو مرکزیت‌شان در دمشق بود و روابط

سرد شدن روابط امین جمایل رئیس‌جمهور لبنان با حافظ اسد در سال گذشته، توافقی بین جمایل و عرفات بر سر بازگشت نیروهای ساف به لبنان صورت پذیرفته است. منایم خیری غرب معتقدند که نیروهای ساف از طریق بندر جونیه که تحت کنترل فلاتژیست‌هاست به لبنان وارد می‌شوند.

الفتح در طی یک سال گذشته همچنین موفق شده امکانات مالی و نظامی وسیعی را به داخل پناهگاهها برساند. این امر باعث تقویت پایگاه توده‌ای این سازمان و محبوبیت عرفات در میان اهالی اردوگاهها شده است.

البته قابل ذکر است که عرفات و جناح راست ساف از ابتدای درگیریها علی‌رغم پیامد آنها نتیجه را به نفع موقعیت خود ارزیابی می‌کردند. ارزیابی این جناح این بود که اگر نیروهای ساف قادر شوند با موفقیت از اردوگاهها دفاع کنند، (همچنان که اتفاق افتاد) موقعیت این سازمان در قبال آمریکا و دولتهای ارتجاعی عرب تقویت شده و نقش عرفات را به عنوان مهره‌ای مهم در مذاکرات و طرحهای صلح در آینده تثبیت خواهد کرد. اما اگر دفاع از اردوگاهها به شکست می‌انجامد و یا جنگ بدون حل قطعی همچنان به شکار فرسایشی ادامه

درگیریها شد و در همین رابطه سفارت ایران در بیروت از اما، درخواست کرد به خاطر فرارسیدن سال جدید مسیحی 'به دلایل انسانی' از محاصره اردوگاهها دست بردارد. در همین رابطه یکی از مزدوران رژیم به نام عیسی طباطبایی که مدت سه هفته بود در رشیدیه بست نشسته بود اعلام داشت که تا رسیدن به یک راه حل، قطعی این محل را ترک نخواهد کرد.

به دنبال این ظاهرسازیها، نییبری رهبر اما، به طور کاملاً قابل پیش‌بینی روز ۲۹ دسامبر اعلام داشت که به احترام درخواست رئیس‌جمهور ایران و سوریه و به خاطر 'نیت خیر' به نیروهای خود دستور داده است که آتشس کاملاً را فوراً به مورد اجرا گذارند.

اما علی‌رغم این ادعاها، برخوردهای پراکنده در اطراف اردوگاهها همچنان ادامه پیدا کرد.

آنچه که شایان توجه است آنست که نیروهای فلسطینی موفق شده‌اند که بسیاری از افراد مسلح خود را که در پی اشغال لبنان توسط ارتش اسرائیل، در سال ۱۹۸۲ مجبور به ترک این کشور شدند، در این مدت به لبنان بازگردانند. این مساله به خصوص در مورد نیروهای الفتح صدق می‌کند. گفته می‌شود که به دنبال

نزدیکی با دولت سوریه داشتند، اخیراً سیاست این کشور در قبال جنبش فلسطین را مورد انتقاد قرار داده و برای دفاع از اردوگاهها با الفتح وارد ائتلاف شده‌اند. همچنین رهبران ساف روز یکشنبه ۵ ژانویه نشست فوق‌العاده‌ای را برای مدت دو روز در بغداد آغاز کردند. انتظار می‌رود که در این نشست همکاریهای نزدیکتر بین نیروهای فلسطینی به منظور دفاع از اردوگاهها و انجام عملیات مسلحانه درون مرزهای اسراییل از نکات عمده‌ی مورد گفتگو باشد.

پیامد مهم دیگر این درگیریها تضعیف موقعیت سوریه به عنوان یکی از جناحهای عمده‌ی درگیر در مسایله لبنان بود. شکستهای پی‌درپی اهل در جنگ علیه نیروهای فلسطینی در جنوب لبنان و شکل گرفتن اتحاد عملی بین نیروهای فلسطینی از یک سو، و برخی نیروهای مرفقی لبنان، چون سوسیالیستهای ترقیخواه دروزی از سوی دیگر، باعث کاهش اعتبار سیاسی سوریه و عمالش (چون اهل) شده است. همچنین سوریه به خاطر تحریکاتش برای شروع این درگیریها بسیاری از



کشته‌شدگان اهل در دهکده‌ی مغدوشه

متحدین فلسطینی خود را از دست داده است. ائتلاف نیروهای جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین و جبهه‌ی آزادی ملی فلسطین با جناح عرفات، ضربه‌ی جدی‌ای به سیاست دولت اسد، مبنی بر تضعیف

این جناح، است.

شکستهای اهل در درگیریهای اخیر، انسجام درونی خود این سازمان را نیز به خطر انداخته است. گفته می‌شود که جنگ قدرتی بین نییبری، رهبر کنونی اهل، و مصطفی دیرهانی مسئول امنیتی این سازمان که توسط جمهوری اسلامی پشتیبانی می‌شود در جریان است.

نکته‌ی قابل توجه دیگر موضع‌گیری نیروهای مرفقی لبنان در مورد حملات اهل و شرایط صلحی که از سوی این جریان اعلام شده، است. این نیروها متفقاً موضع اهل مبنی بر خلع سلاح اردوگاههای فلسطینی را محکوم کرده‌اند. در این میان حزب کمونیست لبنان موضع بسیار خطرناکی گرفته است. این حزب ضمن رد کردن خواست خلع سلاح فلسطینیها، متقابلاً نیروهای فلسطینی را نیز به خاطر عملی نشدن طرح صلح موجود (طرحی که طراح آن جمهوری اسلامی و تایید کنندگانش سوریه و لیبی‌اند) محکوم کرده است. رهبر این حزب پس از ملاقاتی با عبدالحمید خدام، معاون رئیس‌جمهور سوریه و برخی نیروهای لبنانی در ماه گذشته اظهار داشت که هر بار که طرح صلح می‌رود تا به مورد اجرا گذاشته شود نیروهای فلسطینی اشکالات جدیدی را ایجاد می‌کنند. این حزب از نیروهای فلسطینی خواسته که از مواضع تحت کنترل خود عقب نشینی کنند و نیروهای خود را به درون اردوگاهها محدود سازند. حزب کمونیست همچنین معتقد است که 'مبارزه‌ی مسلحانه‌ی فلسطینیها باید تحت رهبری نیروهای مرفقی کشوری که در آن حضور دارند انجام پذیرد.'

به نظر می‌رسد که دولت شوروی نیز راغب به اعمال نفوذ بیشتر در جلوگیری از ماجراجوییهای دولت اسد در صحنه‌ی سیاست لبنان، نیست. شوروی شاید تنها نیرویی باشد که بتواند سوریه را برای تغییر سیاستش در قبال جنبش فلسطین و رابطه‌اش با اهل، تحت فشار جدی قرار دهد.

## ● ● ● بازتاب بر ملاشدن روابط پنهانی رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا

موضع‌گیری نموده و دائماً مسئله سازی می‌نماید... ارگان رسمی این جریان انحرافی روزنامه‌ای بنام رسالت که رسالتش القای اندیشه‌های مغایر اندیشه‌های امام... رسالت تفرقه و جدا نمودن امت از امام و احیای بیش لیبرالیسم با رنگ دینی... و ایجاد زمینه اعتقادی مناسب برای غارت مردم بوسیله دنیاپرستان و پول پرستان / است... ما می‌دانیم که حزب‌الله تکلیف خود را با این جریان تعیین خواهد نمود و این جریان نیز مانند جریان لیبرالها و بنی صدر بوسیله امت حزب‌الله منزوی خواهد شد. (روزنامه‌ی ج.ا.ا، ۵ آذر)

گردانندگان روزنامه‌ی رسالت نیز به حمله‌ای متقابل می‌پردازند. آنان از دستگیری مهدی هاشمی بی‌اندازه ابراز مسرت می‌کنند و مقالات متعددی را در تایید دستگیری او به چاپ می‌رسانند. آنان در عین حال جناح مقابل را متهم می‌کنند که مسالهی دستگیری مهدی هاشمی را کم اهمیت جلوه می‌دهد. برای نمونه روزنامه‌ی رسالت در شماره‌ی ۲۶ آذر خود در جواب به خلغالی می‌نویسد:

... او را به رسالت حمله می‌کند که چرا در رابطه با جریان انحرافی و خطرناک مهدی هاشمی و گروهش مطلبی نوشته می‌شود. راستی جریان چیست؟ راستی این هجمه به رسالت و دیگران برای تحت‌الشعاع قرار دادن مسائل گروه مهدی هاشمی نیست؟

آیت‌الله آذری قمی، نماینده قم و گرداننده اصلی روزنامه‌ی رسالت، در نطق قبل از دستور ۲۷ آذر به دفاع از جناح خود پرداخته و می‌گوید:

اگر طرفداری از مالکیت اسلام و احکام دیگر اسلام طرفداری از سرمایه‌داری محسوب می‌شود، پیغمبر

## آمریکا

نیویورک - هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در نیویورک، جلسی سخنرانی رجایی خراسانی، نماینده دایمی جمهوری اسلامی در سازمان ملل، را، به صحنی افشاگرهای خود علیه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی تبدیل کردند.

در روز ۱۸ نوامبر ۱۹۸۶، از سوی دانشکده روابط بین‌المللی در دانشگاه نیویورک، جلسی بحثی با عنوان 'جنگ ایران و عراق - جدیدترین ارزیابی' برگزار شد که در آن رجایی خراسانی به عنوان تنها سخنران دعوت شده بود. او که از ۳ سال پیش در هیئت برنامه‌های عمومی ظاهر نمیشد و معمولا در مسجد نیویورک به وعظ می‌نشست، این بار با قید شرایطی چون رعایت اقدامات امنیتی و عدم حضور خبرنگاران، دعوت برگزارکنندگان را قبول کرده بود. اما علیرغم اقدامات امنیتی شدید، و تهدید پلیس در سالن جلسه، هواداران سازمان از همان آغاز با افشای رژیم و سیاستهای ضد انقلابی، سخنرانی او را مختل کردند. به طوری که پلیس درصدد دستگیری رفقای هوادار سازمان برآمد ولی با مقابله و هوشیاری آنان موفق به این کار نشد. دخالت پلیس به همراه افشاگرهای مداوم و کوبنده هواداران و همچنین چند تن دیگر از ایرانیان مترقی که گاه با ایراد سخنرانی و گاه با فریاد شعارها سخنرانی رجایی خراسانی را غیر عملی ساخته بودند، او را آشکارا برآشفته کرد. به طوری که دیوانهوار به هذیان گویی و لهانت متوسل شد. دروغهای آشکار و رفتار ناپسند رجایی خراسانی تنها تسخر حاضرین را برانگیخت. شرکت کنندگان از افشاگرهای منظم هواداران سازمان و جزوات انگلیسی آنان استقبال کردند، و به گفت و گو با آنان پرداختند. رجایی خراسانی که دیگر کاملا به ستوه آمده بود و عرصه را تنگ و تنگ تر می‌دید، در میان خیل محافظان حزب‌اللهیاش از درب عقب ساختمان فرار کرد.

گفتنی است که ۳ سال پیش نیز، هواداران سازمان و دیگر عناصر مترقی، از برگزاری سخنرانی همین مزدور در کالج بروکلین جلوگیری کرده، گردهمایی را به محلی برای محکوم کردن رژیم بدل ساخته بودند.

خبر اقدام افشاگرانه هواداران سازمان و به هم خوردن سخنرانی رجایی خراسانی، روز بعد در روزنامه Washington Village بازتاب

## انگلستان

لندن - سازمان دانشجویان ایرانی در انگلستان، اسکاتلند و ولز چهارمین نشست سراسری خود را در روزهای ۲۱ و ۲۲ دسامبر سال ۸۶ در لندن برگزار کرد.

در این نشست پس از ارزیابی از فعالتهای سال گذشته، برنامه‌های جدیدی به منظور هماهنگ کردن فعالتهای سراسری تشکل هواداری در انگلستان، اسکاتلند و ولز مورد بحث قرار گرفت. رفقای شرکت کننده بر لزوم فعالیت بیشتر و هرچه خلق تر هواداران سازمان، در ارتباط تنگاتنگ با برنامه‌ها و احتیاجات سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در خارج از کشور تاکید

## آلمان غربی

سازمان دانشجویان ایرانی در آلمان فدرال و برلن غربی هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، در روزهای ۱۰ و ۱۱ ژانویه ۸۷، یک سمینار فرهنگی درونی برگزار کرد. در بخش اول سمینار شرکت کنندگان به بحث پیرامون ارزیابی از موقعیت کنونی ایران پرداختند و در بخش دوم سازمان هوادار در خارج از کشور و وظایف آن مورد بحث قرار

یافت. حرکت مبارزاتی هواداران سازمان در نیویورک مشت محکم دیگری بود بر پوزی مزدوران رژیم، باشد که آنان بدانند در هیچ کجا از خشم انقلابی هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در امان نخواهند بود.

### تمهیی

در تاریخ ۵ دسامبر انجمن دانشجویان ایرانی در تمهیی آریزونا هوادار سچفا جلسی در مورد ارسال اسلحه از طرف آمریکا به جمهوری اسلامی برگزار کردند. در این جلسه یکی از رفقا پس از ارائه یک گزارش مفصل در مورد ارسال اسلحه و افشاکری در مورد جنایات رژیم خمینی و حمایت پشت پرده دولت ریگان از رژیم به سئوالات حاضران پاسخ گفت. قابل تذکر است که در همین رابطه از طرف انجمن مقالاتی در روزنامه‌های دانشگاه ایالتی آریزونا چاپ شد، همچنین یک مقاله برای روزنامه‌های شهر تمهیی ارسال شد.

در تاریخ ۱۷ دسامبر نیز ایستگاه رادیویی KATR که پرسنلترین ایستگاه

کردند. در بخش دیگری، نشست به بحث پیرامون نشریه جهان و پیشنهادهای مختلف به منظور هرچه پربارتر کردن ارگان هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران با کمک هواداران سازمان در کشورهای مختلف پرداخت. در پایان نشست، برنامه‌ای به منظور گسترش تبلیغ مواضع سازمان در بین نبروها و سازمانهای چپ انگلستان، اسکاتلند و ولز و ایرلند به تصویب رسید. در همین رابطه طرحی در مورد افشای هرچه بیشتر رژیم جمهوری اسلامی و فعالیت تشکل هواداری در کمیته ضد اختناق در ایران، مورد بحث قرار گرفت.

گرفت. در قسمت آخر این سمینار به سئوالات شرکت کنندگان پیرامون مواضع و سیاستهای سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پاسخ داده شد. علاوه بر هواداران سازمان متشکل در سازمان دانشجویان ایرانی، تعداد زیادی از پناهندگان هوادار که در شهرهای مختلف آلمان اقامت دارند، در این سمینار شرکت کردند.

رادیویی ایالت آریزونا است، مصاحبه‌ای به مدت دو ساعت با یکی از رفقای هوادار انجام داد. در این مصاحبه رفیق هوادار سازمان پیرامون مسأله ارسال اسلحه به افشاکری رژیم پرداخت.

### تمهیی

به دنبال افشای معاملات اسلحه بین جمهوری اسلامی و دولت آمریکا، انجمن دانشجویان ایرانی در تمهیی آریزونا هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در روزهای شنبه ۲۹ نوامبر و یکشنبه ۳۰ نوامبر، بر سر تقاطع‌های شلوغ و در اطراف مراکز خرید در شهر، اقدام به پخش اعلامیه کردند.

رفقای هوادار با نصب پلاکاردهایی با شعارهای، سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق، مرگ بر خمینی جنایتکار، از ارسال اسلحه جلوگیری کنید و پخش بیش از ۱۵۰۰ اعلامیه، به افشاکری در سطح وسیع پرداختند. این اکسیونها، که هر یک به مدت ۴ ساعت ادامه داشت، مورد حمایت وسیع مردم شهر قرار گرفت.

انقلابی را که می‌خوانید، رفتاری هوادار سازمان در کانادا به مناسبت چهل و پنجمین سال تشکیل حزب ضدانقلابی توده منتشر گرداند.

## ۴۵ سال خیانت

به طبقه کارگر و زحمتکشان

برحزب ضدتوده

مبارک باد!

۴۵ سال از گردهم‌آیی دسته‌ای روشنفکر خرده‌بورژوا و تشکیل 'حزبی' مخالف مرام اشتراکی و 'منکر مخالفت با حکومت مشروطی سلطنتی' می‌گذرد. ۴۵ سال مآضات، ۴۵ سال تحقیق تودها، ۴۵ سال در پیورگی و چاپلوسی در آستان حکومت‌های وقت و ۴۵ سال لیس زدن پای حکام وقت و دم تکان دادن برای آنها و هر بار خوردن یک اردنگی و پرت شدن به گوشه‌ای و خفه‌کردن زوزه‌های ناشی‌از عدم حق شناسی در حلقوم و پس از آن ناامید از دریافت محبتی و عفوئی مجدد و نشان دادن دندانها و پارسی مجدد. این است سیکا، تهوع‌آور و مکرر 'حزب' در طی این ۴۵ سال.

آری! امروز حزب خائن به توده پس از خوردن اردنگی از رژیم جمهوری اسلامی ملیس به هیات 'مخالفین رژیم' و مزین به مدالهای حمایت از حکومت قوام، پاپوسی شاه جوان معدوم و پیروی 'صدیق از خط امام' بر سینه که آخری تلالو و درخششی خاص بر سینه وی دارد، می‌رود تا ۴۵ شمع خیانت کیک تولد خود را با فوتی خاموش کند و کیک وار آنان

را به دست فراموشی سپارد:

شمع بانی دموکراسی و مبارزه ضد استعمار خواندن قوام این جاسوس دست پرورده انگلیس؛

شمع به سازش و شکست کشاندن مبارزات عظیم کارگران نفت جنوب به قهمت دریافت دو کرسی نمایندگی در مجلس قوام؛

شمع ارزیابی کردن کشتار خلق تهریز و قتل عام بقایای فرقه دموکرات توسط ارتش مزدور شاه به عنوان یک عقب نشینی سودمند؛

شمع مزدور امپریالیسم خواندن مصدق؛

شمع عدم جلوگیری و خنثی سازی کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ علی رغم آگاهی از آن و داشتن سازمانی نظامی قوی به رهبری کیانوری به عنوان ابزار این خنثی سازی؛

شمع حمایت از 'انقلاب' سفید و طرح‌های به اصطلاح عمرانی شاه در سال ۴۲ به قیمت خانه خرابی و سهم تودهای روستایی و فقر و فلاکت آوارگان روستایی به شهرها؛

شمع حمایت از سیاست شاه به عنوان سیاستی به طور نسبی 'مثبت' در سال ۵۱ در رابطه با تجاوزات بین‌المللی امپریالیسم در خاورمیانه... این ژاندارم امپریالیسم در منطقه و جلاذ خلق قطار؛

شمع منسوب کردن تهریز در سال ۵۶ به مشتکی ارازل و اوپاش و ساواکی؛

شمع ...

شمع ...

آیا حزب توده با خاموش ساختن این شمعها به یمن ملیس شدن به هیات 'مخالفین رژیم' چیزی که در گذشته مکررا تکرار شده می‌تواند آنها را فراموش شده پندارد؟ اگر حزب ضد توده می‌پندارد که نسل جدید خجانت‌های برجستہ وی در سالهای دور یعنی از بدو تاسیس تا جمهوری اسلامی را به دست فراموشی سپرده‌اند!! آیا حداقل می‌تواند خدمات شایانش به جمهوری اسلامی را از کارنامه‌ی

'زیرین‌اش' پاک سازد؟!'

چه کسی می‌تواند فراموش کند که حزب خائن به تودها و شرکای خائن اکثریتی (هر دو جناح) این مدافعین صدیق خط امام که مدعی بودند طرفداری آنها از خط امام خمینی مقطعی و تاکتیکی نیست بلکه یک طرفداری طولانی و استراتژیکی است، در هر لباسی نیروهای مبارز و انقلابی را شناسایی و به رژیم معرفی کرده و در نتیجه آنان را به قتلگاه رژیم جمهوری اسلامی می‌فرستادند و بدین وسيله دست خویش را به خون آنان آغشته می‌ساختند تا پروانی کسب خویش را کمافی السابق معتبر نگاهدارند؟ چه کسی می‌تواند فراموش کند که در حالی که آوازه‌ی استقامت و پایداری مبارزین و انقلابیون در شکنجه‌گاهها و زندانهای قرون وسطایی رژیم جمهوری اسلامی گوش جهانیان را کر کرده بود، حزب ضد توده و شرکای اکثریتی (هر دو جناح) منکر شکنجه و به طور کلی زندانی سیاسی بودند و با نهب زدن به انقلابیون افشاگر برای مجیزگویی به درگاه رژیم جمهوری اسلامی، انقلابیون را تریچه‌های تو پوک امپریالیسم می‌خواندند؟ چه کسی می‌تواند فراموش کند که حزب خائن به تودها جنبشهای انقلابی خلق کرد، ترک، ترکمن، بلوچ و عرب را توطئه ارتجاع و امپریالیسم می‌نامید؟ چه کسی می‌تواند فراموش کند که حزب به طرفدارانش دستور می‌داد که به صادق، خلغالی جلاذ خلق برای کاندیداتوری مجلس رای دهند؟ چه کسی می‌تواند فراموش کند که حزب ضد تودها و شرکای اکثریتی (هر دو جناح) شعار مسلم کردن پاسداران سرمایه این مزدوران ضد خلقی به سلاح سنگین را می‌داد و دیوارهای شهر را با آن سیاه می‌کرد؟ چه کسی می‌تواند ضحیهای دلغراش رهبری 'حزب' در طی مصاحبه‌های تهوع‌آور رادیویی و شوهای نفرت‌آور تلویزیونی که استغاثه کتان از آستان جمهوری اسلامی طلب مغفرت و بخشش می‌کردند را به دست فراموشی سپارد. اپیدئولوگها و مغزهای برجستہ 'حزب' امثال طبریها و کیانوریها

'سیاست اصولی'ی خدمت به رژیم را حتی در زندانهای رژیم دنبال کردند و صادقانه!! برای ارشاد 'جوانان گول خورده' به اسلام کمر همت بستند!!

اگر حزب توده‌ی خائن با رقصیدن به دور کبک تولد ۴۵ ساله، خیانت‌های خود را فراموش شده می‌انگارد اما از آنجا که این خیانت‌ها که در تداوم منطقی خیانت‌های تاریخی این 'حزب' در گذشته صورت گرفته، بر سینه‌ی تک تک کارگران و زحمتکشان و مبارزین و انقلابیون طرفدار آنان نگاشته شده‌اند نه تنها هیچ گاه به دست فراموشی سپرده نخواهد شد، بلکه منتظر چرخش‌های خفانت‌آمیز آتی خواهند بود.

حزب خائن به تودها به انسجام درونی خود پیوسته می‌مالد و به راستی باید اذعان کرد که 'حزب' نه از نظر تشکیلاتی بلکه از نظر ایدئولوژیکی یعنی در خیانت به منافع کارگران و زحمتکشان و بی‌اعتقاد به نیروی آنان و متکی به بالاب‌ها پیوسته منسجم بوده است. و بدین جهت است که با اولین فشار مختصر پاششی چکمه‌های جمهوری اسلامی بر گردن 'حزب'، 'انسجام' تشکیلاتی که 'حزب' پیوسته به آن بالیده است به از هم گسیختگی محض تبدیل شد و رهبران 'حزب' هر یک با اعتراف به خیانت ۴۰ سالگی 'حزب'، گناه خیانت‌ها را به گردن دیگری انداختند. با به اسارت کشیده شدن برادران توده‌ای توسط برادران هم‌تسبیح، یک باره همه چیز ۱۸۰ درجه تغییر می‌کند. کافه نشینان ترقه باز سهاکل دیروز و تریچگان تیز و تند و تو پوک

امپریالیسم امروز یک باره انقلابی می‌شوند و ... و بدین وسیله در حالی که هنوز ظنن تغییر مصاحبه‌های رادیو تلویزیونی رهبری 'حزب' گوش‌ها را آزار می‌داد، 'حزب' خرقی حمایت از رژیم را با لباس 'مخالفین' ظاهرا عوض می‌کند و سیکل کذایی را تکرار می‌کند.

اما غائله تنها به اینجا ختم نشد. زمانی که کارنامه‌ی سوابق درخشان 'حزب' و مصاحبه‌ها و شوهای رهبران 'باسابقه'ی 'حزب' کوس رسوایی 'حزب' را در هر کوی و برزنی به صدا در آورد ایرج اسکندری، باپک امیر خسروی، فریدون آذر نور از جمله بازماندگان و وارثان رهبری 'حزب' که خود تا دیروز از بانیان سیاست‌های 'حزب' و از تاپید کنندگان آن بودند برای دمیدن روحی در کالبد بی‌جان 'حزب' و تحمیق تودها به منظور جلب حمایت آنان، تحت لوای جناحی به اصطلاح رادیکال ظاهرا به مخالفت با خاوری دهرگل جدید 'حزب' برمی‌خیزند و برای 'نجات حزب' زرگر مآپانه دست به افشاگری و 'انتقاد' نه به سیاست‌های 'حزب' بلکه به رهبری 'حزب' می‌زنند و از 'حزب' انشعاب می‌کنند تا مرده را چوبی دیگر زنند. و بازم انتقاد آنها از رهبری 'حزب' به خاطر خیانت‌های 'حزب' به منافع کارگران و زحمتکشان نیست بل به خاطر تنها به خود اختصاص دادن کلیهی سهام رهبری و محروم و بی‌مصیبت ساختن آنها از موهبت رهبری خیانت‌های جدید. انتقاد و افشاگری آنان از رهبری 'حزب' مماشات و مورد معامله قرار

دادن منافع تودها با حیات ننگین خود نیست بلکه مجدداً به هیات دهبیری گماردن صفری که به اصطلاح در پلنوم ۱۷ 'حزب' اخراج شده بود، سپردن رهبری سیاسی 'حزب' به دوستان قدیمی خاوری امثال رادمنش و نوروزی می‌باشد.

بگذار بهروان صادق!! حزب توده چشمان خود را صادقانه!! به روی گذشته‌ی ننگین 'حزب' ببندند و از اصول 'حزب' حرف بزنند و به نام تودها علیه تودها مبارزه کنند. ولی تودها که عادل ترین قضات تاریخ‌اند، خیانت‌ها و ضربات جبران ناپذیری که این 'حزب' در طی این ۴۵ سال سابقه‌ی به اصطلاح مبارزاتیش به جنبش و طبقه‌ی کارگر وارد نمود را هرگز فراموش نخواهند کرد. بر کلیهی نیروهای مبارز و انقلابی است تا در هر لباسی این خائنین را افشا نموده و از نفوذ آنها در کلیهی تشکلهایی که به نحوی با خواسته‌های به حق تودهای تحت ستم ایران در آمیخته است جلوگیری نمایند. همدار به نیروها و جریاناتی که از گذشته‌ی این 'حزب' عبرت نگرفته‌اند و سعی در توهم پراکنی و پا گذاشتن جای پای این لاشه‌ی متعفن می‌کنند.

مرگ بر خائنین و سازشکاران،  
سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی،  
برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق،  
زنده باد سوسیالیسم.

انجمن دانشجویان ایرانی در مونترال  
هوادار سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران  
(اکتبر ۱۹۸۶)

**راه توده**

**حفظ نشریات حزب توده ایران فقط بسود انقلاب و جمهوری اسلامی ایران است**


نشریات حزب توده ایران با همکاری و سرپرستی از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران دلاخ کرده‌اند و دفاع خواهند کرد

حزب ما اکنون برای خود وظیفه‌ی مقدس از دلاخ از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران نمی‌شناسد

**مردم**

در گذشته یک توده‌ای و هادار

این سالک مبارزان آمریک  
لسه حیات و عزت‌شان را خواهند داد



## نزدیکی اتحادیه میهنی کردستان عراق با رژیم جمهوری اسلامی

سیر تحولات در کردستان، از آنجنان سرعتی برخوردار است که سازمانها و جریانهایی که حتی تا چندی پیش خود را مدافع منافع خلق کرد نشان می دادند، امروز، به صورت بازچیه و عامل مستقیم دولتهای منطقه، به سرکوب نیروهای مبارز خلق کرد دست می زنند. از مهم ترین تحولات یک سال اخیر باید از موضع گیری علمی اتحادیه میهنی کردستان در حمایت و همکاری آشکار با نیروهای سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی نام برد. اتحادیه میهنی که در سال ۱۹۷۵، در اعتراض به روابط ویژهی ملامصطفی بارزانی با رژیم دیکتاتوری شاه شکل گرفت، امروز خود در " عملیات مشترک " با پاسداران رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی به نیروهای انقلابی ایران حمله می کند. ما با بررسی کوتاهی از تاریخچهی اتحادیه میهنی، خواهیم کوشید گسترش روابط جمهوری اسلامی با اتحادیه میهنی را تعقیب کنیم و عواقب خطرناک این وابستگی برای نیروهای مبارز خلق کرد را ارزیابی کنیم.

اتحادیه میهنی کردستان عراق در سال ۱۹۷۵، با اتحاد ۲ سازمان کرد و در اعتراض به سازشکاری و عقب نشینی بارزانی خصوصاً پس از معاهدهی الجزایر بین دولتهای ایران و عراق، تشکیل شد.

پناغندگان سیاسی کرد، در اروپا سوریه و لبنان، که از مدتها پیش به مخالفت با سرسپردگی و همدستی بارزانی با رژیم شاه برخاسته بودند، کمیتهی مقدماتی اتحادیه میهنی کردستان عراق را به رهبری جلال

طالبانی بنیاد گذاشتند.

در کردستان نیز، دو جریان سیاسی کومهله و جنبش سوسیالیستهای کردستان آمادگی خود را برای تشکیل سازمان جدیدی اعلام کردند. کومهله یک سازمان مخفی مارکسیست - لنینیستی بود که در ۱۰ ژوئن ۱۹۷۰ تشکیل شده بود. این جریان با سیاستهای ورشکستهی حزب دموکرات کردستان عراق (قیادهی موقت) مخالف بود و علیرغم ارتباطهایی با حزب کمونیست عراق، مستقل از این حزب شکل گرفت.

جنبش سوسیالیستهای کردستان به همت یکی از اعضای قدیمی حزب دموکرات کردستان عراق به نام علی عسکری پایه گذاری شد. او به همراه ابراهیم احمد و جلال طالبانی از جمله کسانی بود که در سال ۱۹۶۴ در اعتراض به رهبری عشیرتی بارزانی، از حزب دموکرات کردستان عراق جدا شده بودند. به غیز از عسکری، رسول مه مند، خالد سعید و عمر مصطفی نیز در تشکیل جنبش سوسیالیست کردستان سهم بودند. این جریان از آغاز شکل گیری، با جلال طالبانی که در آن زمان، در دمشق بود، تماس داشت.

در اوت ۱۹۷۷، جلال طالبانی و رهبری کمیتهی مقدماتی اتحادیه میهنی کردستان وارد منطقهی کردستان عراق شدند تا به همراه کومهله و جنبش سوسیالیست کردستان، کنکروی موسس اتحادیه میهنی کردستان عراق را برگزار کنند.

رهبری اتحادیه میهنی، که شاهد تجربهی ورشکستگی و بی حیثیتی قیادهی موقت در میان خلق کرد بود، ادعا

می کرد می خواهد با ادامهی سیاست مستقل و انقلابی و دفاع پیکر از نیروهای انقلابی کرد، لطمات ناشی از سیاستهای قیادهی موقت را جبران کند. با این همه در سال ۱۹۷۹، در پی سرنگونی رژیم شاه، جلال طالبانی امیدوار بود از طریق دولت سوریه (که از مدتها قبل در ارتباط با رهبری اتحادیه میهنی قرار داشت)، روابط دوستانه ای با رژیم جمهوری اسلامی ایجاد کند. اما از آنجا که رژیم خمینی، جریان ارتجاعی قیادهی موقت را متحد مناسب تری تشخیص می داد چنین روابطی بین رژیم ایران و جلال طالبانی شکل نگرفت. با افشا شدن چهره ی سرکوبگر رژیم خمینی در انظار عمومی و شروع جنگ ایران و عراق، اتحادیه میهنی کردستان بر علیه این رژیم اتحاد موضع کرد و عملاً به حمایت از نیروهای انقلابی ایران مستقر در منطقهی کردستان پرداخت.

در همین سال، رسول مه مند که با جلال طالبانی اختلاف داشت، به همراه عوادارانش، جنبش سوسیالیست کردستان را ترک کرد. این انشعاب موقتاً باعث تضعیف موقعیت جنبش سوسیالیست کردستان شد. رسول مه مند بعدها از موسسان حزب سوسیالیست کردستان عراق شد که به کشورهای ایران، سوریه و لیبی وابسته است.

در حال حاضر اتحادیه میهنی، از دو جریان عمدهی اتحادیهی انقلابیون کردستان به رهبری دکتر فواد، و کومهله ی رنجبران به رهبری نوشیروان، تشکیل می شود. اتحادیهی انقلابیون کردستان خود، از وحدت جنبش

انقلابی سوسیالیست کردستان و "غل کشتی" (خط عمومی اتحادیه میهنی) تشکیل شده است.

دفتر سیاسی اتحادیه میهنی شش عضو دارد که سه نفر از آنان از رهبری اتحادیه انقلابیون کردستان و سه نفر دیگر عضو کومه‌لاند. این افراد را اعضای کمیته مرکزی که از ده نفر از اعضای هر یک از دو سازمان فوق تشکیل می‌شوند، انتخاب می‌کنند.

با این همه جلال طالبانی در مقام رهبری اتحادیه میهنی و خصوصا در امر مذاکره با دولت‌ها و نیروهای منطقه، نقش تعیین کننده‌ای ایفا می‌کند.

اتحادیه میهنی در حقیقت به صورت جبهه‌ای فعالیت می‌کند و ایدئولوژی خاصی ندارد. این جریان که پیوسته بر "پراکماتیسم" خود افتخار کرده است، در تبلیغات سیاسی، تنها شعارهای کلی بر علیه "امپریالیسم، صهیونیسم و فئودالیسم" می‌دعد و خود را جریانی "دموکراتیک و وطن پرست" می‌خواند. در برنامه‌ی اتحادیه میهنی به مبارزه علیه فئودالیسم، مبارزه علیه امپریالیسم و حمایت از جنبش‌های رهایی بخش و کشورهای سوسیالیستی به طور کلی اشاره شده است. البته نیروهای وابسته به کومه‌لای رنجبران (یکی از نیروهای تشکیل دهنده اتحادیه میهنی) خود را مارکسیست می‌دانند.

در اوایل دهه ۸۰ میلادی، اتحادیه میهنی با نیروهای انقلابی خلق کرد در ایران، ترکیه و سوریه روابط نزدیکی داشت و سازش قیاده‌ی موقت با رژیم جمهوری اسلامی را محکوم می‌کرد و از "وایسکوایی رژیم خمینی" چون "شوخی تلخ تاریخ" صحبت می‌کرد.

اتحادیه میهنی که خود بارها مورد حمله نیروهای نظامی مرتجع وابسته به قیاده‌ی موقت قرار گرفته بود<sup>۱</sup>، سرسپردگی این جریان به رژیم شاه و پس از آن رژیم جمهوری اسلامی را، "خیانت به خلق کرد" می‌دانست.

و از مبارزه مسلحانه در کنار نیروهای انقلابی خلق کرد بر علیه پاسداران جمهوری اسلامی و وابستگان این رژیم ارتجاعی چون قیاده‌ی موقت و حزب سوسیالیست کردستان عراق، ابایی نداشت. تعداد زیادی از پیشمرگان اتحادیه میهنی در همین درگیریها و در کنار پیشمرگان کردستان ایران جان خود را از دست دادند.

اما چنین موضعی بنا به سرشت طبقاتی اتحادیه میهنی نمی‌توانست تداوم یابد، زیرا این جریان در تعیین صف دوستان و دشمنان خلق کرد تنها منافع کوتاه مدت و گروهی خود را در نظر می‌گیرد.

اتحادیه میهنی که در سالهای ۸۳ و ۸۴ درگیر مذاکرات گسترده‌ای با رژیم عراق بود، در پی شکست این مذاکرات، به فکر برقراری روابط دوستانه با رژیم جمهوری اسلامی افتاد، و سوریه بار دیگر نقش میانجی را به عهده گرفت. در پی این گفت و گوها اتحادیه میهنی که در گذشته ادعا می‌کرد "حاضر به سازش به بهای مسایل اساسی" نخواهد شد، برای دستیابی به امکانات و کمکهای مرتجع ترین حکومت منطقه حتی حاضر شد

"بهای" ضربه زدن به متحدین دیروز خود، یعنی نیروهای انقلابی ایران را نیز ببیدرد.

در پی حمله مسلحانه‌ی باند مدنی - شیبانی به مقر رادیو صدای فدایی در ۴ بهمن ۶۴، که طرح آن با توافق طالبانی صورت گرفته بود، اتحادیه میهنی با دخالت مستقیم و جانبدارانه در کمیسیون تحقیق نه تنها به دخالت در روابط درونی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پرداخت، بلکه با تاراج امکانات سازمان، خوش خدمتی خود را به جمهوری اسلامی ثابت کرد. گزارش "کمیسیون تحقیق اتحادیه میهنی" سندی تاریخی از کوششهای این جریان در کسب اطلاعات و دخالت در مسایل درونی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، در خدمت به جمهوری اسلامی بود. سندی که مورد تایید و استقبال بسیاری از دشمنان فرصت طلب سازمان در میان نیروهای اپوزیسیون ایران قرار گرفت.

اما در اوضاع بحرانی منطقه، سیر قهقرایی حرکت اتحادیه میهنی و همکاری آن با رژیم جمهوری اسلامی، آنچنان سریع و آشکار بود که دیری



عکس از: کیهان، دوشنبه، ۵ آبان ۱۳۶۵

تعدادی از پیشمرگان اتحادیه میهنی که در عملیات مشترک با پاسداران شرکت داشتند



نپایید هر يك از این نیروها به نحوی خود قربانی محدودیتها، دخالتها و حملات جبهه متحدی از پاسداران و نیروهای اتحادیه میهنی شدند. در پی مذاکرات اتحادیه میهنی با رژیم در تابستان ۱۳۶۵ و در شرایطی که مناطق تحت کنترل اتحادیه میهنی به جولانگاه پاسداران جمهوری اسلامی تبدیل شده بود، رادیوی میهن پرستان کردستان در اول مهر ماه سال ۶۵ رسماً اعلام کرد که "از این پس نخواهد گذاشت که کسی از کردستان به مردم و خاک ایران و جمهوری اسلامی حمله کند."

رهبری اتحادیه میهنی که تا چندی پیش خود را متحد نیروهای انقلابی خلق کرد در مبارزه بر علیه "رژیم وایسگرای خمینی" می دانست، امروز می گوید "ما مفتخر هستیم که با حکم اسلام ... علیه عراق مبارزه می کنیم." (از گفتگوی جلال طالبانی با آیت الله حکیم رهبر مرتجع "مجلس اعلاى انقلاب اسلامی عراق" که در سفر اخیر طالبانی به ایران انجام گرفت). در ادامه همین سیاست، اتحادیه میهنی با شرکت فعال در کنفرانس "شورای بیماری ملت عراق"، که طی ماه گذشته به همت جمهوری اسلامی در تهران برگزار شد، اتحاد با مرتجعان شیعی حزب الدعوه و جریان مزدور قیادهی موقت را در دستور کار خود قرار داده است. یکی از اعضای دفتر سیاسی اتحادیه میهنی کردستان که برای شرکت در این اجلاس به تهران سفر کرده بود، طی مصاحبه ای با روزنامه ی جمهوری اسلامی با وقاحت هرچه تمام تر اعلام کرد: "اگر مردم عراق خواهان جمهوری اسلامی باشند، ما نیز از این خواست حمایت خواهیم کرد." (روزنامه ی جمهوری اسلامی، ۴ دی ۱۳۶۵)

در بهمن ماه سال ۱۳۶۴ هنگامی که هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در انگلستان، در ملاقاتی با نماینده ی اتحادیه میهنی در این

کشور، به دخالتهای آشکار اتحادیه میهنی در امور داخلی سازمان اعتراض کردند، او تاکید می کرد: "اتحادیه میهنی هیچ گاه حاضر نخواهد شد در ازای امکاناتی که جمهوری اسلامی در اختیار آن قرار داده است، از این حکومت ارتجاعی در برابر نیروهای انقلابی ایران حمایت کند." وقایع چند ماه گذشته، تجربه ی آموزنده ای برای این نماینده ی خوش باور اتحادیه میهنی و کلیه ی کسانی است که عواقب خطرناک وابستگی به رژیمهای ارتجاعی همچون جمهوری اسلامی را نادیده می گیرند.

اگر رهبری اتحادیه میهنی سیاست

#### یادداشتها

۱- در حزب کمونیست عراق در دهه ی ۶۰ انشعابی رخ داد. در این انشعاب کمیته ی مرکزی به تأیید خط حزب کمونیست شوروی پرداخت و جناحی که به نام حزب کمونیست عراق - فرماندهی مرکزی مشهور بود به طرفداری از سیاستهای چین دست زد. اما موسسان کومه له اگرچه در ارتباط با حزب کمونیست بودند، تصمیم گرفتند جدا از این دو خطه سازمان مستقل مارکسیست - لنینیستی را بنیان بگذارند که به طور مشخص به مسایل خلق کرد رسیدگی کند.

۲- مصاحبه با کاک کمال فواد از اعضای کمیته ی مرکزی اتحادیه میهنی کردستان عراق، مندرج در نشریه ی جهان شماره ی ۲۲، مرداد ۶۳.

۳- همان جا.  
۴- در بهار سال ۱۹۷۸، نیروهای حزب دموکرات کردستان پیشمرگان اتحادیه میهنی را که قصد داشتند در منطقه ی "بزرادوست" مستقر شوند، مورد حمله قرار دادند. درگیریهای خونینی که در این منطقه در گرفت، صدها نفر کشته به جای گذاشت. از جمله کشته شدگان علی عسکری، شیخ حسین بابا

کنونی اش مبنی بر همسویی و همکاری با نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی را ادامه دهد، مطمئناً با اعتراض شدید عده ی زیادی از پیشمرگان انقلابی در درون صفوف خود مواجه خواهد شد. همان گونه که در بهمن ۶۴، در پی حمله به مقر صدای فدایی، تعدادی از پیشمرگان اتحادیه میهنی که از نزدیک شاهد دخالتها و جاسوسی های اتحادیه میهنی بودند، مخالفت خود را با سیاستهای رهبری این جریان رسماً اعلام کردند و برخی نیز به همین دلیل صفوف اتحادیه میهنی را ترک کردند. ■

و دکتر خالد از رهبران اتحادیه میهنی بودند. اتحادیه میهنی مسئولیت این حمله را به گردن حزب دموکرات در اتحاد با قبایل ارتجاعی کرد در ترکیه و ارتش ترکیه گذاشته، این اتحاد عمل را شدیداً محکوم کرد. البته در همان مقطع قیاده ی موقت ادعا کرد، جلال طالبانی دیگر شخصیتهای رهبری اتحادیه میهنی را به این درگیری فرستاده بود تا با کشته شدن آنان، رهبری مطلق خود بر اتحادیه میهنی را تضمین کند.

۵- مصاحبه با کاک فواد از اعضای کمیته ی مرکزی اتحادیه میهنی کردستان عراق، مندرج در نشریه ی جهان شماره ی ۲۲ مرداد ۶۳.

۶- همان جا.  
۷- ۲ هفته پس از واقعه ی ۴ بهمن، نماینده ی اتحادیه میهنی کردستان در انگلیس از موضع گیری این جریان پیرامون حمله ی مسلحانه به رادیو صدای فدایی، اطلاعی نداشت و عقیده داشت امکان ندارد که اتحادیه میهنی چنین موضعی بگیرد و در امور نیروهای انقلابی ایران خصوصاً سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، دخالت کند. ■

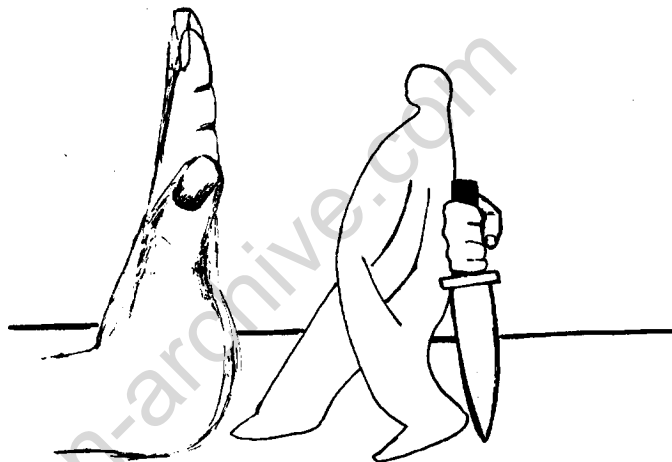
## رفرمیسم در پوشش "انتقاد از خود"

'اکثریت‌های نگهداری' با برگزاری یک 'پلنوم' به صف مقدم رانده شده‌اند و از سوی دیگر بخشی از 'توده‌ایها' با درج اطلاعات و بیانیهای خود در نشریات 'اکثریت‌های کشتگری' و 'راه کارگر' به آنان پیوسته‌اند.

از آنجایی که تصمیمات 'پلنوم' 'اکثریت‌های نگهداری' مندرج در ارگان شماره ۲۹ آنها به وضوح و به اختصار و در پوشش 'انتقاد' به خط مشی و سیاست‌های خود از سال ۵۷ تا ۶۱ سرچشمه و ماهیت مساله را بیان می‌دارد، و بقیه نیز به شکلهای گوناگون آن را تکرار می‌کنند، بنابراین در ابتدا با نقا، چند قسمت از احکام این 'پلنوم' و بررسی نتایج آن، بحث خود را شروع می‌کنیم.

اکثریت در یکی از اسناد 'پلنوم' اش پیرامون 'آرایش نیروهای سیاسی در سالهای پیش از انقلاب' - سالهایی که به اعتقاد آن:

حزب توده، حزب طبقه کارگر ایران، زیر آماج سهمگین‌ترین توطئه‌ها و فشارهای رژیم دیکتاتوری شاه و عواما، امپریالیسم الابد در خارج از مرزهای ایران) قرار داشت،



چاره‌ای نمی‌بیند که در توجیه موجودیت خود در کنار 'حزب توده، حزب طبقه کارگر ایران' و ارائه یک پیشینه 'افتخارآمیز' به نیروی آشکار دست بزند:

جریان مارکسیستی - لنینیستی، فداییان خلق ایران طی همین سالها در شرایطی که جنبش کمونیستی ایران از تداوم بحران همه جانبه‌ای رنج می‌برد، تشکلا، شد و با هدف تحقق آرمان طبقه کارگر مبارزه مسلحانه برای سرنگونی رژیم وابسته شاه را آغاز کرد.

آنها تعجب‌آور است که اکثریت این چنین ناشیانه از تولد سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و تغییر و

برای اینکه به این هدف ضدانقلابی خود نایا، شوند، گونه‌ای تقسیم کار سیاسی بین خود ایجاد کرده‌اند که متعاقبا به آن خواهیم پرداخت.

ولی در ابتدا طرح این پرسش لازم است که به راستی سرچشمه این هیاهو در کجاست؟ و هدف از آن چیست؟ در حقیقت پاسخ به این پرسش است که بیش از هر چیزی واجد اهمیت است. به همین جهت است، اکنون که مقالات متعددی از طرف هر یک از آنها منتشر شده است، تجزیه و تحلیلا، دقیق و روشن این مساله را ضروری و به موقع می‌دانیم. فقط متذکر می‌شویم که بعد از به اصطلاح 'کنفرانس ملی' اخیر حزب توده، خود این 'حزب' در پشت نظاره‌گر صحنه است. این در حالی است که از یک سو

در این اواخر گروه‌بندیهای گوناگون رفرمیستی با نیروی جدید بار دیگر وارد صحنه شده‌اند و سر و صدایی بلند کرده‌اند. نیروی آنها این بار سلاح 'انتقاد از خود' است تا بار دیگر از این طریق، ضربه‌ای خائثانه دیگری بر پیکر جنبش وارد کنند. هم‌اکنون مدتی است که همگی این گروه‌بندیها با هزاران آهنگ زیر و بم در مورد ضرورت 'انتقاد از خود' فریادهای ناهنجار سر می‌دهند.

آنها هر یک به گونه‌ای تلاش می‌ورزند تا این سلاح جدید را نشانه‌ی 'صداقت' و 'بالندگی' خود معرفی کنند. ولی حقیقت این است که برای این سفلگان سیاسی عبارت 'انتقاد از خود' تدبیرا، به ابزار مهمی برای پوشاندن خیانت‌های آنان گردیده است. این جریانها

تهدیا، آن به 'فدایان خلق ایران' (بخوان اکثریت) به نفع خود استفاده کند؟ البته که نه! اما بسیار ساده‌انگارانه خواهد بود اگر تصور شود که قصد اکثریت فقط به این ختم می‌شود. چه در آن صورت باید قبا، از همه تشکیلات اکثریت را در این 'سالها' چون طیلی بر گذشتهی 'افتخارآمیز' خویش به اثبات برساند. امری که مجال، و یا باطل بودن آن بر خودش نیز مبرهن است. بنابراین مسلم است که این شیوه بیش از همه اولاً زمینساز انحراف ذهن خواننده بر یک بستر جعلی می‌شود و ثانیاً تمرکز مجادلات بین گروه‌بندیهای فوق را بر روی مسایلی غیر واقعی تسهیل می‌کند. به ویژه آن که می‌بینیم اکثریت گام بعدی را با برخورد به خط مشی و سیاستهای خود از سالهای ۵۷ تا ۶۱ از طریق تقسیم آن به دو دوره به شرح زیر برمی‌دارد.

برای دوره اول، که بنا به ادعای اکثریت 'تا آستانه جنگ ایران و عراق' را شامل می‌شود، دلایل، چندی مبنی بر حقانیت و صحت سیاستهای ارائه می‌دهد. از قرار معلوم اکثریت از همان ابتدا:

بر این باور نبود که حکومت خمینی می‌تواند خواستهای اساسی توده‌های قیام کننده را برآورده سازد.

زیرا:

ماهیت و سمت گیری حکومت جدید بورژوازی بود.

خلاصی کلام:

خط مشی سازمان تا آستانه جنگ ایران و عراق، در مجموع درست و اصولی بود.

در اینجا برای خواننده نیز چاره‌ای باقی نمی‌ماند، جز اینکه به این سعادت ناپا، شود که با رجعت به یک گذشتهی جعلی هم اکثریت را در زمره مخالفین 'سرسط' و 'پیکر' 'حکومت خمینی' قرار دهد و هم بر پیشنهاد 'افتخارآمیز'

آن یک بار دیگر مهر تایید بزنند. به طور منطقی هر گام در این راه به گامهای دیگری می‌انجامد. در نتیجه دست آخر به منزلهی گرایش منسجم عما، می‌کند. بنابراین هر موضوعی که برای تشریح و توضیح خط مشی گذشته و یا حتی خط مشی کنونی انتخاب شود فرقی نمی‌کند، نتیجه یکی است.

از این قبا، است برای دوره دوم، یا بنا به اظهار اکثریت 'دوره بعد از جنگ' که گویا 'انحراف به راست' آن هم از مسیر 'درست و اصولی' تحقق یافته است.

ظاهراً جریان 'درگیری' بین بنی صدر و خمینی، و 'تشدید توطئه‌های آمریکا علیه حکومت خمینی'، برای اکثریت این گمان را پدید آورد که گویا خمینی و روحانیون نزدیک او در مبارزه با امپریالیسم پیگیرند و خواهان تحولات بنیادین اقتصادی - اجتماعی به سود زحمتکشان هستند.

اکثریت بدون اذعان و وقت در مورد نتایج این 'گمان' از طریق ارزیابی جهات 'درست' و 'نادرست' سیاستهای اظهارنظر می‌کند، آن هم با لذت و آسودگی خاطری که گویا هیچ اتفاقی نیافتاده است و در سرانجام یک 'گمان' 'اشتهای' رخ داده است.

'سیاست درست' این بود که مثلاً:

شعار تامین آزادی و حقوق دموکراتیک مردم را که کلا رژیم را دربر می‌گرفت به شعار اصلی تهدیا، می‌کرد.

و یا:

'موضع نادرستی' نسبت به جنبش خلق کرد اتخاذ نمی‌کرد.

و همین طور هم هست در مورد اینکه: سیاست نادرستی نسبت به جنگ اتخاذ کرد.

و یا:

همچنان شعار نادرست و غیر اصولی 'افزایش تولید' اشعار پرولتاریا معرفی می‌کرد.

و جز اینها.

این دیگر یک نیرنگ کهنه و قدیمی است که رفرمیستها یک جنبه 'درست' و یک جنبه 'نادرست' در سیاستهای خود می‌آفرینند تا افراد ساده‌اندیش را بفریبند و برای خود وسیلهی تیرنه اختراع کنند. اما جریان واقعی رویدادها به این آسمان و ریسمان بافی‌های مشمژ کنندهی سالوسان توجهی ندارد. زیرا هر فردی که از تاریخچهی حیات سراپا ننگین اکثریت باخبر باشد به خوبی می‌داند که جریانی که اکثریت نام گرفت نه قبا، از قیام و یا در سیاهکا، بلکه در سال ۱۳۵۹ دقیقاً به پیروی از مانی نظری حزب توده و اعتقاد به پشتیبانی از همین 'حکومت خمینی' و در طی مبارزه بین دو تمایز اساسی در سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که تمام دوره سال ۵۸ و ۵۹ را دربر می‌گرفت چون چرکی از پیکر جنبش کارگری ایران خارج شد و در کنار حزب توده موجودیت یافت و تا زمانی که از طرف همین 'حکومت' طرد نشده بود زیر 'رهبری' امام خمینی' در جنایات رژیم مستقیماً دست داشت.

بنابراین بدیهی است که برای اکثریت 'انحراف به راستی' از مسیر 'درست و اصولی' رخ نداده است. بلکه برعکس، آنچه که اکثریت انجام داد، سیاستهای یک جریان راست و کاملاً ارتجاعی است.

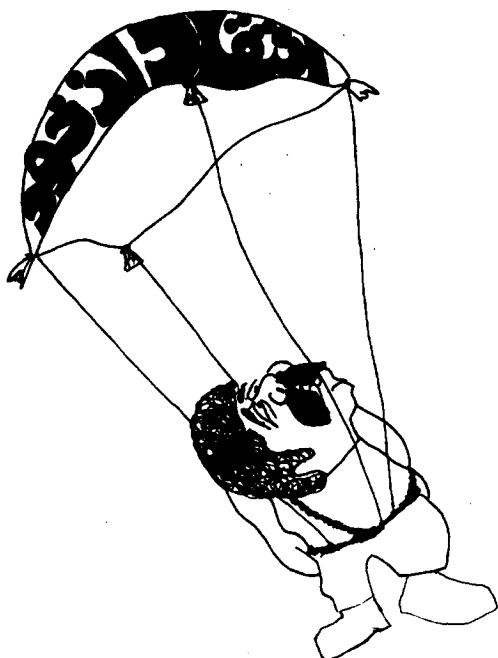
شاید بیش از این نیازی نباشد که نمونه‌های دیگری از آنچه که اکثریت در پوشش 'انتقاد' به خط مشی خود ذکر می‌کند، نشان داده شود. طبعاً معجونی که بدین گونه بر شالودهی نیرنگ آشکار تهیه شود مالا برای او چاره‌ای جز این باقی نمی‌گذارد که برای انکار تضاد میان پراتیک خائنانه و دعاوی جعلی، محملی دست و پا کند. به این جمله توجه کنید: در آغاز ماجرای گروگان گیری و

مقابله روحانیت حاکم با توطئهای امپریالیسم آمریکا و ضد انقلاب شکست خورده به منظور حفظ و تحکیم حکومت خود و استقرار رژیم تئوکراتیک، این تز در سازمان مطرح شد که گویا 'دگم'های روحانیت حاکم (یعنی اعتقاد روحانیت به 'ولایت فقیه') به سود 'منافع واقعی خرده بورژوازی' می‌شکند. این تز با واقعیت که بیانگر روند استقرار رژیم تئوکراتیک بود، به شدت تضاد داشت و نیز فاقد پایه علمی و اصولی بود.

به دیگر سخن، اکثریت باتکرار همان اباطیا، کهنه، نظیر 'مقابله روحانیت حاکم با توطئهای امپریالیسم' به خواننده اطمینان می‌دهد که 'تزی' که با مضمون شکستن 'دگم'های روحانیت به 'سود منافع خرده بورژوازی' مطرح شد، هم با واقعیت که بیانگر 'استقرار رژیم تئوکراتیک' بود، تضاد داشت و هم فاقد 'پایه علمی' بود.

در اینجا حتی اگر خواننده خود را در چارچوب همین استنباط محدود کند، بلافاصله خواهد پرسید پس طراحان این تز چه کسانی بودند. وظایف افراد تشکیلات در قبال آنان چه بوده است؟ و منظور از 'پایه علمی' چیست؟

'اکثریت‌های نگهداری' با زرنگی خاص رفرمیست‌های توده‌ای در لاپهای همان جملات بالا پاسخ خود را داده‌اند. و این دقیقاً یکی از همان موضوعاتی است که برای 'سر و صدا' انتخاب شده است و کلیه گروه‌های رفرمیستی پشت‌ها کاغذ در رد این به اصطلاح 'تزی' نتایج و تاثیرات آن و دعای مجعول سیاه کرده و می‌کنند. از همه چیز سخن می‌رانند جز پیوند خود با رژیم جمهوری اسلامی و نقش خائنان‌های که در طول حیات سیاسی‌شان ایفا کرده‌اند. تلاش بی حد و حصری به عمل می‌آورند تا حال امروزشان را جدا از دیروز خیانت بارشان وانمود سازند. و با نظری بی نهایت حق به جانب، گناهان



دامنه و عمق ضرباتی که به مبارزه کارگران و تودها و به انقلاب مردم ایران زده است، غور نکرده است.<sup>۱</sup> به همین ترتیب توده‌ایهایی هم که سر از ارگان همین بخش از اکثریت درآورده‌اند، طی اطلاعیه‌ای، 'هیات سیاسی' حزب توده را مقصر قلمداد می‌کنند و می‌نویسند:

ما امضاء کنندگان این اطلاعیه، منتخبین پلنوم هفدهم (وسیم) در تهران و پلنوم‌های قبلی حزب توده ایران کماکان اعضاء کمیته مرکزی هستیم و به شما اطمینان می‌دهیم که لحظه‌ای از مبارزه برای احیاء و سالم سازی حزب و نجات آن از دست یک عده عناصر ناسالم و اپورتونیست‌های سازشکار و راست رو از پای نخواهیم نشست.<sup>۲</sup>

را (در همان محدوده که بر زبان می‌آورند) به گردن یکدیگر می‌اندازند. این 'سر و صدا' که نیروی جاذبه‌اش فقط و فقط برای رفرمیست‌ها مفید است، موجب آن گردیده است که بخشی از اینها از هم‌اکنون به لقب 'بالندگی، 'جسور، 'شرافتمند' و جز اینها مفتخر گردند. بخش دیگر اکثریت که بعدها به خاطر اعتقاد به وحدت پاکیزه با حزب توده 'کشتگری' نام گرفت با حذف عنوان اکثریت از نام خود با یک پیش دستی حيله گرانه در برخورد به پلنوم 'اکثریت‌های نگهداری' اظهار داشت:

نظری به پلنوم اکثریت نشان می‌دهد که این جریان علیرغم تمام فجایع و تحولات تکان دهنده‌ای که در سالهای پس از انقلاب روی داده است، هنوز تکان جدی نخورده است. هنوز به عمق مسایا، بی نبرده است، هنوز

آن بخش از توده‌ایهایی که از ارگان 'راه کارگر' سر درآورده‌اند و خود را از 'توده‌ایهای دوران قبل' از قیام' معرفی می‌کنند، طی بیانیه‌ای می‌نویسند:

ندامت مفتضحانه و زانو زدن ذلت بار رهبران دستگیر شده حزب توده... نه تنها پوشالی بودن 'پهلوان'هایی چون کیاوری و 'دانشمندی' چون طبری را آشکار کرد، بلکه یک بار دیگر همچون ۲۸ مرداد سال ۳۲ عفوئت مترکم در دستگاه رهبری کرم خورده حزب توده را بیرون ریخت.<sup>۳</sup>

برای خواننده در اینجا به طور منطقی هیچ چاره‌ای باقی نمی‌ماند جز اینکه چنین نتیجه گیری کند که همی اینان تنها 'نظاره گران'، تئی چند 'عناصر ناسالم'، 'پهلوان'، 'دانشمند' و 'دستگاه رهبری کرم خورده' (البته برخی از اینان هنوز هم خود را جزو این 'دستگاه رهبری' معرفی می‌کنند) بوده‌اند و خود هیچ نقشی نداشته و مسئولیتی عهده‌دار نبوده‌اند.

بنابراین هر چقدر هم که این استدلالها را زیر و رو کنید باز جز یک رفتار ارتجاعی و نیرنگ آشکار چیزی در آن نمی‌یابید. مدافعين دو آتشى این استدلالها که هر کدام به صداها آهنگ آن را تکرار می‌کنند، اطلاعیهها و بیانیههایی که به حال هر یک سودمند، نزدیک و آشناست در نشریات خود به چاپ می‌رسانند و انواع و اقسام اصطلاحات بی محتوا نظیر 'شهره مالی'، 'تکان جدی' نخوردن را به عنوان اساس این استدلالها در جهت مقصر جلوه دادن افراد، عرضه می‌کنند.

'راه کارگر' که در ارگان تئوریک شماره ۴ خود، اظهار امیدواری می‌کرد که بتواند:

عناصر صادق طیف توده‌ای را در شناختن علل و ریشه‌های انحرافات و

مبارزه قاطع علیه آنها یاری رساند،

در تشریح علل درج بیانیه به اصطلاح همین 'عناصر صادق طیف توده‌ای' و یا 'توده‌ایهای قبل' از قیام ۵۷' در ارگان خود می‌نویسد:

نظر به اهمیت بسزایی که انتقاد از خود شرافتمندانه و جسورانه در شرایط شکست و سردرگمی دارد به دلایل اهمیت همه جانبه پاسخ قاطع و سراسری که این بیانیه به بحران حزب توده داده است، و بالاخره به خاطر ارائه مقیاسی برای سنجش فاصله میان انتقاد از خود ریشه‌ای صادقانه با اپورتونیسمی که یا (همچون رهبری حزب توده) از هر گونه انتقادی می‌گریزد و یا (همچون رهبران اکثریت و دیگر 'خوش سابقه'های طیف توده‌ای) انتقاد از خود را وسیله‌ای برای انتقاد نکردن از خود و شهره مالی بر سر معترضین و فریفتن آنها به کار می‌گیرد، متعکس ساختن این بیانیه را مفید می‌دانیم.<sup>۴</sup>

به عبارت دیگر 'راه کارگر' حاضر است با 'شرافتمندانه و جسورانه' قلمداد کردن 'انتقاد و عناصر صادق توده‌ای' مساله را در مسیر نگرش آنها در حد انتقاد گریزی 'پهلوان'هایی نظیر کیاوری، 'دانشمند طبری' و 'دستگاه رهبری کرم خورده' و نیز رقابت با 'خوش سابقه'ها و 'رهبران' برای دست یابی به کرسی 'استادی' محصور کند.

این سالوس محض است که با استتار حقیقت و اطلاق خزعبلاتی نظیر 'پاسخ قاطع و سراسری' 'عناصر توده‌ای' 'صادق' قلمداد می‌شوند. زیرا 'راه کارگر' به طور آشکار درباری این مطلب که 'عناصر توده‌ای' نمی‌توانند 'صادق' باشند خود را به فراموشی می‌زند.

بدین جهت روشن است که تمام این نیرنگ بورژوازی برای آن است که

این اندیشه به خواننده تلقین شود که رفرمیسم هم می‌تواند از خود انتقاد کند. این شیوه به ویژه برای کلیهی رفرمیستها مناسب است، زیرا پوشش 'انتقاد' با تمامی نیرنگهای نهفته در آن حقیقت امر را مستور نگه می‌دارد. به کار بردن جملات انقلابی مابانه در رد 'رهبری' (آن هم به دلیل انتقاد گریزی)، دفاع از 'عناصر توده‌ای' آن پوشش 'شرافتمندانه و جسورانه' ای است که صاف و ساده هدفش بدین قرار است:

الف: وسیلهی تریس جنایتکاران و خائنان به توده‌های مردم را احترام می‌کند؛

ب: همزیستی و ائتلاف با آنها را مشروعیت می‌بخشد؛

ج: افکار را از مبنای عقیدتی و اصول ایدئولوژیک رفرمیسم منحرف می‌سازد.

برای اینکه مستدل سخن گفته باشیم، ملاحظه کنید چگونه ابتدا 'اکثریت‌های نگهداری' بعد از آن پاسخ اولیه شان جهت اینکه بر سر ادعای اولیشان باقی بمانند از نظر بیان تئوریک به آن معترفند:

بزرگترین و ارجمندترین دستاورد ایدئولوژیک سازمان ما طی سالهای ۵۸، ۵۹ و ۶۰ درک تعمیق یافته‌تر ائترناسیونالیسم پرولتاری و تجلی آن یعنی همبستگی عمیق احزاب کمونیست و کارگری جهان و تعمیق و تحکیم آن در سازمان بوده است. پذیرش و تبلیغ و ترویج اسناد برنامه‌ای جلسات مشاوره‌ای احزاب کمونیست، کارگری جهان که ثمره فکری فوق بود، برای سازمان این امکان را فراهم کرد که به مبنای علمی راهگشایی برای تشخیص و تحلیل شرایط ایران و مسایل انقلاب، مجهز گردد.

اگر، 'ثمره تحول فکری' را در 'پذیرش و تبلیغ و ترویج اسناد برنامه‌ای جلسات مشاوره‌ای' به عنوان راهنمای عمل اکثریت تلقی کنیم و مورد دقت قرار

دهیم، در این صورت غیر ممکن است که طرح 'تزی' یاد شده و 'انحراف به راست' از مسیر 'درست و اصولی' را ناشی از این 'میان‌ی علمی' تلقی نکنیم. اکثریت که ظاهراً دچار سوء تفاهم کاملی شده است، برای پرده پوشی این تضاد چنین استدلال می‌کند:

اما در این دوره، روند تجهیز تئوریک سازمان با انطباق خلق این تئورها بر شرایط مشخص جامعه ایران و بهره‌مندی درست از آن برای درک ژرفای مسایل انقلاب همراه نبود.

به عبارتی روشن تر:

مفاد اسناد برنامه‌ای جلسات مشاوره‌ای به خوبی هضم و جذب نشده بود.

این استدلال شاید برای اشخاص تازه کار که از 'میان‌ی علمی' بی اطلاعند خام کننده باشد، تازه در چنین حالتی هر کسی می‌تواند از اکثریت سؤال کند که

قلمداد کنید، آن وقت قبل از هر چیز باید ثابت کنید که اولاً: این 'میان‌ی علمی' به خط عسومی خیانت ختم نمی‌گردد. ثانیاً: حزب توده نیز که دارای 'برنامه و اساسنامه مدون است' دچار همین عدم 'انطباق خلق' و 'بهره‌مندی درست از آن' شده است. ولی شما قادر نیستید چنین دلیلی ارائه دهید. زیرا پراتیک اجتماعی و تاریخ حیات سراپا نتگین سیاسی کلیهی پیروان این 'میان‌ی علمی' از جمله خود شما، خلاف آن را ثابت می‌کند.

بدین جهت مرکز فکلی 'سر و صدای' اکثریت صرفاً در دعاوی جعلی آن نسبت به گذشته و یا نهرنگ آشکار در توجیه خیانت خود در پوشش 'انتقاد' قرار ندارد - چه این موضوع اظهار من‌الشمس است - بلکه در چیزی نهفته است که در رابطه با 'بزرگترین و ارجمندترین دستاورد ایدئولوژیک' اظهار می‌دارد. و مقدماتاً بنابر غریزی طبقاتی با تحریف واقعات اجتماعی، برای استخراج همکاری طبقات در راه خیانت به انقلاب،

موضوعی که تمام گروه‌بندیهای رفرمیستی طی مقالات متعدد خود با تمام لشکرکشیهای کاذب و مضحک با اندکی انتقاد و 'کمی' تحریف بر روی آن سایه می‌اندازند. تا جایی که با اظهاراتی نظیر 'درک توده‌ای از انترناسیونالیسم'، 'الزامات مصالح سیاسی خارجی اتحاد شوروی'، 'شهرچه رفتن در کتابهای راه رشد غیر سرمایه داری'، 'خط راهنما قرار دادن دیپلماسی دول سوسیالیست با دول سرمایه داری'، آن را پرده پوشی و آرایش می‌دهند.

این یک سودورزی پلید رفرمیستهای است که منافعشان در این است که از بررسی مستقیم 'اسناد برنامه‌ای جلسات مشاوره‌ای' طفره می‌روند و در قبال آن سکوت اختیار می‌کنند. واضح است که از این نظر تعمق و دقت در این 'اسناد' و نحوه 'بهره‌مندی' هر یک از این گروه‌بندیها برای بر ملا کردن اهداف و غرایز طبقاتی هر کدام دارای ارزش بس شگرف است. از این رو باید با تفصیل بیشتری روی آن مکث کرد.

دنباله دارد



از آهنگر

آیا عدم 'انطباق خلق' و 'بهره‌مندی درست' از آن در مورد حزب توده که دارای 'برنامه و اساسنامه مدون است' نیز صدق می‌کند؟ بنابراین اگر شما می‌خواهید این 'میان‌ی علمی' را یک چیز و خط عسومی خیانت به امر انقلاب را چیز دیگر

دفاع از مبین بورژوازی، شناسایی بدون قید و شرط قوانین اساسی بورژوازی، شرکت مستقیم در به خاک و خون کشیدن دهها هزار نفر از ارزشمندترین و پاک باخته ترین انقلابیون سخت حاصلاً، جنبش انقلابی ایران و ... به خیانت 'علمی' کشیده می‌شود.

یادداشتها

- ۱- 'فدایی'، ارگان کمیته مرکزی 'اکثریتهای کشتگری'، شماره ۲۸.
- ۲- همانجا، شماره ۲۶، اطلاعیه اعضای کمیته مرکزی حزب توده.
- ۳- 'راه کارگر'، شماره ۳۰، بیانیه انشعاب.
- ۴- همان جا.
- ۵- 'اکثریت'، مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی.
- ۶- 'فدایی'، شماره ۲۸.
- ۷- رجوع شود به شماره ۲.
- ۸- 'راه کارگر'، شماره ۳۰.
- ۹- رجوع شود به شماره ۳.

## نقد جهان بینی مذهبی مجاهدین

به نفس، خلق، انتقادگر و انتقادپذیر دارد تا بتواند آثار عقب ماندگی و ارتجاعی اعصار گذشته را از جامعه ما بزدايد، ساختمان ایرانی آزاد، آباد و شکوفان را پی افکند و در انترناسیونال جهانی سر افرازد.

### جهان بینی مذهبی مجاهدین

جهان بینی مجاهدین گونه‌ای از آینده‌الگیم است، یعنی دربرگیرنده اساطیر، توهمات، 'خرافات، اعتقاد به مافوق طبیعت، رازهای مرموز و ناشناختنی' ۶ است. ریشه این همه، همانا، اعتقاد ایشان به 'قوی عاقله' یا موجود تخیلی خدا چون منشای جهان مادی است. مجاهدین با برداشتهای دلخواسته از مقوله‌های مذهبی و آیات قرآنی و آمیختن آنها با تفسیرهای بورژوایی و 'پرولتزی' به طور التقاطی 'سیستم سازی' کرده‌اند. جهان نگرى التقاطی مجاهدین از برخی کوششهای مذهبیون برای متجدد کردن اسلام نشأت گرفته است.

پیش از مجاهدین، برخی از مذهبیون متجدد، برای امروزی کردن اسطورهای عتیق قرآنی، 'تفاسیری' التقاطی ('مارکسیسم' + قرآن) پیدا کردند تا بر پایه آن قرآن را با 'علم' سازگار کنند (شناخت اثر محمد حنیف نژاد، مجاهدین سالهای ۴۰ و برداشتهایی درباره فلسفه تاریخ از دیدگاه قرآن اثر دکتر حبیب‌الله پایدار). برخی دیگر جهان نگرى بورژوایی را با قرآن التقاط دادند (دکتر شریعتی، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، دکتر نصر و دکتر سروش). سرانجام، گروهی نیز قرآن را با پاره‌ای مکاتب بورژوایی تفسیر

موهوم پرستی و دفاع از استثمارگران ۴۰ تبلیغ اطاعت محض و هدایت خودکامانه رهبری در یک سازمان توتالیتر است. خواهیم دید که سخن دیتسگن درباره اینان نیز درست است: اینان نیز 'پادوهای تحصیل کردهی روحانیت' اند. ۵. سپس، جهان نگرى و فلسفه ماتریالیسم، روش و منطق دیالکتیکی و جهان نگرى مارکسیسم - لنینیسم را اجمالا بررسی می‌کنیم.

در بخش دوم، نشان داده خواهد شد که جهان نگرى مذهبی، سازمان مجاهدین را به یک فرقهی مذهبی (مانند فرقهی اسماعیلیه حسن صباح در قرون وسطی) تبدیل کرده است، که می‌توان آن را 'فرقهی رجوییه' نامید. تمام تئورهای پر طمطراق فوق دربارهی فلسفه، علم، متدولوژی، ایدئولوژی که آگاهیهای ماورای - مذهبی‌اند در عمل به فراموشی سپرده شده‌اند. سازمان ضد - امپریالیستی دیروزی به فرقهی رجوییه استحاله یافته است و امروزه، مانند هر فرقهی مذهبی دیگر، اساس کارش بر ایمان، معجزه، وحی، الهام، خرافات، اوراد و ادعیه، شهادت، تحلیف، تسلیم، گناه، عدم انتقاد، ترس مذهبی، عدم اعتماد به نفس، مرگ زدگی، مناسک عتیق فدییه و قربانی استوار است. این 'شعور کاذب' و عواطف کور به اشکال متعدد و گاه منفعلانه و گاه تهاجمی، نمایان می‌شود. در خاتمه، عدم لیاقت مجاهدین را در رهبری جنبش انقلابی (نه قبضی قدرت بورژوایی از بالا) برای تعالی جامعه با استناد به نظرات واپسگرایانهی مادون - آگاهی و سطح نازل فرهنگی آنها تصریح می‌کنیم. برای تغییر انقلابی جامعه، جنبش انقلابی ما نیاز به انسانهای آگاه، متکی

در پی چرخشهای تند به راست مجاهدین در سالهای اخیر، نقد الهیات آنان، برای ما، به ناچار، از جنبی اقتناع گرانه - علمی برای مجاهدین به جنبی افشاگرانه - سیاسی برای توده و اصولا از نقد نظرات ایده‌آلیستی آنان به نقد اعمال ضد انقلابی‌شان تبدیل می‌یابد. تجلی قدرت گرایی رهبری با سطح نازل تئوریک و اطاعت بیمارگونهی بخشی از بدنه با برخورد عاطفی مادون - آگاهی با رهبری را دیگر نه در کتب نظری شان بلکه در هفته نامه‌ی برون مرزی مجاهد تعطیل می‌توان دید.

از این رو، این مقاله دو بخش خواهد داشت: یکی در نقد جهان نگرى یعنی الهیات التقاطی مجاهدین با اشاره به تناقضات درونی این جهان نگرى و تناقضاتش با نظرات علمی، و دیگری در تجزیه و تحلیل اعمال ایشان برای دریافت تناقضات بین ادعاهای رهبری و امیال بدنی سازمان مجاهدین که به صورت نامه‌ها، اشعار، گزارشها، اخبار و تصاویر در نشریه‌شان ثبت شده است. در بخش اول سیستمهای التقاطی ایشان را که تحت عناوین جهان نگرى مذهبی، فلسفه رثالیسم<sup>۱</sup>، روش دیالکتیک توحیدی<sup>۲</sup> و ایدئولوژی اصیل اسلامی<sup>۳</sup> آمده‌اند به نقد کشیده، نشان می‌دهیم که جهان نگرى آنان از فلسفه ایده‌آلیستی و روش متافیزیکی تشکیل شده و تنها با اصطلاحات التقاطی 'علمی' بزرگ شده است. مجاهدین داعیهی 'فلسفی' بودن نظرات مذهبی خود را دارند در حالی که تمام ادبیات ایشان از ادعیه و اوراد عجیب و غریب بوده و از تبلیغ ایمان مذهبی مادون - فلسفی آکنده است. این 'موعظه کردن دربارهی ارتجاعی ترین ایده‌ها، یعنی مذهب،

### ● ● ● نقد جهان بینی مذهبی مجاهدین

'مکتبی' کردند و این مکاتب با احادیث و سنت نبوی به هم آمیختند (طالقانی و مطهری). این 'تفاسیر' کاتالیزورهایی بودند برای تکامل جهان نگرى التقاطی مجاهدین. ریشمبایی تاریخی این تکامل از حوصلی این مقاله خارج است. در اینجا، ما فقط به تشریح اجزای متناقض آن می پردازیم.

### فلسفه رئالیسم مجاهدین

قبل از این که به نقد این فلسفه بپردازیم، باید به یکی از ترفندهای فریبندى آقای رجوی - یعنی 'تعاریف' من در آوردی او از مقولها - در اینجا اشاره کنیم. او، هرچند، با اعتقاد به تعبد، تعاریف من در آوردی خود را 'ایههائى تغییرناپذیر' می داند، معذرا گاهی آنها را به خاطر مصلحت مضمی با تعاریف متضاد 'منسوخ' می کند یا، از طریق صوری و تداعی مترادفات، صرفا به بندبازیهائى لغوی می پردازد. در اینجا چند نمونه می آوریم: 'تکامل، به معنی دقیق کلمه یعنی، گرایش به سوی کمال' ۷ است. 'به مفاهیم سیاسی و طبقاتی کار نداریم، تعریف وجود شناسانه می کنیم. مفهوم ارتجاع روشن می شود: فقرا، عقبگرد' ۸. او به مفاهیم و صف بندیهای مشخص هر دوره، در یک اجتماع مشخص 'کار ندارد'، لغت را 'تعریف وجود شناسانه' می کند، یعنی معنای واژه ای را بر بنیاد واژه دیگرى که هم ریشی آن است توضیح می دهد.

از آنجا که در بخشهای آینده این مقاله، مکررا با تعاریف مقولها، چه قراردادی - تاریخی و چه من در آوردی آقای رجوی، برخورد خواهیم داشت، ببینیم تعریف 'تعریف' چیست! مارکس

☆ Fideism، نظریه ای که ایمان را بر برهان اولویت می دهد.

می نویسد که 'با تغییر نام، نمی توان چیزی را تغییر داد' ۹. انگلس در آقتی دورینگ می نویسد: 'از نقطه نظر علمی، تعاریف ارزش اندکی دارند.'، چرا که نمی توانند 'همه'ی صور پدیدها را بیان کنند و تنها 'مشترک ترین و ساده ترین' آنها را در بر می گیرند. 'تعریف' کامل یک چیز باید تمام تجربه ای انسان را - که هم محک حقیقت و هم شاخص عملی ارتباط آن چیز با نیازهای انسانی است - در بر بگیرد' ۱۰.

آقای رجوی در ادامی فلسفه ی مجاهدین، برای فرار از ایده آلایسم ملعون، خود را معتقد به 'فلسفه ی رئالیسم' ۱۱ قلمداد می کند، که البته تغییر نامی برای ایده آلایسم است و لذا همان قدر هم ارتجاعی است. ریشه یابی تاریخی - طبقاتی جهان نگرى مجاهدین نیاز به تشریح گسترده ای دارد که جایش اینجا نیست. در این راستا سرقتهای ادبى (Plagerism) آقای رجوی در کتابش قهپهین جهان، به ویژه از نظرات آقای شریعتی بدون ذکر ماخذ، قابل غور سیاسی است. (در مورد آقای طالقانی، وضع مطلوبتر است. چرا؟) آقای شریعتی در تاریخ تکامل فلسفه، جزوی اول، با همان سبک ناپسامان و بلشوی فکری ای که ناشی از محفوظات انسیکلوپدیک و عدم قدرت تحلیل و تمرکز است، با اندیشه ها و پدیدها همچون کلمات در جدولی از کلمات متقاطم برخورد می کند و می نویسد: از میان مکتبهای ماتریالیسم و ایده آلایسم، اسلام روش خاص به خود دارد و آن را می توان رئالیسم نامید. رژیم اجتماعی و اقتصادی اسلام، سوسیالیسم ملی است که بر طرز فکر خدا پرستی / ایده آلایسم / استوار باشد و حد وسط میان دو رژیم فاسد کاپیتالیسم (سرمایه داری) و کمونیسم (اشتراکیت مطلق) می باشد... برای تحقق امر انقلاب اسلامی... چاره ای نیست جز اینکه دست به کار شویم و تنها از خدا الهام بگیریم.

اصولا یکی از ترفندهای تجدیدطلبان اسلامی از جمله آقایان شریعتی و رجوی تعاریف من در آوردی از واژه ها است تا آنها را از محتوای تاریخی - قراردادی جا افتاده شان خارج کنند. نمونه: 'ایده آلایسم، به معنای خیال پرست و یا معتقد به اصالت ذهن و تقدم ایده بر واقعیت عینی و نفی عالم خارج نیست، به معنای هدف، اعتقاد به نهایت و آرمان داشتن است' ۱۲. این سنتی است که آقای رجوی به ارث برده است.

اکنون ببینیم منظور آقای رجوی از 'فلسفه' و 'رئالیسم' چیست. ذهن آشفته ی آقای رجوی چپ و راست از مقولات گوناگون تعاریف دلخواسته ی خود را ارائه می دهد. این تعاریف اغلب تنها 'به درد' خود نویسنده می خورند، یعنی صرفا برای این عرضه می شوند که نویسنده بتواند سخن خود را به کرسی بنشانند. برای نمونه، قلمرو علم را - که تجرید قوانین و روابط حاکم بر پدیدهای طبیعت است - 'قلمرو صورتها و سطح امور' می نامد تا بتواند، از طریق قیاس صوری، قلمرو فلسفه را - که تشریح عامترین قوانین هستی است - 'قلمرو مضامین و مضمونها' بنامد. این دیگر لوٹ کردن هم فلسفه و هم علم است:

قلمرو علم، تشریح چگونگیها، مکانیزمها و ساخت و سازهاست و قلمرو صورتها، سطح امور و پدیدها و کمیتهاست. در حالی که قلمرو فلسفه، قلمرو مضامین و مضمونها، جهرها، اعماق و چراهاست ۱۳.

گاهی تعاریف مذهبی را با تعاریف فلسفی به هم می آمیزد، برای نمونه، فلسفه را چنین تعریف مذهبی می کند: 'تبیین جهان، یعنی داشتن یک تصویر کلی و جامع، راز دهر را گشودن، پرده برداشتن از عالم نخستین، عالم اولی' ۱۴ یا 'العقل الفعال' ارسطویی و 'السبب الاول' فارابی ۱۵. سپس آن را به درستی 'علم قوانین عالم هستی، یا علم عامترین قوانین هستی، یعنی



طبیعت، جامعه و تفکر انسان<sup>۱۶</sup> می‌خواند که همان تعریف تاریخی - قراردادی مفهوم فلسفه است. آنگاه به 'مساله اصلی فلسفه' و با شکاکیت خرده بورژوازی خود می‌نگرد و آن را این گونه مطرح می‌کند: 'آیا اصلا واقعیتی خارج از ذهن مطرح هست که بعدا بشود شناختش، به این می‌گویند مسالهی اصلی فلسفه'<sup>۱۷</sup>. انگلس در لودویگ فویرباخ، فصل ۲، این مساله را 'رابطهی تفکر و وجود' می‌داند.

آقای رجوی رئالیسم را گاهی به جای ماتریالیسم می‌آورد: 'برای اینکه می‌دانیم اعتقاد به این که چیزی خارج از ذهن هست و آن را می‌شود شناخت، همان ارکان شناخت رئالیستی است، اعتقاد به واقعیت. ایده‌الیسم این ارکان را منکر است و قبول ندارد. اگر غیر از این بود، این دو اردوگاه /رئالیسم و ایده‌الیسم'<sup>۱۸</sup> با این همه تضادهای سرسخت، چندین هزار سال /کذا/ در مقابل هم صف نمی کشیدند<sup>۱۹</sup>. در جای دیگر، رئالیسم را فراموش می‌کند 'تضادهای سرسخت' را بین ماتریالیسم و ایده‌الیسم می‌یابد. 'ماتریالیسم در یک طرف، و ایده‌الیسم در طرف دیگر. ماده‌گرایی در یک طرف، ذهنیت، پندارگرایی و خرافات در طرف دیگر قرار دارد'<sup>۲۰</sup>.

از پراکنده گویی‌های فوق می‌توان نتیجه گرفت که در رابطه با پاسخ به 'مسالهی اصلی فلسفه'، یعنی 'رابطهی تفکر و وجود' به نظر آقای رجوی، فلسفه عمدتا به 'دو اردوگاه' ماتریالیسم و ایده‌الیسم تقسیم می‌شود (نقل قول آخر). ولی آقای رجوی، در جایی دیگر، با طرازی، رئالیسم و ایده‌الیسم را 'چندین هزار سال در مقابل هم' قرار می‌دهد و خود را معتقد به رئالیسم وانمود می‌کند.

الته، تمام این شگردها از سطح نازل دانش فلسفی و بلشوی فکری او ناشی می‌شوند. چرا که او با 'اعتقاد' به تقدم 'قوی عاقله' (خدا) بر جهان (ماده) در اردوگاه ایده‌الیسم قرار می‌گیرد. بدعتهای شریعتی، یعنی تابلوی رئالیسم نیز برای او چیزی جز راه گریزی آبرومندانه از نام ایده‌الیسم نیست، زیرا محتوای این مکتب فلسفی هم ارتجاعی است. اصول نگرشهای مجاهدین مذهبی و، به همین دلیل، مادون - فلسفی‌اند. تابلوی رئالیسم بیشتر به خاطر سنت شریعتی، وجهی مکتب ادبی مترقی رئالیسم اجتماعی، نظر وولگار (مبتذل) رئالیته = واقعیت و برای یافتن راه گریزی از ایده‌الیسم با یک 'ایسم' مد اروپایی است، چرا که مجاهدین شبه - شیعه خود را مذهبی می‌دانند و به مرحله بعدی تکامل فکری یعنی فلسفه نمی‌رسند.

مذهب مجموعه‌ای است از احکام جزئی - اعتقادی به جا مانده از عهد عتیق بر پایه پندار و تخیل از طریق الهام و تعبد از جهانی ماورای طبیعت که انعکاس کاذب قوای قهار طبیعت و جامعه است. در جهان نگرى مذهبی به پیش فرضهای مهومی مانند خدا (آفرینش، ناظر امور، خیر و شر)، جزا (رستاخیز، بهشت و دوزخ، میزان)، رابطها (ملایک، انبیاء، امامان) و پرستش (مناسک و اعمال سنتی در مقابل اسنام و موجودات موهوم) باید اعتقاد داشت. با قبول این پیش فرضها، آنگاه تجربه و تعقل (منطق) به کار می‌رود. مثلا از پیش فرض وجود 'خیر و شر' نتیجه منطقی 'خیر به صلاح بشر است' و یا از وجود 'خدا' نتیجه منطقی - عاطفی عدالت او در تقابل با ظلم جامعهی طبقاتی را می‌توان گرفت. در اینجا، معترضه وار، باید گفت که در ادیان ماقبل جامعهی طبقاتی، خدایان تجلی نیروهای ناشناختهی طبیعت بودند و در ادیان جوامع طبقاتی، خدای عادل آسمانی تصویر معکوس امپراتور ظالم زمینی است. در عهد کمون اولیه نیاز بشر به تعدیل قهر طبیعت بود و در جامعهی

طبقاتی نیاز او عمدتا به عدالت اجتماعی. فلسفه یک جهان نگرى جدیدتر از مذهب، مبتنی بر مقولات و استدلالات منطقی از مجموعه آرای گرد آمده در مورد جهان است. این تبیین منطقی از جهان جنیده و روینده در ذهن، پیوند اندیشی شناسندگی بشر با هستی مادی محیط و مناسبات اجتماعی است که به واقعیت از طریق تجربه و تعقل، تقدم وجودی ماده بر شعور، انعکاس عین در ذهن برای شناخت جهان استناد می‌ورزد. پس از رشد فلسفه، مذهب کوشید، با شبه - منطقی، پیش فرضهای خود را با شیوههای تعقلی و استدلالات عقلاتی مرهن کند. از این رو، الهیات یا کلام (تئولوژی) پیدا شد. در قرون وسطی 'فلسفه خادم الهیات' بود و عقلایی کردن اسلام با کاربرد علوم تجربی یونانی و ایرانی دنباله‌ی جر و بحثهای فلسفی و کلامی ایدئولوگهای رسمی زرتشتی دوره ساسانی در مقابل اپوزیسیون نصرانی، نوافلاطونی، مزدکیان، ملحدان زندیق، لادریون و غیره بود که پس از اسلام در ایران به صورت کوشش به سازگار کردن 'دین و دانش' ظاهر شد. اصولا 'فلسفه در اسلام عبارت است از عدی کثیری تفاسیر و توضیحات در مورد ماوراء الطبیعه و فروع آن'<sup>۲۱</sup>. 'مسلمین تا مدنی چنان که باید اقبالی به علوم نداشتند، حتی مخالفت با علوم عقلی را مدتها به عنوان پیروی از دین و مبارزه با الحاد و مذاهب تعطیل /مغلوب/ به شکل یک سنت موروث نگاه داشته و غالبا دانشمندان خاصه فلاسفه را به کفر و زندقه متهم کرده‌اند'<sup>۲۲</sup>. دیگر این که در عربستان نظریات مذهبی تقدم زمانی بر فلسفه دارند.

رئالیسم، مکتبی است که واقعیت خارج از ذهن را می‌پذیرد. اما 'واقعیت' چیست؟ افلاطون و پیروان او واقعیت را 'جهان ایده‌های دیده نشدنی اما فهمیدنی' می‌دانستند، و تنها رئالیستهای قرن بیستم‌اند که واقعیت را همان جهان حس شدنی می‌دانند که از روند شناخت و

تجربه‌ی انسانی مستقل است.<sup>۲۳</sup> آقای رجوی واژه‌ی 'رتالیسم' را البته به طور التقاطی به کار می‌برد. یک جا آن را مترادف ماتریالیسم در تقابل با ایده‌آلیسم قرار می‌دهد. جای دیگر آن را، با مشاطه گری، مطابق مد اروپایی، فقط چون یک 'ایسم' رد کم کن، به کار می‌برد تا به ایده‌آلیسم متمم نگردد. لنین در این مورد می‌گوید: 'واژه‌ی 'رتالیسم' به توسط پوزیتیویستها و بقیه‌ی کله پوکهایی که بین ماتریالیسم و ایده‌آلیسم نوسان دارند، پدک کشیده می‌شود.'<sup>۲۴</sup>

### روش متافیزیکی مجاهدین

روش مجاهدین در تجزیه و تحلیل، جهان 'دیالکتیک توحیدی' ۲۵ نام گذاری شده، ولی محتوای آن داده نشده است. البته این نام را به طور التقاطی و برای چشم - هم - چشمی کردن با ماتریالیستها سرهم بندی کرده‌اند تا بتوانند، در تبیین اندیشه‌های خود، روش دیالکتیک ماتریالیستی (یعنی حرکت، تضاد، گذار کمی به کیفی، نفی در نفی و غیره) را به نحوی شکسته بسته به کار ببرند. دیالکتیک کلمات مجرد و بریده بریده نیست، بلکه قوانین عامیست که منتج از تغییرات جهان عینی‌اند. چنان که انگلس می‌گوید: 'علیت، ضرورت، قانون و مانندهای اینها، همه، انعکاس قوانین طبیعت و انعکاس جهان واقعی در ذهن انسان‌اند.'<sup>۲۶</sup> آقای رجوی در 'تبیین' جهان هم از شیوه‌ی دیالکتیکی - البته در سطح فهم خودش - و هم از شیوه‌ی متافیزیکی - بسته به صلاح و موقعیت - کمک می‌گیرد. در مورد اول، چند نمونه زیر از یک طرف گویای درک ناقص او از دیالکتیک و از طرف دیگر هراس او از واقعیت دیالکتیک را نشان می‌دهند. او به

طور غریزی و در ظاهر تضاد را - که یکی از قوانین چهری جهان مادی است - می‌پذیرد: 'تمام مواضع بینابینی، به دلیل، دو قطبی بودن جهان مادی (تضاد) ناچار از تجزیه و تلاشی هستند'<sup>۲۷</sup>. و یا 'سنت آفرینش / کذا؟ / این است که 'نو' از میان درگیری، از میان قربانی و شکستجه /! / پیروز بشود تا شایستگی و اصلحیت خودش را درنبرد اضمداد، به اثبات برساند... تکامل، خودش از میان نبرد اضمداد گذشته' است.<sup>۲۸</sup> اما، سپس، هراسان می‌شود و عذرخواهانه می‌گوید: 'بسیاری سعی می‌کنند که نشان بدهند اساس تفکر، اندیشه و هویت جهان بینانی مجاهدین، تضاد است... بگذار هرچه می‌خواهند عوام الناس را بفریبند!<sup>۲۹</sup> وقتی آقای رجوی این گونه از 'اضداد' در 'آفرینش' سخن می‌گوید، دیگر چه نیازی به محور تبلیغات عوام فریبان در مورد تضاد در جهان بینی ایشان است؟! این 'سنت آفرینش' را باید با نقل قول زیر مقایسه کرد تا روش التقاطی مجاهدین آشکار شود: 'صحيح ترین و عینی ترین نظریه‌ای که تا به حال درباره‌ی جهان ارائه شده، در واقع نظریه‌ی تکاملی است.'<sup>۳۰</sup> در قرون وسطی، جنبه‌هایی از دیالکتیک در آثار شاعران ایرانی دیده می‌شود، برای نمونه، مولوی می‌گوید: 'هیچ چیزی ثابت و برجای نیست / جمله‌ی هر تغییر و سیر سرمدی است / جنگ اضمداد است این عمر جهان / صلح اضمداد است عمر جاودان'<sup>۳۱</sup>.

آقای رجوی جنبه‌هایی از دیالکتیک را گاهی به صورت بریده‌های لغوی، مانند 'افزایش کیفیت نسبت به کمیت' (کلمات پس و پیش شده‌اند!) و 'تبدیل تغییرات کمی به جهش کیفی'<sup>۳۲</sup> و گاهی به صورت کاریکاتوری در تشریح تاریخ و جامعه، سرهم بندی می‌کند: 'تضاد اصلی جامعه‌ی ما / بار امپریالیسم است. یک طرف خلق، تمام صفوف خلق، صرف نظر از اختلافات درونی خودشان، و در طرف دیگر امپریالیسم'<sup>۳۳</sup>. آقای رجوی نه تنها

ادغام سرمایه‌ی مالی جهانی امپریالیسم را نمی‌شناسد، بلکه پایگاه داخلش در ایران را نادیده می‌گیرد، سازش طبقاتی را موعظه می‌کند. ایشان ادامه می‌دهد: 'محال است مسالعی ترافیک، گوشت و مسکن... خارج از چارچوب مسالعی امپریالیسم حل شود.'<sup>۳۴</sup> مجاهدین با این روش 'دیالکتیک توحیدی' است که چند سال بعد در پاریس 'تضاد اصلی' با امپریالیسم' را از شعارهای خود می‌زدایند.

در روش مجاهدین به جای توجه به مفاهیم و واقعیات مربوط به آنها، بررسی مشخص واقعیات و استدلال و منطق، روش متافیزیکی عمده‌تر است و سرشار از ترفندهای گوناگون است: مترادف بردازی، یافتن شباهتهای کلامی و صوری بین واژه‌ها، تعاریف من در آوردی و 'به معنی دقیق کلمه'، تعمیمهای صوری، صدور حکم و فتوا، قرائت اوراد و ادعیه‌ی قرآنی با تعبیرهای امروزی و بدون رابطه با این اوراد عتیق، 'علمی' شمردن مقوله‌های متافیزیکی، انسانگونه سازی در مورد موجودات ماوراءالطبیعه و اشیای غیر زنده، حذف نام اصلی و به کار بردن صفت 'علمی' درباره‌ی مقوله‌های متافیزیکی، از قلم‌انداختن مقولات اصلی متافیزیکی، بسته بندی کردن مفاهیم متافیزیکی در کلمات شبه علمی، یک جانبه نگری، ساده گرایی، 'یا این یا آن'، استنتاجات دلخواه از پیش فرضهای علمی و مانندهای اینها. در نمونه‌ی زیر از روش متافیزیکی آقای رجوی، تسلسل زمانی پدیده‌ها مخدوش شده است (ذکر تاریخها از ماست تا بتوان به وضوح دید که قرآن هزار سال پیش از سه فیلسوف ذکر شده، تولید شده است. محتوای این جمله نیز کذب محض است، زیرا مطابق نص صریح قرآن ودیعه و 'فطرت' ۳۵ الهی در بشر 'پیشداده' است):

اولا قرآن (۶۵۵ - ۶۱۰) برخلاف دکلورت (۱۶۵۰ - ۱۵۹۶)، اسپینوزا (۱۶۶۷ - ۱۶۳۲) و قیاسهای عقلاتی محض آنها، برخلاف امثال کانت

● ● ● نقد جهان بینی مذهبی مجاهدین

(۱۸۰۴ - ۱۷۲۴) که عقل انسان را دارای مفاهیم 'اوپور' (پیشداده که از پیش در مغز آدم بوده است) می دانستند، قاطعانه حساب خودش را از این شیوه های غلط و یک جانبه جدا کرده و این یک جانبه نگری را صریحا رد می کند<sup>۳۶</sup>.

نمونه دیگر ناشی از منطقی تعبدی - اعتقادی و فراموش کردن استدلالهای پیشین خویش است که او را ادعیه عربی را چون احکام و فتواها به جای استدلال می شناسد:

فرض کنید جهان هدف دار است و یا انالله وانا الیه راجعون / از خدایم و به خدا برمی گردیم که مشخصی یک تبیین همه جانبه است. یعنی تصویری به دور از دیدگاهها و افراض مختلف طبقاتی، زمانی، مکانی<sup>۳۷</sup>.

و البته مذهبی دگم محمد که یک جمله ۵ - ۶ کلمه ای عرفانی و تغلی است 'به دور از دیدگاهها و افراض مختلف' تبدیل و 'تبیین همه جانبه' می شود. آقای رجوی گاهی، برای اثبات یک آیه (دگم) قرآنی، آیه دیگری را نقل می کند و یا ادعایی از ادعاهای قرآنی را شاهد می آورد<sup>۳۸</sup>. البته، ادعا کردن که کاری ندارد، و از این رو، آقای رجوی بدون ارائه استدلال، چنین لاف می زند: 'اسلام روی محور ترقی و انقلاب، بالاتر و یا در سمت چپ جهان بینی ماتریال دیالکتیکی است'<sup>۳۹</sup>. به راستی که ادعایی خنده آور است! شما می توانید 'روی محور ترقی و انقلاب' هر مقولوی عتیقه و اصلاح طلبانه ای را قرار دهید. شما می توانید مقام اول و 'بالاتر' سکوی المپیک را به یک مجموعه اساطیری آشفته عتیق که 'یک کتاب مدون نظری و تئوریک نیست'<sup>۴۰</sup> تفویض کنید. شما می توانید 'در سمت چپ جهان / نگری / ماتریال دیالکتیکی' - یعنی جهان نگری

پرولتاریا که در عصر سرمایه داری انقلابی ترین طبقه است - یک جهان بینی قبیله ای - فئودالی را قرار دهید. ولی فقط یک لطف بکنید و بگویید جهان بینی اسلام متعلق به کدام طبقه در جامعه سرمایه داری ایران است تا در 'سمت چپ جهان / نگری' پرولتاریا قرار گیرد! ■ ادامه دارد...

یادداشتها

- ۱ - رجوی (۱۳۵۸) تبیین جهان، تهران، مجامعین ۵:۱۰.
- ۲ - همانجا، ۱:۳۷.
- ۳ - همانجا، ۱:۶.
- ۴ - 'لنین، درباره ی اعمیت ماتریالیسم مبارز'، جهان، ۴۳:۴۷.
- ۵ - همانجا، ص ۲۰.
- ۶ - کونفورث، ماتریالیسم دیالکتیک، تهران، ناک، ص ۲۹.
- ۷ - رجوی، ۱۱:۵۳.
- ۸ - همانجا، ۷:۴۵.
- ۹ - مارکس، فقر فلسفه، ص ۴-۸۳. *10 - Lenin, coll. works, 38, 213*
- ۱۱ - رجوی، ۱۰:۱۰.
- ۱۲ - شریعتی، اسلام شناسی، ص ۳۹-۴۰.
- ۱۳ - رجوی، ۲-۳:۱۰.
- ۱۴ - همانجا، ۱۱:۱۲ و ۱۲:۳.
- ۱۵ - فارابی، ابن نصر (۱۹۸۵)، کتاب مبادی آراء اهل المدینه الفاضله، ترجمه ی R. Walzer, انگلیسی، Clarendon Press, Oxford.
- ۱۶ - رجوی، ۱۱:۱۳.
- ۱۷ - همانجا، ۱:۲۰.
- ۱۸ - همانجا، ۱۱:۵۸.
- ۱۹ - همانجا، ۱۰:۴۹.
- ۲۰ - همانجا، ۱۴:۳۷.
- ۲۱ - صفا، (۲۵۳۶)، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ج ۱، امیرکبیر، تهران، ص ۱۵۸.
- ۲۲ - همانجا، ص ۱۲۵.
- 23 - *Great Soviet Encyclopedia 21:528.*
- ۲۴ - لنین، کلیات، ۱۸:۵۶.
- ۲۵ - رجوی، ۱:۳۷.
- ۲۶ - انگلیس، آنسی دورینک، قسمتهای ۲۱ و ۲۰.
- ۲۷ - رجوی، ۷:۴۶.
- ۲۸ - همانجا، ۸:۵۱.
- ۲۹ - همانجا، ۸:۴۵.
- ۳۰ - همانجا، ۴:۴.
- ۳۱ - همانجا، ۱۴:۲۱.
- ۳۲ - همانجا، ۵:۲۱.
- ۳۳ - همانجا، ۴:۳۸.
- ۳۴ - همانجا، ۴:۳۸.
- ۳۵ - قرآن، ۳۰:۳۰.
- ۳۶ - رجوی، ۲:۷.
- ۳۷ - رجوی، ۱۱:۴۶.
- ۳۸ - قرآن، بقره، ۱.
- ۳۹ - رجوی، ۱۳:۵۱.
- ۴۰ - همانجا، ۳:۷.

۸

● ● ● بلز تلب بر ملا شدن روابط پنهانی رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا

اسلام و امام صادق و امام امت هم طرفدار سرمایه دار مصوب می شوند...

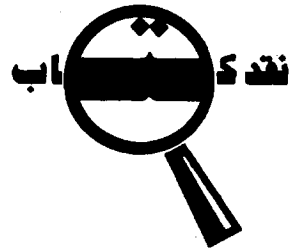
او از جناح خود به عنوان 'جریان مظلوم' نام می برد و اعلام می کند:

اگر بنا بود روحانیت با این حرفها سنگ را خالی کند، در زمان شاه به زندان و تبعید و آوارگی مبتلا نمی شد، بلکه مثل بعضی از این آقایان مداح شاه می شد.

ضمنا رژیم در روز ۱۸ آذر مهدی هاشمی را به تلویزیون می آورد و او طی مصاحبه ای به انحرافات خود اقرار می کند. از اعترافات او چنین بر می آید که هدف رژیم از این مصاحبه بی اعتبار کردن منتظری است. او در این مصاحبه گفت که به منتظری خط می داده است و افکار انحرافی خود را به او القاء می کرده است:

عوامل نفسانی و ذهنی من را به این جا کشاند که دفتر فقیه عالیقدر را بعنوان یک پایگاه ... انتخاب بکنم. زمینه هایی که مثبت بود ... چند چیز بود ... اول آنکه مسئول دفتر برادر من بود ... از آن طرف فقیه عالیقدر از سالهای خیلی دور بمن اعتماد داشتند ... سوم اینکه آقا سعید فرزند آیت الله هم با ما همدلی و هماهنگی داشت ... من تلاش در جهت خط دادن داشتم، تلاش برای القاء فکر داشتم هم به دفتر و هم به آقا. (روزنامه ی ج.ا. ۱۹ آذر)

بلافاصله روز بعد از مصاحبه دفتر منتظری با صدور اطلاعیه ای هر گونه ارتباط هاشمی با منتظری را تکذیب کرد. سعید منتظری و هادی هاشمی (رئیس دفتر منتظری) نیز پس از ده روز با صدور اطلاعیه ای هر گونه همفکری و همکاری



اسماعیل فصیح،  
ثریا در اغما،  
تهران: نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۳،  
۳۲۱ صفحه،  
۵۱۰ ریال.

## اسماعیل فصیح ثریا در اغما



ثریا در اغما یکی از پرفروش ترین رمانهای فارسی در چند سال اخیر است. انتشار این کتاب به زبان انگلیسی توسط انتشارات "زد" آن را در بین خوانندگان آشنا به زبان انگلیسی هم مطرح می‌کند. این محبوبیت را ثریا در اغما،

بیش از هر چیزی، مدیون سادگی و سرگرم کننده بودن آن است، چرا که، علی رغم تمامی افاضات اجتماعی و فلسفی، ثریا در اغما رمانیست برای کشتن وقت. تنها تفاوت این رمان با پاورقی‌های نشریات معلوم الحال هفتگی در این است که شخصیت‌های این کتاب جا و بی‌جا افکار کلیشه‌ای سیاسی و فلسفی را تکرار می‌کنند. علاوه بر این، بازتاب ضعیف و کم‌رنگ واقعیات زندگی ایرانیان داخل و خارج به گیرایی داستان می‌افزاید: برای خوانندگان مقیم ایران، تصویری از زندگی خارج نشینان ارائه می‌دهد و، برای خارجیان کم آشنا به اوضاع سیاسی وطن ما، تصویری از انسانی میهن دوست طرح می‌کند که از قلب آتش جنگ و انقلاب به دنیای پوی و بی‌محتوای جمعی ایرانی فراری پا می‌گذارد. دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم نیز، هر چند به گونه‌ای غیر مستقیم، در محبوبیت این رمان بی‌تاثیر نبوده‌اند. به عنوان نمونه روزی نامعی ضد فرهنگ کیهان فرهنگی، به نقا، از مجله ی میدل ایست، در شماره ۹ (آذر ماه ۱۳۶۴) خود، درباره‌ی این کتاب چنین می‌نویسد:

...اسماعیل فصیح، در این رمان، با یک واقعه گرای قوی، تاثیرات جنگ ایران و عراق را بر زندگی مردم عادی بیان می‌کند و از اوضاع اسف بار ایرانیان خارج از کشور پرده برمی‌دارد... اسماعیل فصیح، در رمان خود، شکاف عمیق میان فراریان بانفوذ ایرانی در خارج و مردم عادی را در داخل ایران، نشان می‌دهد. در این داستان روشنفکران و ایرانیان خارج کشور، به افراط کاری، بی‌پودگی و رکود، متهم شده‌اند. (ص ۳۶)

اما ایرانیان خارج از کشور در ثریا در اغما جملگی از سلطنت پهلوان و کله گندهایی اند که در حین انقلاب و یا اندکی پس از بر سر کار آمدن جمهوری اسلامی به خارج کوچیدند. اگر آقای فصیح مشخص می‌کرد که به بیان حالات و افکار این قشر است که می‌پردازد، بدون شک،

رمانش تصویری واقعه گرا - هر چند بسیار ضعیف - از ابتدال این قشر فراهم می‌آورد. اما ایشان، با پرداختن به این قشر، تمامی ایرانیان خارج از وطن را با یک چوب می‌زنند و به ابتدال متهم می‌کنند. ایشان هر ایرانی خارج از وطن را، اگر از قماش برادر قاسم یزدانی - حزب الهی صادق و بهی‌پایه - نباشد، از سلطنت پهلوان و همپالکی‌هایشان می‌شمارند. به همین دلیل است که عنصر سوسیالیست داستان فردی ست به‌غام بیژن کریم پور، شاعر نوسرا، با سیلهای کلفت و خوابیده، مثلاً مال خود ماکسیم گورکی ... (ص ۶۷) که حالا در پاریس تقریباً یک رهبر است و الهامبخش (ص ۲۵۱) و افتخارش این است که در رژیم آینده، برای لایلا آزاده، یکی از زنان داستان، عرق سگی بلشویکی تهیه کند (ص ۱۷۲) و یا آقای حسین آب پاک، جامعه‌شناس، شاعر، و گوینده تلویزیون (ص ۱۱۱) که همیشه خودش (است) و شیشه‌های آجو و کتاب و یک گوشه کافه، تنها و قهر و گمشده. او ماثوئیست است و از عاملان اعتصاب تلویزیون از آب در می‌آید (ص ۱۱۸)! و این در زمانی ست که هواداران نیروهای کمونیست و انقلابی در خارج از کشور از هیچ کوششی برای افشای اراذل و اوباش سلطنت طلب و نیز رژیم جمهوری اسلامی فرو گذار نمی‌کردند. این چنین است که اسماعیل فصیح، با جا زدن گوشه‌ای از واقعیت به عنوان تمامی واقعیت، به قلب حقیقت می‌پردازد و، به جای طرح تصویری صادق از یکی از مسایله مهم تاریخ معاصر ایران، به بلندگوی تبلیغاتی رژیم مبدل می‌شود.

اگرچه هواداری از رژیم همیشه در قالب دفاع از محرومین و جنگ زدگان بیان می‌شود، جانبداری از اوضاع ایران در بند بند کتاب به چشم می‌خورد. آقای جلال آریان، قهرمان اصلی داستان، کارمند شرکت نفت است. او، به خواهش خولهرش، راهی پاریس می‌شود تا در جریان کار خولهر زاده‌اش باشد که به

علت تصادفی در حالت اغما بسر میبرد. در شرح خروج از ایران، از جنگ و صفهای طولانی و همیاری مسئولین، که سبب تسهیل و تسریع کار او شده‌اند، یاد می‌کند. سر مرز بازرگان، چند تا جوان بچه سال حزب‌اللهی ملایم و با ادب، با ژ-۳ و یوزی به مردم کمک می‌کنند و به کارها می‌رسند (ص ۱۳). در فرانسه، آقای آریان زندگی نسل گمشده‌ای را که از احوال ایران بی‌خبر است و در دود و دم و الکا، و هرزگی حقارتش را پنهان می‌کند به مسخره می‌گیرد. همه در پی این اند که از طریق فروش ارز به آقای آریان سودی به جیب زنند، اما او مقاوم‌تر از آن است که - با در نظر داشتن اوضاع بد مملکت، که هر از گاهی به خهنش راه می‌یابد - به این کثافتکاریها تن در دهد.

قضیه به این محدود نمی‌شود. وفاداری آقای آریان به شرایط ایران شکا، ناسیونالیسم کوری به خود می‌گیرد که گاه و بیگاه، به شکا، تنفر از خارجیان، در داستان نمایان می‌شود. البته، این حق، هر نویسنده (و هر آدمی) است که، با ارایی دلایا، و شواهد کافی، به انتقاد و ارزیابی مثبت و یا منفی از ملتی بپردازد. ولی این با تعصب علیه مردم یک کشور فرق دارد. آقای فصیح در پشت شعارها قایم می‌شود و پرچم مبارزه با غیر ایرانیان را به دوش می‌کشد - و چه بسا در جنم مبارزین ضدامپریالیست نیز خودی بنمایاند. به چند نمونه توجه کنیم. در آرژوئم، از توی لولمهای شوقاژ هتا، صدای تاخت و تاز سربازان عثمانی را می‌شنود و صدای پای مردمی که از پلکان بالا می‌روند و یا در راهرو قدم می‌زنند او را به یاد نالهای زمان قتل عام ارمنه می‌اندازد (ص ۲۲). از این جالب‌تر برخورد جلال آریان با فرانسه است. در هیچ جای داستان معلوم نمی‌شود که چرا بجای فرانسه و فرانسویها را دوست نداشت. نظریات آقای آریان به مصنوعی‌ترین وجهی به خواننده ابلاغ می‌شوند. مثلا در شرح خریدن قهوه در

کافه‌ای، آقای آریان چنین درفشانی می‌کنند:

پیشخدمت پیر ولی سرخ و سفیدی با کت شرابی رنگ و حوله سفید آویزان از روی ساعد که انگار از وسط کتابهای بالزاک بیرون غزیده، بسراغم می‌آید. همیشه حوله سفید از ساعد لامسبشان آویزان است.

- بله موسی؟

- یک قهوه اسپرسو خواهش می‌کنم.

- یک اسپرسو.

و بعد آقای آریان، فکورانه و با تمسخر، می‌افزاید: "پاریس... مهد تمدن" (ص ۱۶۰)! و یا در انتهای داستان، بی‌هیچ ظهلی، به پاریس صفت "لکاته" داده می‌شود.

این چگونگی ما را متوجه یکی از ویژگیهای مهم کتاب می‌کند. ثریا در اغما داستان خودجوشی نیست. حوادث از پی هم نمی‌آیند و سرانجام داستان زادهی آنچه در داستان می‌گذرد نیست. پایان داستان از ابتدا مشخص است: ثریا می‌میرد. نویسنده ابر و باد و مه و خورشید و فلک را به کار می‌گیرد تا داستانی ساده با پیامی‌پیش پا افتاده را در ۳۲۱ صفحه بیان کند. هدف نویسنده یک چیز بیش نیست: نشان دادن این که فراریان چه زندگی پوچ و سردرگمی دارند. این علت وجودی همه ی افراد و حوادث کتاب است. حتی در اغما بودن ثریا - که همچنان که از عنوان کتاب برمی‌آید باید محور اصلی داستان باشد - بهانه‌ای بیش نیست تا آقای آریان به فرانسه بیاید و شرح زندگی فراریان را بیان کند. واقعیت این است که آقای آریان می‌توانست به هر دلایا، دیگری، بدون این که آن دلایا، عنوان کتاب شود، به فرانسه برود. بی آن که به متن و محتوای کتاب کوچک ترین لطمه‌ای وارد آید. ثریا، که قاعدتا باید از محورهای اصلی کتاب باشد، تا انتهای کتاب و زندگی‌ش زتن ناشناس باقی می‌ماند. تنها

چیزهایی که از او می‌دانیم به جزئیات کم اهمیت محدود می‌شوند: سه چهار سال قبل از انقلاب از سوربن لیسانس می‌گیرد. یک سال قبل از انقلاب شوهر می‌کند. شوهرش در تظاهرات قبل از انقلاب کشته می‌شود و خود ثریا - به اصرار مادرش - در اوایا، زمان بازرگان دیگر بار به فرانسه می‌رود تا، پس از گذراندن یک دوره‌ی یک ساله، به ایران باز گردد. پس از اتمام درشش، به علت بسته بودن مرزهای ایران، نمی‌تواند به ایران برگردد و، سرانجام، در پی یک سانحه دوبرخه سواری، در اغما فرو می‌رود و دیگر هیچ گاه بیدار نمی‌شود. اگرچه عقاید سیاسی‌اش معلوم نیست، اما احتمالا با مسلمانان و حزب‌اللهیها حشر و نشری داشته است که این چنین نگران احوال اویند. در حالی که دوستان جوراجور سلطنت طلب دایی جان جلال از او بی‌خبرند. از روی تکه شعری که از تقویم او نقا، می‌شود می‌فهمیم که او انسان را موجودی تنها می‌داند. زنی بی‌امید می‌میرد و هیچ چیز از او باقی نمی‌ماند. می‌داند که آیندهی او مرگ است. از آسمان ایران نیز "صدایی عالم‌گیر می‌آید و به غرب می‌رود" (ص ۲۶۱) دعوت انقلاب اسلامی؟! اما ثریا نمی‌داند که خودش به کجا می‌رود... و چیزهایی در این مایه.

به جز در یکی دو مورد، در بقیه ی موارد، آدمهای داستان همه کپیه ی یکدیگرند. سوای خصوصیات ظاهری، هیچ کدام از دیگری قابا، تمیز نیستند. نادر پارسی نمایش نامه نویس همان است که سرهنگ جواد علوی. بیژن کریم پور شاعر با حسین آب پاک، جامعه‌شناس سوسیالیست، و استاد حکمت با احمد صفری سر و ته یک کرباسند. معلوم نیست چرا نویسنده این همه شخصیت را یکی پس از دیگری معرفی می‌کند. هیچ کدام از افراد داستان از گوشت و پوست و استخوان درست نشده‌اند. برخورد آنان به زندگی و آنچه در اطرافشان می‌گذرد یکسان است. چرا که جملگی عروسکهای

خیمه شب بازیای بیش نیستند که با حرکت سر پنجهی نویسنده به رقص درمی‌آیند. ویژگیهای افراد متعلق به خودشان نیست، بلکه راوی داستان، یا به عبارت دیگر نویسندهی کتاب، ویژگیهایشان را به آنان می‌چسباند. رای نویسنده دربارهی آنان از ابتدای راه معلوم شده است و از آن پس او شواهد گوناگون برای اثبات نظر خویش ارائه می‌دهد. در اولین برخورد آقای آریان با مهاجرین، فراریان به شرح زیر به ما معرفی می‌شوند:

... یکی بهژن کریم پور شاعر نوسرای ایران ست، و زنش. دیگر مجید رهنمایی است یار هنردوست هویدا، و رضا مجیدی است هنرمند و کتابدار مخصوص فرح. هر دو با زنهای خارجی نماشان. دیگر استاد جلال کشاورز مترجم و زرتشت شناس معروف ایران، و از طراحان اولیه حزب ایران نوین است با زنش. خانم هما علایی مترجم هم هست، با شوهرش که از کارمندان عالی رتبه و جزو هیات مدیره سابق شرکت نفت بود... (ص ۶۶)

البته برای اینکه مبدا خانم لایلا آزاده، معشوق قدیمی آقای آریان، که از سالها قبل از انقلاب در فرانسه زندگی می‌کرده است، بد جلوه داده شود، آقای آریان فوراً به تقسیم بندی مهاجرین دست می‌زند. لایلا می‌گوید: "مهدونی - من هیچ احساسی از انقلاب و جنگ ندارم. هیچ کدام از ما اینجا نداره..." و آریان در پاسخ می‌گوید: "شما شخصا تقصیری نداری. شما شش هفت سال قبل از انقلاب و جنگ با عراق ایران را ترک کردی. شما در موقعیتی آزاد بودی - و کشور مطا. اقامتت را خودت انتخاب کردی. همانطور که مردهای خودت را هم خودت انتخاب می‌کنی." (ص ۸۶) این چگونگی چندین بار در کتاب تکرار می‌شود. از جمله فردی به نام حمید خداپنده از راه میرسد تا این قضاوت



آقای آریان را تایید کند و بعد از آن برای همیشه از صحنه ناپدید شود. حمید خداپنده، در تیب شناسی ایرانیان خارج نشین، چنین می‌گوید: "... تیبهای مختلف اند. یک تیب آنهايي اند که پیش از انقلاب در فرانسه بودند. یکی آنهايي که حدود انقلاب و بعد از انقلاب فرار کردن. یکی هم آنهايي که بعد از جنگ فرار کردن. اینجا و آنجا می‌خورند. دو تیب آخری نخالها هستند." (ص ۱۱۰)

شلفتگی ساختار داستان به این محدود نمی شود. بسیاری از بخشهای داستان زاید است. و جز درازگویی‌های بی سر و ته چیز دیگری نیست. مثلا، ۴ فصل اول کتاب که شرح سفر آقای آریان از تهران به پاریس است تماما قابل حذف است، بدون اینکه کوچک ترین لطمه‌ای به داستان وارد آید. و یا دو صفحه‌ای که به حمید خداپنده اختصاص دارد (ص ۱۱۰ - ۱۰۹). شرح وقایع در تیرا در اغما فقط برای کاغذ سیاه کردن است و در رساندن پیام کوچک ترین نقشی ندارد. شخصیت‌های داستان وقایع را تجربه نمی کنند. چه نیازی هست به این که نصف صفحه به ردیف کردن لیست خوراکیهایی که خانم آزاده سفارش داده اختصاص یابد (ص ۲۵۰ - ۲۴۹)؟ و یا دو صفحه به شرح حال مسافری ایرانی

سیاه شود که در پاریس گم می‌شود و از سر اتفاق (!) به ایرانی دیگری (آقای آریان) برمی‌خورد (ص ۲۲۴ - ۲۲۲)؟ دیگر این که داستان پر است از شرح خاطراتی از گذشته که به ذهن آقای آریان غطور می‌کند. اما معلوم نیست لزوم این یادآوریها در چیست. اکنون و گذشته، مانند دو وصله ی ناچور، در کنار هم قرار می‌گیرند. تصاویر ارائه شده در حال و گذشته جدا از هم و بدون ارتباط با یکدیگرند و اگر ارتباطی وجود داشته باشد، بسیار مصنوعی و ضعیف است. به عنوان نمونه، آقای آریان از دیدن پارسی و زنش و خولجر زنش، که مشغول نوشیدن قهوه و بردی و حرف زدن اند، و حسین آب پاک، که آبجو می‌نوشد و کتاب می‌خواند، چنین نتیجه می‌گیرد که "همه مثل هم اند و هر کس هم فکر خودش است و این کار لابد آنها را خوشحال می‌کند، یا راضی می‌کند؛ و سپس به یاد روزی در ایستگاه بهم‌نشیر می‌افتد:

... بیرون پل (جسر) بهم‌نشیر، شلوغ است. آفتاب صبح می‌درخشد، ولی منظره قیامت است: دور دست، لوله‌های پالایشگاه هنوز وسط دود و آتش سیخ ایستاده‌اند. وسائط نقلیه این دست آب تا چند کیلومتر دنبال

هم در هم چیده‌اند. از عرب و عجم هزاران نفر منگ توی هم می‌آوند و فرار می‌کنند. مردم به هر وسیله نقلیه‌ای که حرکت می‌کند، از تاکسی بار گرفته تا کامیون و موتورسیکلت و تاکسی نارنجی می‌آویزند و در صحرا به هر طرف می‌گریزند. نه سرش پیداست نه تمش. توی تاکسی بارها و پیک آپها، و حتی پشت موتورسیکلتها، زن و مرد، پیر و جوان تل انبارند... بعضی‌ها با گاو و بزغال و گوسفند از کنار جاده پیاده می‌روند و احشامشان را هدایت می‌کنند. خرووش جنگنده‌ها بالای سر، و انفجار خمسه خمسه و گلوله توب در اطراف، آنها را شتاب زدمتر می‌کند

و سرانجام چنین فلسفه می‌یافت:

این احساس که چیزهایی دارد اتفاق می‌افتد که آدم نمی‌تواند جلوی او را بگیرد... و برای همه هم یکسان است... بعد از یک حد بدبختی، یا یک حد خوشبختی، همه مثل هم می‌شوند و آدم نمی‌تواند هیچ چیز را درست تشخیص بدهد. معلوم نیست کی بد است و کی خوب است... چون همه مثل هم اند. (ص ۱۱۹)

این یادآوریهایی تصنعی اغلب وسیله‌ای است تا خواننده بتواند، در کنار زندگی فارغ از دغدغه خارج نشینان، جنگ و جنگ زدگان را به خاطر آورد. اما این یادآوری نه در دفاع از جنگ زدگان و مخالفت با سیاستهای ارتجاعی رژیم، بلکه برای همسویی با رزمندگان اسلام و تحریک احساسات ناسیونالیستی در دفاع از جنگ و مخالفت با "صدامیان" کافر است.

گفتم که شخصیت‌های موجود در داستان، به استثنای تنی چند، همه منفی اند. مردان جز به پول و شراب و زن به چیز دیگری نمی‌اندیشند و برای به

دست آوردن این سه از هیچ عملی خودداری نمی‌کنند. از زنان نیز جز افسونگری و دلبری کار دیگری ساخته نیست. با این همه، جالب است که مثبت ترین شخصیت داستان در قالب یک دانشجوی حزب‌اللهی اراکه می‌شود. برادر قاسم یزدانی از دانشکده علوم دانشگاه تهران لیسانس گرفته است و در فرانسه دوره دکتری شیمی را می‌گذراند "چون اسلام با علم مخالف نیست (و) فقط با فساد و فحشاء مخالف است" (ص ۱۸۶). بچه‌ی تربت حیدریه است و این را آقای آریان از ابتدا حدس می‌زند، چرا که در ناصیهی جناب برادر قاسم "چیزی روحانی و خراسانی" می‌بیند که مطبوعش می‌افتد (ص ۱۸۶). آریان به او می‌گوید که "من مطمئن وقتی شما برگردید به ایران می‌توانید برای هر دانشکده‌ای سرمایه خوبی باشید." و برادر قاسم، در جواب، چنین به دفاع از "انقلاب فرهنگی" می‌پردازد: "اما نه با الگوی این دانشگاهها و مراکز فساد" (ص ۱۸۹). درباری جنگ، صریحا و بی هیچ تزلی، همان طور که از امت حزب‌الله انتظار می‌رود، می‌گوید: "ما آنقدر می‌جنگیم تا کفر از جهان برچیده بشود." (ص ۱۸۹). برادر قاسم سخت پایند خانواده و ازدواج است. به آقای آریان انتقاد می‌کند که "چطور شد ازدواج نکردید؟ مرد باید تاهل داشته باشد" (ص ۱۸۷). خودش مجرد است: "ولی بمجرد این که کارم اینجا تمام شود و به ایران برگردم باید دست به کار شوم" (ص ۱۸۷). برادر قاسم، که مهر نریا را در دل دارد، می‌کوشد تا آن را کتمان نماید و عشقش را به روانشناسی عرفانی و سئوالهای مربوط به ازل و ابد ربط می‌دهد (ص ۲۲۸). مرگ برایش بی معنی است، حتی اگر برای نریای جوان ۲۳ ساله باشد. این جور توجیهش می‌کند که "خداوند گاهی بندگان را آزمایش می‌کند" (ص ۹۱). چرا که مساله بر سر انصاف و داد نیست... "لصا، این حقیقت ایمان است، که بزرگترین و آخرین حقیقت هم هست - و فقط چشم جهان (جان؟) آن را

می‌بیند، آنهایی که این حقیقت را نمی‌بینند، در یک اغما ابدی از هستی و همه چیزش هستند." (ص ۱۹۲). البته، آقای آریان خود نیز نسبت به ایمان عنایت خاصی دارد. او که هیچ وقت از خدا چیزی نخواست است، شبی از خدا می‌خواهد که "بگذار این بچه زنده بماند. بگذار از این خواب بلند شود" (ص ۱۵۷). یعنی، هر چقدر هم که نسبت به خدا و دین بی اعتنا باشی، باز هم، در تنگنا که قرار گرفتی، بد نیست با آسمانها نیز لاسی بزنی: به ویژه اینکه از زبان قاسم یزدانی می‌شنویم که: "میدونید... آیت‌الله طالقانی یک مرتبه فرمایشی فرموده‌اند که اگر ایمان باشد همه چیز مقدور می‌شود، همه چیز." (ص ۲۳۲) اما هیئات که به قول آقای آریان، ایمان آن چیزی است که "اینجاها من خیلی کم می‌بینم!"

می‌بینید آدمهای داستان تا چه حد قالبی اند! در یک طرف، آدمهای بد را داریم که در فساد غوطه‌خورند، در طرف دیگر، برادر قاسم را که نمونه‌ی تقوا و فضیلت است. در یک سو، شرابخواران و بوالهوسان را داریم و، در سوی دیگر، مزه مردی که جز چای و قهوه چیز دیگری نمی‌نوشد و جز در محدودی ازدواج و خانواده بروز و ارضای احساسات جنسی و عاطفی را موجه نمی‌شمرد - حتی اگر عشق به زنی باشد که چند بار بیشتر او را ندیده است و اکنون در رودخانه‌ی اغما شناور است تا در پایان سفرش به دریای مرگ بپیوندد. در یک طرف، آدمهای بد را داریم که در خانهای شیک و مجلل زندگی می‌کنند، در طرف دیگر، آدم خوبی، به نام برادر قاسم را، که در ساختمان "مخروبه قدیمی" سکنی دارد که "در و پیکرش الان یا یک ساعت دیگر قرار است بپایند" (ص ۱۸۸). در یک طرف، "نسل گمشده" و، در طرف دیگر، مردی که در دل توفان زندگی، به یاری ایمان، استوار و جانبدار به پیش می‌رود. نه آن نشانی از خوبی دارد و نه این نشانی از بدی! هر

چه از آن اوست از پستی و رذالت و کثافت خبر می‌دهد و هر چه از آن این است از پاکی و صفای انسانی مومن حکایت دارد. ولی این از درسهای ابتدایی زندگی ست که انسانها همواره بین دو قطب در نوسانند. نه خوب خوب داریم و نه بد بد.

اما از مردان بی هویت تر و باسهای تر زنان داستان اند. جز دلبری و طنزهای کار دیگری از اینان ساخته نیست. تو گویی زنان لعبتگانی بیش نیستند که تنها علت وجودیشان این است که "سغاوتمندان" سینههایشان را در معرض دید آقایانی چون جلال آریان قرار دهند (ص ۱۱۷ و ۳۰۸). تا اینان، ضمن برخوردار شدن از حظ بصر، بر زندگی وقیح و لجنبار آنان دل بسوزانند و سری از تاسف تکان دهند. اما خود زنان نیز، به همراه آقای فصیح، هر گاه که به زندگی خویش می‌اندیشند، در می‌یابند که چگونه زندگیشان عاری از ارزشهای اخلاقی است، بی‌آنکه حتی لحظه‌ای به ذهن هیچ یک از زنان و مردان داستان - حتی جلال آریان همه چیز دان - خطور کند که اساسا این ارزشهای اخلاقی ساخته و پرداخته ی کیستند و معنای واقعی مفاهیمی از قبیل، "عفت" و "پاکدامنی" چیست. لیلا آزاده در نامه‌ای برای جلال آریان می‌نویسد که چسان در "فساد و پارگی" (!؟) غوطه می‌خورد و به خاطر همین خود را از همه ی حقوق اجتماعی و فردی محروم می‌بیند - حتی این که مردی او را تا سر حد مرگ بزند و روانه ی بیمارستان کند نیز در چشمش عادلانه جلوه می‌کند:

... فردا که جمعه باشد ما می‌رویم بوردو. آنقدر زندگی می‌کنیم تا بمیریم. در آبادان شما، بچه‌ها آنقدر می‌میرند تا زندگی کنند. وای - خیلی خوب، خفه شدم. حق ندارم از این حرفها بزنم. این حرفها را زنی حق دارد بزند که معصومه عقیقه محجوبه باشد. من چی هستم؟ من آنقدر بد بوده‌ام که گاهی می‌گویم

یکی مرا بگیرد تا می‌خورم بزند. و این لابد همان کاری است که نصرت زمانی با من کرد. حقم بود. (ص ۱۱۶)

آقای فصیح برای این که زنان را از سردرگمی و بحران هویت نجات دهد، بزرگوارانه، راه چاره را بدانان می‌نماید: زنان تنها در پیوند با مردان است که هویت می‌یابند. زن آقای پارسی روز و شب را به بی‌خیالی می‌گذراند. چرا؟ زیرا سایه ی شوهری را بر سر دارد، اگرچه حتی آقای آریان نیز از این که او زن مردی مثلاً، نادر پارسی شده است در شگفت است (ص ۱۱۷). لیلا آزاده که، در مرز جنون، با افکار دردآوری دست و پنجه نرم می‌کند، برای آن که به زندگیش سر و سامانی بدهد، به مردی احتیاج دارد و به التماس از آقای آریان می‌رسد: "چرا نمی‌خوای اینجا بمونی و به اصطلاح از من یک زن خوب بسازی؟" (ص ۲۳۷). او خود تا بدان حد درمانده تصویر می‌شود که فاقد هر گونه معیاری برای انتخاب مردان یا قطع رابطه با آنان است. لیلا آزاده، "خوشگل و جوان و ثروتمند و سالم" (ص ۸۰) که عین "قالی کرمون" (ص ۸۴) "هنوز عالی و دلربا است" (ص ۷۲)، دل و دین از همه ی مردان برده است. هر مردی آماده است تا هر چه دارد نثار او کند: چه چاپلوسی خالی باشد، چه "عرق سگی بلشویکی" (ص ۷۲) و چه نشان دادن زور بازو (فصل ۲۹) با این همه، خود لیلا، تا بدان حد بی‌اراده است که در عالم "حریت و لودگی" خود نه گفتن به مردها را بلد نیست (ص ۸۹)!

او برای جدایی از مردان نیز معیاری ندارد. مثلاً با مردی، پس از آشنایی کوتاهی برای گذراندن تعطیلات به یکی از بندرهای فرانسه می‌رود، اما در نیمه ی تعطیلات از او جدا می‌شود، چرا که زیادی "زر می‌زد" (ص ۳۲۰).

البته، این تنفر نسبت به زنان، هنگامی که زنان خارجی مطرح می‌شوند، چند برابر می‌گردد. در اوایل داستان، جلال



آریان برای وقت گذرانی با یکی از لگوریهای پاریس (ص ۶۱) در کافه‌ای طرح دوستی می‌ریزد. آدل، زن فرانسوی، این گونه به ما معرفی می‌شود:

دندانهایش قهوه‌ای است و چشمهایش مثلاً، مریضهای مبتلا به کم خونی، یا بدتر از آن، زرد و چرک مرده می‌نماید. چروکهای صورتش خیلی زیاد معلوم نیست، اما لاغری شدید و دندانهای کذایی و سرفه‌های مهبیش



داد میزند دست کم بیست سال است در مهد آزادی و دموکراسی جهان به کهن ترین حرفه این دنیا اشتغال ورزیده است. (ص ۶۱)

با این همه، معلوم نیست چطور این زن زشت رو، اندکی بعد، در کافی شده‌اند، مورد قبول آقایان روشنفکران ایرانی قرار می‌گیرد. مثلا، نادر پارسى، که به بسیاری از زنان - از جمله خواهر زنش - نظر دارد، به آدل با "تحسین و اندکی‌هاج و واج" می‌نگرد. معلوم نیست چطور در زیر نور شدید کافه، که قاعدتا باید زشتیهای صورت آدل را بیشتر برملا کند، دندانهای قهوه‌ای و چشمان زرد و چرک‌مرده‌اش محو می‌شود:

نادر پارسى به آدل نگاه می‌کند - با تحسین و اندکی‌هاج و واج. آدل حالا در روشنائی شدید کافه عینک دودی درشتی به صورت کشیده و سفیدش زده و با قد بلند و موهای سرخ مایل، به طلایی خیلی چشمگیر شده. (ص ۶۶)

یا در جای دیگری، در توصیف زنی که متصدی اجاره دادن قایق است می‌خوانیم: "مثل اغلب زنهای پارسی قیافه مزور ولی بچگانه‌ای دارد" (ص ۸۲).

ناگفته نگذاریم که جلال آریان در بی‌احترامی از عالم اندیشه فراتر می‌رود. در ابتدای آشنایی با آدل، خود را "اب" معرفی می‌کند و بعد هنگامی که می‌خواهد آدل را به دیگران معرفی کند، او را به دروغ (و یا از سر شوخ طبعی!) "مادموازل آدل دو فرانسواز میتران" خطاب می‌کند و، از این گذر، چند لحظه‌ای هویت آدل مایه‌ی خنده و تفریح این و آن می‌گردد.

البته، این شیوه‌ی رفتار با آدل تنها به خاطر این نیست که او یک زن فرانسوی است که به "کهن ترین حرفه این دنیا" اشتغال دارد. این گونه رفتار ویژگی رابطه‌ی مردان و زنان ثریا در اغما

ست. مثلا، آقای صفری، که از جمله مزایای جمهوری اسلامی را حجاب زنان می‌داند (ص ۱۴۵)، در توصیف زنش چنین شکرپرانی می‌کند:

والله من یا باید بیرون غذا بخورم یا اصلا غذا نخورم. چون خدا به ما یک عیال داده که خره. واقعا یاد نمی‌گیره و بیشعوره. بیست سی ساله که خارجه، اما هنوز روغن حیوانی سرخ کردنی و پلو خورش و کوکو و شامو سیب زمینی ... و روغن حیوانی که سرخ می‌کنه رو همه چی می‌ریزه ... (ص ۱۷۹).

پر واضح است که این پرسش که چرا خود آقای صفری بنا بر سلیقه‌ی شخصی‌اش آشپزی نمی‌کند به ذهن او - و به ذهن هیچ فرد دیگر داستان - خطور نمی‌کند. هر چه باشد، خدا زنها را برای همین گونه کارها خلق کرده است دیگر!

اینها هم مشکلات مربوط به محتوای داستان بود. اما از نظر زبانی هم ثریا در اغما در رده‌ی پایینی قرار دارد. در بسیاری از موارد، هر نویسنده‌ی مبتدی و تازه کاری نیز قادر بود بیشتر از نویسنده‌ی شناخته شده‌ای چون آقای فصیح دقت به خرج دهد. اما، در این زمینه، بهتر است از آوردن نمونه‌ها خودداری کنیم، وگرنه، مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد.



اینجا جنبه‌هایی بود از ثریا در اغما که در همان نخستین برخورد نظر خواننده را جلب می‌کند. بدینگونه، ثریا در اغما خود را حتی به عنوان یک رمان سطحی و سرگرم کننده آنچنان مطرح نمی‌کند که به زحمت برخورد جدی تری بیارزد. و اگر بخواهیم جانب انصاف را رعایت کرده، چون عیب بگفتیم، هنرش نیز بگوییم، ناچاریم خموشی پیشه کنیم تا به مهمل گویی متهم نگردیم. ■

ح. مارس ۱۹۸۶

● ● ● **بازتاب بر ملاشدن روابط پنهانی رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا**

تشکیلاتی خود با مهدی هاشمی را تکذیب کردند. (روزنامه‌ی ج. ا. ۲۹ آذر) برخی از سران رژیم نیز به دفاع آشکار از منتظری پرداختند. برای نمونه، امامی کاشانی، در نماز جمعه ۲۱ آذر تهران گفت:

کسی نمی‌تواند به ایشان القاء فکری بکند و از این جهات دامن ایشان هیچگاه آلوده نخواهد شد. (روزنامه‌ی ج. ا. ۲۲ آذر)

برخی نمایندگان مجلس پخش مصاحبه‌ی تلویزیونی مهدی هاشمی را توطئه‌ای برای تضعیف منتظری دانستند و مسئولان تلویزیون را به باد انتقاد گرفتند. ری شهری وزیر اطلاعات رژیم برای حل مساله رسماً اعلام کرد که خمینی قبلاً مصاحبه را دیده بود و دستور پخش آن را شخصاً صادر کرده است. در عین حال منتظری با ارسال نامه‌ای در ۲۵ آذر به خمینی خواستار 'رسیدگی بدون اغماض به جرایم و اتهامات سید مهدی هاشمی و افراد مربوط به وی' می‌شود.



رفسنجانی در روز ۱۳ آذر بالاخره ناگزیر می‌شود که به خرید اسلحه از آمریکا و اسرائیل اقرار کند:

قبلاً نیز اعلام کرده‌ایم که چون قسمت عمده تجهیزات نظامی ما آمریکائی است ناچار هستیم که قطعات، مهمات ... را بالاخره از یک منبعی بگیریم که به نحوی با آمریکا مرتبط باشد. لذا صد هواپیما هم اگر از آمریکا پرواز کرده باشد و برای ما اسلحه آورده باشد برای ما هیچ عیبی ندارد و نه با اصول ما ناسازگار است ... ما در جنگ از امکاناتی که آمریکائیا دارند استفاده می‌کنیم.

(روزنامه‌ی ج. ا. ۱۵ آذر) ■

دیدی که غین لاحق پروانه شمع را  
چندان امان نداد که شب را سر کند

حمید مزین:

با سلام و آرزوی پایداریات.  
چنتایی از نامعایی را که برای  
رفقا فرستاده بودی خواندم، یعنی با هم  
خواندیم. تقریبا توی حمی نامعاه از رفقا  
خواست بودی که برایت از اوضاع و احوال  
و اخبار بنویسند. هم من و هم رفقای  
دیگر تلاش خودمان را میکنیم که از کم و  
کیف اوضاع باخبریت کنیم، و فکر میکنیم  
که ممکن است این اخبار در آن سوها به  
کارت هم بیاید.

پس بیروز داشتیم از خیابان رازی  
رد میختم که دیدم جمعیت ظلفی روم  
است. حدود دویست سیمند نفری سر  
سه راه عدل حلقه زده بودند. چلو در رتم  
و سرگ کشیدیم. چیزی معلوم نبود. تنها  
بوی تنهی که معلوم نبود از کجا میآمد  
توی جمعیت پیچیده بود و دماغ آدم را  
میزد. سعی کردم خودم را جلو بکنم، اما  
مگر میشد؟ قیامتی به پا بود که نکو؛ از  
این و آن پرسیدم. هر کس حرفی  
میزد. هزار جور حرف شنیدم. همه با هم  
حرف میزدند. زمزمه و غلغلها با هم  
قافی شده بود. معلوم بود که کسی درست  
غیر ندارد که چی شده، یا شاید هم خبر  
دارد و بیروز نمی دهد. آخر با وجود این  
همه چشم و گوش که دور و بر کار  
کذاشتند - منظوم فلفلهای  
خودشان است، وگرنه مردم عادی که  
چشم دیدن اینها را ندارند - لب مردم  
حق دارند که در مواردی به خصوص مثلاً  
این یکی زیاد دم زنند. البته آنها کم و  
بیش حرفهایشان را میزدند، منتها کسی  
دقیقا نداشت که چه پیش آمده. توی  
همین میر و ویر صدای آژیری بلند شد و  
نگاههای مردم را که تلاش می کردند  
گردنهایشان را درازتر کنند با خودشان  
را جلوتر بکشند تا چیزی ببینند، به خود  
کشید. خبرشان کرده بودند. سیاه بود و  
کمینه و آمولاسی هم پشت سرشان. تازه  
وقتی آمولاسی را دیدم حساسیایی  
زدم. بایدارها از ماشینهایشان بیرون  
پیدند و یا قیامتهای وحشت زده و  
فتنگهایی که توی دستهایشان فشرده  
می شد، شروع کردند به متفرق کردن  
مردم. چوبیها حلقه را شکستند و کوبه  
دادند. آنهایی که عقب تر بودند سعی  
کردند از این فرصت استفاده کنند و  
خودشان را جلو بکشند تا ببینند چه  
اضافی افتاده و چه چیزی مردم را آن  
طور دور خودش جمع کرده. من هم قافی  
همان جمعیت گشته خودم را جلو  
کشیدم، اما پاسدارها که نمی خواستند به  
خیال خودشان کسی از جریان بویی ببرد،  
همه را یا داد و حواز و لکش و ید و  
بیراه پس میزدند. بالاخره جمعیت عقب  
کشید، گرچه هنوز پراکنده نشده بود. من  
از یک فرصت کوتاه استفاده کردم و به

# ادبیات بالنده



بگویم که آره، طرف احمد بود، مثلاً  
خودم خشکت خوانده زد. مثلاً برقی گرفتعا  
کاغذ توی دستبابت خوانده لریزه و شاید  
هم به زمین خوانده افتاده، و بی گمان  
مثلاً خودم خاطرات غریبی را که حتما  
درهم شده بودند، بی اختیار، اما یک  
ردیف و منظم از جلوی چشمانت صورت  
خوولی داد.

مهرسی کدام احمد؟! احمد! همان  
احمدی که گرفتار برف و کولاک کوه شده  
بود و وقتی من و تو به او رسیدیم،  
هیچ، میاله و پت زده و گچی بود و تو  
با چند تا سیلی حالش را جا آوردی و  
بعد هم به نوبت روی کولمان انداختیمش  
و تا پناهگاه کشاندیمش و هفت هشت  
ساعت طول کشید تا به هوش آمد و تازه  
وقتی به هوش آمد حتی خودش را هم نمی  
شناخت و بعد از آن که به شیر  
آوردیمش و حالش خوب شد، رفیق شیر  
و کوهمان شد. همان احمدی که وقتی  
خانهای تو سری خوردی پشت دروازه را  
می دهد اشک توی چشمانش جمع می شد و  
خونش به جوش می آمد. همان احمدی که  
عصر به عصر توی قیوه خانی بیض آباد  
پای صحبت کارگرها می نشست و به درد  
دلپاشان گوش می کرد و برایشان از  
فرداهایی که می توانند با دستهای  
پروتانشان بسازند حرف می زد. همان  
احمدی که پای رادیو می نشست و با  
سرمتی که هوش از کتلی آدم می راند،  
چیزهای جنگ شیری را می پوشت و خود  
تکتیرشان می کرد. [نه] اشتباه نخوانده ای،  
اشتباه نشنیده ای حمید جان، همان  
احمد. احمد خودمان!

آره، احمد، میاله و تزار و  
بهاره به زمین نظیده بود و بی گمان  
حتی لطفه ای هم توی زندگی به منزش  
خلور نکرده بود که ممکن است من کسی  
باشم که لطفاتی پس از مرگ، آن هم  
چنان مرگی، روی جسدش خم شوم تا از  
مرگ او مطمئن شده باشم و ایمانا لبند  
خشم آلوده ای را هم که حکایت از خنگ  
شدن دل غین شده ام دارد، بر لب  
بنشام.

حال غریبی بهت دست داده حمید  
جان، نیست؟ آره، می دانم! حق هم  
داری. آخر مگر این احمد نبود که روزهای  
سال گونه و سالهایی که عمری روز گونه  
داشتند را با ما گذرانده بود؟ مگر این  
احمد نبود که هزاران عید و پیمان، نه  
با ما، که با توده های مستکشیده بسته  
بود و روز بیروزی را مثلاً گرمای آفتاب  
پاور داشت؟ آره، حق داری حمید جان! حق  
داری که از خود بخورد شوی. حق  
داری که فربه فربه در خود بسوزی و آب  
شوی. این حق نیست که برای وفایت آتش  
گرفته، آهی سوزنده از له دل بگرشی. اما  
این تنها تو نیستی حمید. من هم آتش  
گرفتم. من هم سوختم. من هم پت کردم. من  
هم دیوانه شدم. البته نه فقط وقتی احمد  
را غلت زده توی غین خودش دیدم. [نه]  
تنها آن وقت نبود که شیر را بلند کرده

گولگی سمت راست ادامه یافته و همان  
جا خشک شده بود، مگسهای سم، بی  
اعتنا به ظلفی جمعیت جست و خیز  
می کردند. معلوم بود اول به پشت افتاده و  
بعد یکی، یکی که کتیکای تهرکش  
می کرده و می خواسته او را بشناسد، او  
را به رو برگردانده، با اینکه خودش اول  
به پشت زمین خورده و بعد چند ثانیه  
ای، آره، فقط چند ثانیه ای جان کنده و  
خودش را روی زمین غلطاده، چون حدود  
نیم متر آن طرف ترش هم غین روی زمین  
ماسیده بود. غویی رنگ باخته و سیاه  
لباشی را خیسانده و حتی از پارچی  
شلوارش هم بیرون زده و یکی از جورابهای  
قوسی رنگش را نیز به خود آخته بود.  
نمی توانم حال را در آن لحظه به  
غویی بیان کنم. اول مانم برده بود، ولی  
وقتی شناختش چیزی توی دلم فرو  
ریخت. غولهای دلمه بسته، شمی کینه و  
کلافه کننده را که در اصاق وجود لانه  
کرده بود شست و از بین برد. شای  
دردناکی که از خشم مایه می گرفت توی  
دلم جوشید و شاید حتی لبخندی هم شد  
و به لبهایم نشست. این را مطمئن  
نیستم. اما شریعی فتدلی ضنگ پاسدار که  
به کرده ام خورد فهمیدم که عرق سردی  
هم تمام بدنم را پوشانده. از این سی و  
چند سالی که از صرم می گذرد، شاید  
حدود ده سال آغوش را ظرف چند ثانیه  
و در تصویهای متعدد و سریعی که از  
مقابا، چشمهایم می گذشت، دیدم. شادایی،  
مرومیتها، بدبختی کشیدنها، قیل و  
قراها، سر خوردنها و ...  
نه حمید! تو هم اگر تا به حال  
غیر را نشنیده باشی نمی توانی حدس بزنی  
کسی که کف پیاده روی پارک خیابان  
رازی توی غین خودش غلغیده و مثلاً لاشی  
متفحنی نگاههای جورولجیری را که از بیت  
، غیر، ترس، بی خیالی و حتی شادی به  
خود می کشاند، کی بود و مسلما وقتی من

بهدانی اینکه می خواهم به طرف سربالایی  
خیابان بروم، چلو رفتم. نمی دانم حال را  
چگونه بیان کنم با بنویسم. یک دفعه  
خشکم زد و همان طور سر چاهم  
ماندم. مانم برده بود. چنان گیس و منگ  
شده بودم که وقتی یکی از پاسدارها از  
پشت پا نه ضنگ توی کرده ام کوبید و  
دو تا فلتش چارواداری هم پارم کرد.  
تازه به خود آمدم. عینو برقی گرفتعا شده  
بودم. اصلا باورم نمی شد. می دانم و  
شاید بهتر است بگویم فکر میکنم که تا  
حالا این غیر بیت ترسیده. و با شاید هم  
نامه ام زیاد توی راه مانده و دیر به  
دستت رسیده و تا موافق رسیدنش جریان  
را فهمیده باشی. گو اینکه این دار و  
دسته نمی گذارد این جور خبرها به این  
زودی به بیرون حرز پیدا کند. آره،  
داشتیم می گفتم که بد جوری بهت زده  
بود. اول فکر کردم که اشتباه میکنم و به  
عاطر همین هم با خودم گفتم؛ نه این  
غیر ممکن است! ولی آیا به راستی  
غیر ممکن بود؟ یک لحظه متفکرم و  
دولا شدم تا خوب مطمئن شوم. [نه]  
اشتباه نکرده بودم. خودش بود. غین از  
توی دهانش بیرون زده و روی ریشهای  
سیخ سیخ خرمایی رنگ چند روزه اش که  
تک و توکی از آنها توی آفتاب بوی  
می زد، دلمه بسته بود و بوی تنهی از آن  
به مشام می رسید و حال آدم را بهم  
می زد. گولغعا از شانی چشم شروع شده  
و ردیفی تا پهلوی راستش را سوراخ  
سوراخ کرده بودند. یک گلیله هم به سمت  
چپ لکن خصره اش خورده و یکی دیگر  
هم توی ران راستش نشسته بود. از  
سوخنگی پارچی کت و شلوارش در دور  
و بر سوراخ گولغعا، می شد حدس زد که  
از فلفلهای بسیار نزدیکی به او شلیک  
کرده بودند. روی شپار پارک غویی که با  
آب کف کردهای همان در هم شده و از  
گوشی لبهای رنگ باخته بیرون زده و تا

و نوبی سر گویم شده ام کوبیده‌ام. من ده دفعه دیگر، بیست دفعه دیگر و شاید صد دفعه دیگر نیز دچار چنین حالی و بدتر از آن هم شده‌ام. من وقتی خبر به غین تمهین تک تک رفقا را از رادیو می‌شنیدم، با اسامی آشنای نوبی روزنامه‌ها مثل گار، میخ در چشمانم فرو می‌رفتند و با از آنها که جسته و گریخته چیزهایی شنیده بودم، خبری می‌گرفتم، دنیا را به سرم خراب می‌کردند، و این را مطمئن که حال و روز تو نیز در چنین اوضاع و احوالی مثل من و یا شاید هم بدتر از من بوده. اما این دفعه با دفعه‌های قبلی، فرق می‌کرد. این بار می‌سوختم برای رفتن به سوخت شده بود. احمد می‌گرم برای آتش گرمایشی که بعد به جای شعاعور گذاشتن آن را به ناپودی کشانده بودم. برای رودخانه ای می‌سوختم که آن همه سر به سنگ گوخته و سر آخر به مرداب سرازیر شده بود.

حتما از خودت هم پرس می‌گردد که احمد، با آن همه زلی و زبری خاصی که داشت و بعد از آن همه کارهایی که کرده بود، چطور می‌تواند به آب زده و دوباره به شیرمان برگشته بود. آره؟ خوب حق هم داری که بهر کسی غیبتی که احمد را می‌شناخته اند ظرف همین یکی دو روز این سوال را از خودشان کرده اند.

یکی از بچه‌ها که در این مورد با یکی از فاضله‌های احمد صحبت کرده بود، از او شنیده که احمد اوایل هفته آمده بود و هیچ کسی، حتی همان فاضله‌ها هم از آمدنش خبر نداشته. و چرا آمده بود؟ این را نمی‌دانم. یعنی نه تنها من که هیچ کس به درستی نمی‌داند. شاید آمده بود که سری به مادرش بزند و او را ببیند. میدانی که مادرش با تمام اصراری که احمد کرده بود حاضر نشده بود آن خانه فکشنی قدیمی را ول کرده و به تهران کوچ کند. خودش می‌گفت که مادرم از داد و فال و سر و صدای ماشینیهای تهران فلیش می‌گردد و هوای دود زدهی تهران هم برایش سرگرمی می‌آورد. آره، شاید به خاطر مادرش آمده بود. گرچه من شک دارم که دیگر ذره ای عافیه نوبی دل احمد باقی بوده. کسی چه می‌داند. شاید هم آمده بود که ببیند باز هم کسانی هستند که او آنها را شناسایی کند و لو بدهد. و با اینکه به قول یکی از رفقا، شاید او علی رغم میل باطنی اش و به خاطر ماموریتی به شیرمان برگشته بوده. آخر خودت که میدانی، با وجود همه تبلیغاتی که رژیم می‌کند و می‌گوید که دیگر کسی از مخالفان و دشمنان اسلام باقی نمانده، اما باز هم شب و روز مزدورانشان تک تک و دسته دسته در پی تعقیب و شکار آدمهایی هستند که جز به فرادعای روشن و راهی این مردم متمسک نشده فکر نمی‌کنند، و گاه به گاه مجبور می‌شوند که اعلام کنند باز هم یک دسته دیگر از دشمنان قسم خوردن اسلام و رهبر مستضعفین جهان و جمهوری

اسلامی دستگیر شده اند. کسی چه می‌داند، شاید باز هم عده ای دستگیر شده بودند و اینها خودشان به احمد دستور داده بودند که برگردد و آنها را شناسایی کند و احمد بهت برگشته هم که فکر می‌کرد دیگر کسی باقی نمانده، با خیال راحت و بدون آنکه بدانند اجل پشت کردند کوبیده، برگشته بوده و در فاضلهی استراحتش! مثلا داشته می‌رفته خانه فاضله‌هایش یا نمی‌دانم کدام گور دیگری، که یکی یا چند تا سر رلش سبز شده اند و از چپ و راست او را به گلوله بسته اند ...

میدانم! میدانم و خوب هم میدانم که با آن همه احساسی که در وجودت هست، و با وجود آنکه به خوبی میدانی که احمد نه تنها از آرمانش روی گرداند که حتی به خیانت دست زد و آن هم نه یک بار و دو بار، که دفعات متوالی به این عمل، کثیف روی آورد، باز هم به عنوان یک انسان ذلت برای او خواهد سوخت. اما، تو باید بدانی که این دلسوزی بیجا نیست. کافی است که یک لحظه، تنها یک لحظه صحنه مرگ دلغراش او را از نظر دور بدار و به آنهایی بماندیشی که احمد به میدانهای تیرباران و یا به پای چوب‌های دار کشانده‌شان و باقی به آنهایی که با اطلاعات رد شده از سوی او و یا شهادت دادند، بماندیشی، به شاه چالها و شکنجه‌های توانفرسای که صحنه هر کدامشان کمتر از صحنه مرگ احمد دلغراش نیست. گرفتار شدند ... آری حمید عزیز، به آنها بماندیش که خوششان را و وثیقه آرمانشان کردند و فرادعای روشن و طولانی را فدای عمرهای کوچک خویش ساختند.

بگذار خشمت فروکش نکند حمید جان! بگذار قضیه را روشن تر برایت شرح دهم.

محمود بقال را که می‌شناسی. بابت آمدن؟ همان که بالاتر از سه راه عدل بقالی دارد. آره، محمود بقال تعریف می‌کند، البته نه تنها برای من و علی و حسن و حسین. که برای سپاه و کمیته هم تعریف کرده و آنها هم از او خواسته اند که در این مورد چیزی به کسی نگوید. ولی او که دو سال است از برادر گم شده اش خبری ندارد و خوب زاده‌اش را هم نوبی جیب از دست داده، گوشش به این حرفها و تهدیدها بهنگار نیست.

محمود بقال خودش برای من تعریف کرد که آنها دو نفر بودند با دو تا موتور سیکلت، یکی‌شان زودتر آمد و از جلوی دکان من رد شد و چند قدم پایین‌تر ایستاد. آن یکی از پایین آمد. من ندیده‌م. فقط صدای موتورش را شنیدم که آمد و کنار آن یکی موتور ایستاد. آخر نوبی این گرمای لاگورار بعد از ظهر سر و صدای زیادی نیست. آنها که نوبی خانهاشان هستند، چرت می‌زنند و بقیه هم که سر کار و زندگی‌شان هستند و

کسی بیخودی این دور و بر نمی‌پلکد. به خاطر همین هم خیلی زود متوجه آنها شدم. غلظه، بعد یکی آمد و از جلوی دکانم رد شد. پای پیاده. خیلی زیاد طول نکشید که سر و صدایشان بلند شد. گرما کلافه‌ام کرده بود و داشتم پشت دغا، چرت می‌زدم. سر و صدا را که شنیدم، سرم را دراز کردم و از پشت شیشه نگاهشان کردم. دو نفری، یعنی آن موتور سواری که از جلوی دکانم رد شده بود و آن یکی که از پایین آمده بود و من ندیده بودم، همان بابا را به سینعی دیوار چسباندند بودند و با او صحبت می‌کردند. خیلی هم راحت و غونسرد حرف می‌زدند. انگار نه انگار که می‌فولند چند دقیقه بعد نفسش را ببردند. یکی‌شان که کسی شکر سفید رنگی نوبی دستش گرفته بود، دستش را به سینعی آن یارو گذاشته بود و حرف می‌زد که آن یکی رفت سر موتورش و از نوبی خورچین موتور سلسلی بیرون آورد. چشمم که به سلسلا، افتاد یک دفعه پت کردم. آن هم نوبی این گرمای لاگورار. اصلا پاهایم خشک شد و زبانه بند رفت. شاید اگر بند نرفته بودم تکالی می‌خوردم و آن بهت برگشته را تک می‌کردم. البته درست نمی‌دانم که اگر می‌فهمیدم چکاره بوده، باز هم دلم می‌خواست کمکش کنم یا نه. میدانی، آخر من تا آن روز هیچ کدامشان را ندیده بودم و نمی‌دانستم که آن بابا آدم فروشی می‌کرده. این را بعد از حرفهای همان موتورسوارها فهمیدم. و وقتی هم که فهمیدم، دیگر تکان نخوردم. آخر آدم فروشی که کار کوچکی نیست. مردم که خوشتان را از دولخانه نفرینده‌اند. خوب معلوم است که آخر و عاقبت چنین کاری به همین جاها ختم می‌شود. آره، داشتم می‌گفتم که یکی از موتور سوارها از نوبی خورچین موتور سلسلی بیرون آورد. طرف تا سلسلا را دید دست و پایش را گم کرد. مثلا اینکه تا آن وقت پاورش نشده بود. اما زود به خودش آمد و دهنش را باز کرد که هوار بزند که یکی از موتور سوارها دستش را جلوی دهن او گرفت. من لای پنجره را باز کردم. حالا صدایشان را به خوبی می‌شنیدم. یکی از موتور سوارها داشت حرف می‌زد: ... تو به همه خیانت کردی. به آرمانت. به مردم محروم و مستکفیده. به رفقات. تو هر کسی را که می‌شناختی لو دادی. تو حتی بعد از زندان هم دست از کارهای کثیف برداشتی ... بارو خیلی خودش را باخته بود. چشمایش از گاسه بیرون زده بود و همه‌اش دکان مرا نگاه می‌کرد و بالا و پایین خیابان را حتم دارم که دلش می‌خواست فرار کند یا داد و هوار راه بپاورد. اما بد جوری ترسیده بود. ارتش را بفولمی من خودم هم کلی از ترس سرخ کرده بودم. آن بابا که دیگر جای خود داشت. بعد، آن یکی خیلی تر و فرزند نوبی کسی شکرایی که دستش بود سلسلی بیرون کشید و بدون

اینکه حتی صدایش را بلند کند. گفت: تو به خاطر لو دادن رفقات، به خاطر خیانت به مردم محروم و مستکفیده، به نام خلق و دادگاه خلق محکوم به مرگ شده‌ای. ... بعد هم یک سری اسم دنبال هم قطار کرد: هادی، شیرین، رحیم، فرهاد، علیرضا، حسن، حجت ... و چند تای دیگر که خاطر نمی‌ماند. شاید باور نکتی، اما حرفهای آنها همین بود که گفتم. نه یک کلمه زیاد، نه یک کلمه کم. فقط چندتایی از اسما نوبی خاطر نمی‌ماند. هیچ وقت، حتی وقتی که رو به موت هم باشم، باز هم حرفهایشان از یادم نمی‌رود. بی‌رودریسی باید بگویم که من هم کمتر از آن یارو ترسیده بودم. البته ترسهای ما کلی با هم فرق داشت. من که کسی را لو نداده بودم که به خاطرش بترسم. من فقط خشکم زده بود. درست مثل چند زده‌ها! بعد آن یارو شروع کرد به تاله و زاری کردن. زانو زد. به پایشان افتاد. تا حالا ندیده بودم یک نفر این طوری التماس کند. می‌گفت و با صدای بلند، اما بریده بریده می‌گفت که شاید کسی صدایش را بشنود. انگار می‌ترسید هوار بزند و آنها کارش را یکسر کنند. حرفهای او را هم هیچ وقت از یاد نمی‌برم. همین حرفهایش را برای پاسدارها تعریف کردم. اول حرفش را که کوچه علی چپ زد و گفت: شما که مرا نمی‌شناسید. ... من هم تا حالا شما را ندیده‌ام. حتما مرا با یکی دیگر عوضی گرفته اید گفت: من کلی اخبار و اطلاعات از مامورها و کارهای سپاه و کمیته دارم. ... من خیلی از آنها را می‌شناسم. کلی شکسته می‌شناسم. ... همه‌ی این اخبار و اطلاعات را در اختیارشان می‌گذارم. ... اصلا من به خاطر این که این اطلاعات را به دست یارویم با آنها همکاری می‌کردم. ... یک کسی فکر نکند. آخر کشتن من به چه دردشان می‌خورد بلند شد. یکی از موتور سوارها را هل داد. به طرف دکان من دوید و هوار زد: آی هوار خوردم. انگار فقط یک لحظه بپلکبایم را به هم زدم. چون بعد با صدای رگبار سلسلا از جا پریدم و سرم خورد به وترین. موتور سوارها بی آنکه مطلع کنند سلسله‌هایشان را نوبی خورچین گذاشتند. سوار موتورهایشان شدند و راه افتادند. بالای سر آن یارو که رسیدند نگاهی به جسدش انداختند که دمر روی زمین افتاده بود و بعد گاز دادند و مثل، افر از جلوی دکان من رد شدند.

وقتی از محمود بقال پرسیدم: محمود آقا نمی‌ترسی که آنها بفهمند تو این حرفها را برای بقیه هم تعریف کرده‌ای؟ غنچهی تلخی کرد و گفت: بگذار هر غلطی که می‌فولند بکنند. مگر خون من از خون بقیه سرختر است؟ تازه، مگر من کم از دست آنها کشیده‌ام؟ گرچه مطمئن که هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند. آخر تا کی می‌توانند خون مردم را نوبی شیشه بکنند؟ و بعد هم سرش را از لای در دکانش

بیرون آورد و به جای جسد احمد اشاره کرد و دوباره با همان بزرگند که حالا شادی بیشتری از آن می‌پارزد گفت: آخر و عاقبت همه شان به همین جا ختم می‌شود. این یکی را مطمئن مطمئن!

حمید جان، این نکه را فقط به این خاطر نوشتم که بدانی احمد حتی در آخرین لحظه تیز نمی‌خواست از لبین زاری که در آن فرو رفته بود بیرون بیاید. احمد در غمگین بود و با هر قدمی که برمی‌داشت بیشتر و بیشتر توی مرداب فرو می‌رفت.

شاید برای ت جالب باشد که بدانی وقتی با نگاه بهت زده‌ام به جای گل‌های که اریب توی بدن احمد نشسته بود خیره شدم به چه چیزهای فکر کردم؟ ما؟ خودم گفتم که زمانش خیلی کوتاه بود، اما در همین مدت کوتاه فکرم هزار جا رفت.

لحظه تکه تکه شد و به هر سو سر کشید و چهرهای جور و اجوری را در نظرم زنده کرد. دستهای رحیم را دیدم که از دستبند لهایی آویخته و رگهای متورم شده‌اش بیرون زده بودند و صدای فریادهای دلخراشش تا سلول ما که آن طرف حیات زندان بود تن می‌کشید.

میوش را دیدم که یک چشم اشک و یک چشم غمگین. هفته ای دو سه بار، توی برف و باد و بوران، با توی آفتاب داغ و کلافه کننده، روی قبر شکسته فرهاد هم شده و شیویش خفه سر می‌خورد و باد زندگی مشترک چند ماهمان را که به غم کشیده شد، دوباره و ده باره و صد باره برای او تعریف می‌کنند. عیضا را دیدم که در صمیم سرد زمستان، توی سیاحت ارشادگاه، روبروی چوبی اعدام

ایستاده و لبها و چشماش به صورتهای غالی از احساس پاسداران می‌خندد. باد خودم افتادم و سه سال زندانی که احمد برابم جور کرد و حق مرگ شدن مادرم را به دنبال خود داشت. یاد تو افتادم و مرتضی که حرفها و واگوهای احمد، از این شهر به آن شهر فراریتان داد، و سر آخر در غربت شانه‌تان و یاد واقعه ای افتادم که محمد و خاننش منزه برابم تعریف کرده بودند. آن شب منزه بچه اش را می‌خواستند و دوتایی با محمد گرم تعریف می‌شوند که یک دفعه صدایی به گوششان می‌خورد. محمد می‌رود و پنجره را باز می‌کند. صدا دوباره بلند می‌شود. یک نفر که بلندگوی به دست داشته، مرتب اسم کسی را توی بلندگو اعلام می‌کند و به او اطلاع می‌کند که خودش را تسلیم کند. منزه تعریف می‌کرد که پاسدارها دو سه تا پروژکتور روی ماشینهایشان نصب کرده بودند که کوچی آنها را مثل روز روشن کرده بود و در ضمن سر و ته دست را هم بسته بودند. آن که بلندگو به کجاست داشته به مردم اطلاع می‌کند که هیچ کسی حق خارج شدن از خانه‌اش را ندارد و به دنبالش از آنها می‌خواهد که از پشت پنجره کنار بروند و چراغهایشان را هم خاموش کنند و

دوباره صد اسم را توی بلندگو تکرار می‌کند. محمد می‌گفت که اول با دهن نوری که توی کوچه پاشیده شده بود و سر و صدای بلندگو، چنان گریه شده بودم که اصلا حواسم به اسم نبود. بعد یک دفعه متوجه شدم که اینها دنبال حاجت می‌گردند. حاجت، هم غایب و بار غار احمد. اما حاجت توی محاسن ما چکار می‌کرد؟ اصلا حاجت مدتها بود که رفته بود جنوب. بعد فکر کردم که نه! شاید حاجت برگشته و آنها رد او را گرفته اند و حالا اینجا گریه می‌کنند. با شاید هم از اول مسافرت جنوبی در کار نبوده. منزه می‌گفت که چراغ خانها یکی پس از دیگری خاموش شد. اما یکی کسی دلش می‌آمد از پشت پنجره کنار برود؟ نور پروژکتورها هم آنتنان شدید بود که اگر کسی برای کمک و یا هر کار دیگری پا از خانه بیرون می‌گذاشت، حتما پاسدارها او را می‌دیدند. چند دقیقه ای که به اندازه یک سال طول می‌کشید در سکوت می‌گذرد. محمد می‌گفت انگار پاسدارها داشتند خانها را می‌گشتند. آخر محمد خودش به پشت بام رفته بود و همه چیز را به خوبی می‌دید. بعد از چند دقیقه ناگهان صدای تیری می‌آید و یکی از پروژکتورها که ته کوچه بوده با صدای وحشتناکی می‌ترکد و نصف روشنایی کوچه را هم با خودش از میان می‌برد. با ترکیب پروژکتور پاسدارها دست و پای خودشان را کم کرده و بی هدف شروع به تیراندازی می‌کنند. صدای جیغ و داد زنبا و بچه‌ها از توی خانها بلند می‌شود. بعد از چند دقیقه‌ای که می‌گذرد، تازه پاسدارها متوجه می‌شوند که دارند بکفره تیراندازی می‌کنند و هدفی پیش رویشان نیست. به دنبال دستور فرماندهی پاسدارها، تیراندازی قطع می‌شود. صدای گللیها که می‌افتند، نالای سوختم، سوختنی از ته کوچه بلند می‌شود. چندتایی از پاسدارها به طرف صدا میدوند و تازه آن وقت متوجه می‌شوند که دو نفر از خودشان را زده‌اند. خشم پاسدارها دامن زده می‌شود. یکی از ماشینها پاسداران زخمی را از محله بیرون می‌برد و دوباره فریادهای تپیدآمیز از گوی بلندگو بیرون می‌رود. این بار چند ناله‌ای بیشتر نمی‌گذرد و یکی دیگر از پروژکتورها تیز با صدای گللی دیگری که از سر کوچه شلیک می‌شود، خرد و خمیر می‌شود. حالا دیگر فقط وسط کوچه روشن است، اما از شانس بد حاجت این دفعه پاسدارها محاسن شلیک گللی را می‌بینند و به آن طرف هجوم می‌برند. محمد می‌گفت تیرها از پشت دیوار غرابی خانه‌ای که مدتها غالی مانده بود شلیک می‌شد. در و پنجره‌های پوسیده و دیوار غرابی خانه چند دقیقه‌ای زیر شلیک مداوم مسلسلها و ضربه‌های پاسداران می‌پوزد. ده دوازده تا تیر هم از توی خانه شلیک می‌شود، که محمد می‌گفت چینی آن قسمت از کوچه تاریک بود درست ندیدم که تیرها به

هدفی هم خورد با نه. صدای تیراندازی دوباره قطع می‌شود و به دنبالش فرهاد بلندگو از سر گرفته می‌شود. باز هم چند دقیقه‌ای در سکوت می‌گذرد. دوباره ناله‌ای کوچک پشت پنجره‌هایشان جعب می‌شود. محمد می‌گفت دل توی دل هیچ کس نبود. من خودم داشتم می‌پوزیدم. انگار فشنکهای حاجت تمام شده بود، وگرنه این فرصت خوبی بود که چند تایشان را ناکار کند. ما، اینکه پاسدارها هم به این موضوع پی برده بودند، ولی برای اینکه احتیاط را از دست نداده باشند، همچنان با بلندگو از حاجت می‌خواستند که خانه را ترک کرده و خودش را تسلیم کند. سر آخر فرماندهی پاسدارها توی بلندگو اعلام می‌کند که آنها یک دقیقه به حاجت وقت می‌دهند که خودش را تسلیم کند و در غیر این صورت خانه را متضرر خواهند کرد. منزه تعریف می‌کرد که آن یک دقیقه به اندازه یک عمر بر ما گذشت. می‌گفت من فکر کردم ظرف آن مدت حتی آفتاب هم طلوع کرده و صبح شده. بالاخره صدای به هم خوردن در خانه بلند می‌شود و به دنبالش فرهاد حاجت که دارم مدام بیرون و بعد لای در خانه کشوده می‌شود. پاسدارها دوباره کمین می‌گردند. حاجت هفت تیرش را از لای در پرت می‌کند بیرون. پاسدارها می‌ترسند و خودشان را جعب و جورتر می‌کنند. و بعد سر و کلسی حاجت که دستهایش را روی سرش گذاشته بوده پیدا می‌شود. محمد می‌گفت قیافه پاسدارها را ندیدم، ولی پیش خودم مجسم می‌کردم که لبخندهای فاضله‌ای که با خشم مابه گرفته از زخمی شدن دوستانشان قاطی شده است، باید روی لبهایشان نشسته باشد. حاجت به چهار قدمی‌ها می‌آید و می‌ایستد. فرمانده پاسدارها به او دستور می‌دهد که روی زمین دراز بکشد. حاجت دستهایش را روی سینه‌اش جعب می‌کند و دمر روی زمین دراز می‌کشد. پاسدارها آرام آرام از کمین بیرون می‌آیند و به طرف او می‌روند. وقتی بالای سر حاجت می‌رسند یکی شان دولا می‌شود که دستهای او را از زیر شکتش بیرون بیاورد و به آنها دستبند بزند که یکبار تمام محله در خود می‌پوزد. شیشه‌های خانها تکان می‌خورند و چندتایی‌شان می‌شکنند و فرو می‌ریزد. دو سه تا از پاسدارها به هوا می‌پوزد. دو سه تا از پاسدارها به هوا می‌پوزد. فرهادها و ناله‌های خفگی چند تنی از گوشه و کنار بلند می‌شود. معلوم شد که حاجت تاریکی را توی دستهای مشت شده‌اش مخفی کرده بوده و وقتی به او دستور می‌دهند که دراز بکشد، به همین خاطر دستهایش را روی سینه‌اش جعب می‌کند و در آخرین لحظات ضامن نارنجک را کشیده و آن را متضرر ساخته است. محمد می‌گفت که در آن لحظات خودم را پشت دیوارهای پشت بام مخفی کرده بودم و چیزی نمی‌دیدم، اما بعد از چند لحظه که صدای تیراندازی قطع شد،

دوباره بلند شدم. یکی از پاسدارها که روی شصت و بیباک‌اش حساب می‌کرد به طرف جعب حاجت دوید. بالای سرش ایستاد و تمامی گللیهای مسلسلش را توی جسم تکه پاره شده حاجت خالی کرد. گللیها، اریب، از چپ و راست، همگی‌های مذاب خود را توی بدن حاجت فرو می‌گرفتند و آخرین ضربه‌ها را بر جسم سوراخ سوراخ شده‌اش فرود می‌آوردند. با اسباب هر گللی به قامت له شده حاجت، هیچکس بی جان او، در جا تکان نمی‌خورد. دوباره اسباب گللی بود و تکان و باز هم تکان. تا اینکه گللیهای مسلسلها، له کشید. و بعد صدای شیون بود و حق هفتای غمگین که از پشت بام خانها و پنجره‌های نیم کشوده به گوش می‌رسید.

وقتی احمد را دیدم که گللیها تنش را آیکش کرده‌اند. باد قهقه‌های محمد و منزه افتادم و قامت به غمگین تعریفی حاجت در جلوی چشمانم زنده شد که گللیها ردیفی بدتر را سوراخ کرده بودند و غمگین از آنها می‌پوشید. مرگ یک شکار، دو هم خانه! اما میان کشته‌ها به همان اندازه فاصله هست که میان زندگان و این را تو خودبتر از من می‌دانی.

آره حمید عزیز، این پایان کار احمد بود. احمدی که توی این هفت هشت سال آخر عمرش در شادی و غم و رنج و در بدری با ما شریک بود. احمدی که از بچه‌های محرومیتها را تحمل کرده و طعم تلخ بدبختی را با گوشت و غم و پوست خودش حس کرده بود و به قول خودش به همین خاطر هم هدفی جز از میان برداشتن بدبختی و محرومیتها نداشت و آرزوهای جز رهایی و خوشبختی مردمش برای خود نمی‌شناخت. اما غمی اینها تا زمانی بود که او به پای کوروش آزمایش رفته بود. کوروشی که آرزوهای ستمگران و ستمکشان را، همچون صف آنها از یکدیگر جدا می‌کند. و دیدی که چگونه او نیز مله‌های آرزوهای همان ستمگران شد و خود را از فلصا به زیر کشید و در اساق، لجنزار جان داد.

☆ ☆ ☆

... از اینکه نامه را خیلی ریز و کپ هم نوشتم یوزش می‌خواهم. اگر حجم نامه بیش از حد می‌شد، هیچ وقت به دست نمی‌رسید. به آدرس پشت پاکت هم توجه نکن، که الکی است. آدرس همان است که قبلا داشتی. خودت که می‌دانی چه جنم دره‌ای درست کرده‌اند، اما غمت نباید. این چنینی است که آنها آتش را برای خودشان شعلور می‌کنند. جای این آتش افروزان در نهایت همانجاست که محمود باقی گفت.

دستهای گرم را می‌فشارم و آرزویم همدارتم هستم.

د.ک. خرداد ۶۵

☆ ☆ ☆

دستهای گرم را می‌فشارم و آرزویم همدارتم هستم.

دستهای گرم را می‌فشارم و آرزویم همدارتم هستم.

دستهای گرم را می‌فشارم و آرزویم همدارتم هستم.

# فرهنگ فشرده

## واژه‌های روز



برای غنی‌تر ساختن کمی و کیفی صفحه‌ی "فرهنگ فشرده..." لیست یا متن فشرده‌ی واژه‌های سوال‌برانگیز خویش را به نشانی نشریه‌ی "جهان" بفرستید. نوشته‌های شما در اختیار مسئولین صفحه قرار گرفته، و پس از تنظیم و حک و اصلاح در شماره‌های بعدی "جهان" درج خواهند گشت.

سرمایه و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، آغاز ساختمان سوسیالیسم در راستای گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم است.

جهت دادن حیات اقتصادی به طور عمده در راستای منافع و هدفهای نظامی که به ویژه در دوران جنگ توسط دولت از طریق دخالت گسترده در توزیع منابع و محصولات، به کارگیری نیروی کار، کنترل، مزدها و قیمت‌ها و جیره بندی مواد غذایی صورت می‌گیرد. این نوع اقتصاد، برای نمونه، در تمام کشورهای درگیر در جنگ جهانی دوم اعمال شد. با این حال، به دلایل استقرار مالکیت اجتماعی بر مهم ترین ابزار تولید اجتماعی و تمرکز شدید تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی اقتصادی در اقتصاد سوسیالیستی، این جامعه با انعطاف و سرعت مناسب‌تری می‌تواند به حالت اقتصاد جنگی درآید و یا به حالت اقتصاد عادی باز گردد. این امر در دولت شوروی به اولین حمله فاشیسم در ژوئن ۱۹۴۱ به خاک شوروی به وضوح نمایان گشت. هر چه اقتصاد سرمایه‌داری مریض‌تر و وابسته‌تر باشد، ایجاد اقتصاد جنگی و خامه بخشیدن به آن به دلایل، تمرکز فوق‌العاده مالکیت خصوصی در اقتصاد، مشکل‌تر می‌گردد.

جنگ مابین انسان‌ها و از این رو اساسا از این موضع صلح طلبانه، با این حال فراموش نمی‌کنند که جنگ در جامعه‌ی طبقاتی پدیدمی‌آید اجتناب ناپذیری است و از جانب طبقات حاکم بر یکدیگر و بر طبقات تحت استثمار تحمیل می‌گردد، از این رو "صلح طلبی" کمونیستها در جامعه‌ی طبقاتی همواره مشروط بر "جنگجویی" آنان علیه طبقات حاکم و علیه مالکیت خصوصی به طور کلی است. نیروی مادی طبقات حاکم در حمایت از مالکیت خصوصی را تنها می‌توان از طریق نیروی مادی برانداخت. از این رو طبق روش م. ل.، جنگها را به دو گونه می‌توان از یکدیگر تمیز داد: جنگهای عادلانه، جنگهای غیرعادلانه. معیار تمایز جنگهای عادلانه از جنگهای غیرعادلانه، این که "اول" که شروع کرد" یا این که "کدام طرف تیر اول را شلیک کرد" نیست. جنگهای غیرعادلانه جنگهایی‌اند که اساسا در ادامه سیاست استثمار طبقات تحت ستم روی می‌دهند، خواه تهاجمی باشند خواه تدافعی. جنگهای عادلانه جنگهایی‌اند که اساسا در ادامه سیاست دفاع از منافع طبقات استثمار شده صورت گیرند، خواه تدافعی باشند خواه تهاجمی. عصر امپریالیسم، عصر تشدید جنگهای عادلانه پرولتاریا علیه جنگهای امپریالیستی در راستای انقلاب پرولتری، سرنگونی سلطی

جنگ یعنی برخورد برنامه‌ریزی شده، قهرآمیز و سازمان یافته مابین منافع آشتی ناپذیر گروههای متخاصم اجتماعی. از دیدگاه م. ل.، علت ریشه‌ای وقوع جنگ چون یک پدیده اجتماعی را نه در حوزی فکر (مثلا اسلام در مقابل کفر) بلکه در حوزی اقتصاد (مالکیت خصوصی - تناقضات طبقاتی در سطح ملی و بین‌المللی - برخوردهای نظامی دولتی) باید جستجو کرد. از این رو جنگ، تلاش آگاهانه‌ی طبقه (یا طبقات) اجتماعی معینی برای پیشبرد سیاستهای خویش به طرق قهرآمیز است. "جنگ ادامه‌ی سیاست است به طرق دیگر". کمونیستها، گرچه در مبارزاتشان برای ایجاد جامعه‌ی کمونیستی درصدد از میان برداشتن هر گونه زمینگی مادی و معنوی متخاصم طبقاتی و بروز

اگر اقتصاد جنگی پدیده‌ای استثنایی برای جامعه‌ی سوسیالیستی در عصر امپریالیسم است، کشورهای امپریالیستی، ویژگیهای "اقتصاد جنگی" را به طور مزمّن در خود ظاهر ساخته‌اند.

برخی از این ویژگیها عبارتند از:

- ۱- قدرت فوق‌العاده‌ی جناح نظامی - صنعتی در حوزه‌های اقتصادی - سیاسی جامعه‌ی امپریالیستی،
- ۲- به مصرف رسیدن بخش مهمی از درآمدهای ملی برای مخارج نظامی،
- ۳- پناه بردن به سرمایه‌گذاری در تولید و فروش تسلیحات نظامی و ایجاد ارتشهای وسیع دائم برای ایجاد کار و کسب سوهای هنگفت برای سرمایه،
- ۴- مخارج هنگفت در زمینه‌ی تحقیقات و موسسات نظامی،
- ۵- رقابت نظامی با اردوگاه سوسیالیسم،
- ۶- مقابله‌ی جدی با جنبشهای ضد سلاحهای اتمی.

## میلیتاریسم

### و ضد میلیتاریسم

میلیتاریسم یعنی تاکید بر حضور آشکار نیروهای نظامی در جامعه به مثابه‌ی دستگاه سرکوب، جهت اعمال قدرت حکومتی و شکوهمند جلوه دادن جنگ چون روش حل مخاصمات و کسب وجهه‌ی ملی. این واژه در آغاز از فرانسه و انگلیس در دهه‌ی ۱۸۵۰ آغاز شد. لنین و لیکنخت میلیتاریسم را نتیجه‌ی منطقی سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم می‌دانستند: از نظر آنان میلیتاریسم روشی است که طبقات حاکم برای سرکوب جنبش پرولتری در داخل و برای کسب امتیازات استعماری علیه استعمارگران دیگر در عرصه‌ی بین‌المللی بدان دست می‌بازند. فاشیسم عالی‌ترین شکا، تکامل، میلیتاریسم است. یکی از وظایف اساسی کمونیستها در عصر امپریالیسم، مبارزه‌ی جدی ضد میلیتاریسم از طریق کسب آمادگی لازم ایدئولوژیک - سیاسی و نظامی برای مقابله با طبقات میلیتاریست

است.

"ضد میلیتاریسم" جنبشی بود که توسط مارکسیستها و رفرمیستها در طول چهار دهه‌ی پیش از جنگ جهانی اول، علیه موسسات و نهادهای نظامی در کشورهای عمده‌ی امپریالیستی به راه افتاد. تمایز موضع‌گیری مارکسیستهای نظیر لنین و لوکزامبورگ با موضع‌گیری انترناسیونال دوم در این بود که آنان به مبارزه‌ی سازمان یافته و قهرآمیز علیه میلیتاریسم برای ریشه‌کن ساختن آن از طریق درهم شکستن دولت سرمایه و جایگزین ساختن انقلابی آن با ملیشیای سوسیالیستی اعتقاد داشتند. در حالی که رهبران انترناسیونال دوم به از میان رفتن خودبخودی و تاریخی میلیتاریسم معتقد بودند و از دولتهای بورژوازی می‌خواستند که ملیشیای توده‌ای را جایگزین میلیتاریسم کنند!

## ارتش خلقی یا ملیشیا

ملیشیا یا ارتش خلقی، ارتش متشکل از توده‌های داوطلب برای دفاع از منافع خویش است که در پروسه‌ی انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی جایگزین ارتش ضد خلقی و دائم سرمایه می‌گردد. گرچه تشکیلات ملیشیا اولین بار به وسیله‌ی رهبران انترناسیونال دوم از دولتهای امپریالیستی برای "دفاع از میهن" درخواست گشت (و عملی نشد!)، ولی برای اولین بار ملیشیای سوسیالیستی در نوامبر ۱۹۱۷ در عمل، در روسیه ایجاد شد. (گرچه باید متذکر شد که ملیشیای توده‌ای - و نه لزوماً به طور منحصر به فرد کارگری - برای اولین بار در کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ تشکیلا شده بود). برخلاف ملیشیای خلقی که در آن افشار مختلف خلق (کارگران، دهقانان و خردبورووازی) به تناسب نامعلوم شرکت می‌جویند، بدنه‌ی اصلی ملیشیای سوسیالیستی و به ویژه ایدئولوژی، سیاست و شکا، سازماندهی حاکم بر آن را، طبقه‌ی کارگر تشکیلا می‌دهد. ملیشیای

سوسیالیستی یکی از ابزار مهم اعمال دیکتاتوری پرولتاریا در پروسه‌ی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است.

## دیسپلین نظامی

یعنی سیستم روابط و سلسله مراتب درونی ارتش. ارتش سرمایه عمدتاً دارای خصوصیات دیسپلینی زیر است:

- ۱- سلسله مراتب هرمی اتوریته، وجود تمایز مشخص مابین ژنرالها، افسران و سربازان،
- ۲- اطاعت کورکورانه،
- ۳- احترام نظامی اجباری نسبت به مراتب بالاتر،
- ۴- تمایزات هرمی در چگونگی پرداخت حقوق و امتیازات.

بدین ترتیب ارتشهای سرمایه اساساً به گونه‌ای شدیداً غیر دموکراتیک سازماندهی و کنترل می‌شوند، و این نوع سازماندهی، در واقع شرط اساسی "کارآیی" ارتش محسوب می‌گردد. دیسپلین درونی ارتشهای خلقی، کارگری - سوسیالیستی دیسپلین دموکراتیک است و کارگران در آن نقش کلیدی ایفا می‌کنند. در این سیستم بر آگاهی اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک در درون ارتش تاکید می‌گردد، و آزادی بیان عقاید و مبارزه‌ی سیاسی افراد ارتش در درون ارتش، به رسمیت شناخته می‌شود. انتقاد و انتقاد از خود به شیوه‌ی کمونیستی، نیروی محرکه‌ی رشد و کارآیی ملیشیای سوسیالیستی است.

## جنگ‌های مردمی

ثوری، تاکتیک و استراتژی جنگ نامنظم طولانی‌ای که طی آن توده‌های از لحاظ کمی وسیع ولی از لحاظ کیفی (نیروی نظامی، جامعه‌ی عقب نگهداشته شده، غیره) ضعیف، می‌توانند نیروی نظامی غیر پرولتری، سازمان‌یافته و مجهز را در جنگ عادلانه شکست دهند را جنگ دراز مدت گویند. اولین ایده‌ی چنین روش جنگی

توسط مائوتسه دون در یک سری سخنرانی "جنگ دراز مدت" به "انجمن ینان برای مطالعاتی جنگ مقاومت علیه ژاپن" از ۲۶ مه تا ۳ ژوئن ۱۹۳۸ ارائه داده شد. جنگ چین علیه ژاپن (۱۹۳۷ - ۱۹۴۵) و جنگ ویتنام علیه آمریکا (۱۹۷۳ - ۱۹۶۰) از نمونه‌های برجسته این روش جنگی‌اند. ویژگیهای این روش جنگی عبارتند از:

- ۱- جنگ چریکی علیه دشمن مجزی که نمیتواند از برتری تکنیکی خویش بهره گیرد.
- ۲- آموزش سیستماتیک ایدئولوژیک - سیاسی کارگران و توده‌های انقلابی.
- ۳- اجتناب از جنگ هنگام حمله دشمن مجزی.
- ۴- حمله متقابل توسط نیروی پرولتاری زمانی که دشمن حداقل آمادگی را دارد.
- ۵- استفاده عمدتاً از روستاها به عنوان میدان اصلی مبارزه توسط نیروی پرولتاری در حالی که هدف نهایی محاصره و تسخیر شهرهاست (تسخیر شهرها از طریق روستاها).

**جنگ چریکی**

جنگ چریکی، جنگ اصطلاحی در مقیاس کوچک است توسط پارتیزانها و مپایشای توده‌ای علیه سربازان مجزی سرمایه. این واژه، ریشه‌اش از زبان اسپانیایی گرفته شده است که به معنی "جنگ کوچک" است و برای اولین بار در جنگ شبه جزیره Peninsula War ۱۸۱۲ - ۱۸۰۴، زمانی که واحد کوچکی از پارتیزانهای اسپانیایی علیه نیروهای نظامی ناپلئون حمله بردند، به کار گرفته شد. جنگ چریکی، به ویژه توسط توده‌های ملتی که در جنگ شکست خورده است و توسط گروه انقلابی‌ای که تنها طریق بقای خویش و سرنگونی رژیم دیکتاتور را در مبارزه مسلحانه می‌یابد، به کار گرفته می‌شود و جنگی عادلانه علیه فاشیسم، امپریالیسم و رژیمهای ستمگر

سرمایه‌داری قلمداد می‌گردد. ارتش سرخ از این روش در "جنگ بزرگ میهنی" در پشت جبهه نیروهای فاشیستی استفاده کرد و تاکتیکها و استراتژی انقلابیونی نظیر کاسترو، چه گوارا و هوشی مین بر این "جنگ کوچک" استوار بوده است.

### کمونیسم جنگی

کمونیسم جنگی در دوره‌ی سه ساله جنگ داخلی و جنگ عادلانه علیه مداخله نظامی خارجی در روسیه شوروی، برقرار شد که بلافاصله پس از انقلاب کمپرسوسالیستی اکتبر ۱۹۱۷ آغاز گشت. کمونیسم جنگی هنگام جنگ شوراها علیه ارتشهای سفید و حامیان امپریالیستی آنها، علیه جدایی طلبان در اوکراین، ارمنستان، گرجستان و بخشهای دیگر امپراطوری روسیه، و به طور کلی علیه ضد انقلاب، برقرار گشت. در حوزه اقتصادی، دولت شوروی سیاست اجتماعی کردن کشاورزی و صنعت، تمرکز اداری اقتصاد، و دریافت اجباری غذا از دهقانان ثروتمند، ممنوعیت تجارت خصوصی، جیره‌بندی غذا در مناطق شهری، پرداخت جنسی مزدها، تورم سرهم و نزول نقش پول در اقتصاد را اتخاذ کرد. کمونیسم جنگی، نهایتاً با طرح ریزی و اجرای سیاست اقتصادی جدید (نپ) توسط لنین، در مارس ۱۹۲۱ پایان یافت. یکی از خصوصیات "کمونیسم جنگی" نظامی کردن پروسی کار بود، یعنی به کارگیری روشهای نظامی در سازماندهی نیروی کار در پروسی کار. این ایده را اولین بار م. و. فرونزه (یکی از رهبران بلشویک)، طرح کرد و تا حدودی نیز مورد قبول تروتسکی، رهبر ارتش سرخ در آن زمان، قرار گرفت. دلایل عمدتی به کارگیری این سیاست، تضعیف اتوریتهی مدیریت، نبودن ابتکار فردی و از میان رفتن دیسپلین کار در پروسی جنگ داخلی و کشته شدن بسیاری از کارگران در طول جنگ بود. از ویژگیهای سیاست نظامی کردن کار میتوان اینها را

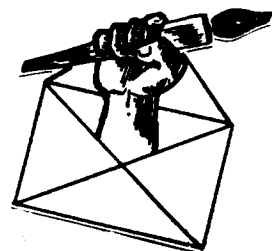
- نام برد:
- ۱- محدودیت قابل شدن برای انتخاب شغل و مطا کار.
  - ۲- کارگران به عنوان "سرباز طبقه بندی شده، و از این رو قادر به ترک کار خویش نبودند.
  - ۳- "جوخه های ضربتی" برای "جبهه های کار" تشکیل شد تا بتوانند در اسرع وقت نواقص شاخه‌های حساس تولیدی را رفع کنند.
  - ۴- پرداخت مزدها عمدتاً به شکل پرداخت جنسی و جیره بندی در آمد.
  - ۵- دست یافتن به هدفهای تولیدی معین به عنوان "پیروزیهای" کارگری قلمداد می‌شد.

### پاسیفیسم

جنبشی که جنگ و برخوردهای قهرآمیز را به هر شکل و از جانب هر که صورت گیرد محکوم می‌کند و معتقد به حل صلح آمیز مشکلات است. م. ل. با پاسیفیسم بیگانه است چرا که معتقد به مبارزه انقلابی قهرآمیز و پیگیر علیه طبقات حاکم برای برانداختن نظام طبقاتی و جنگهای طبقاتی مبتنی بر آن است. از دیدگاه م. ل. پاسیفیستها، علی رغم ادعای "صلح طلبی" عملاً در راستای حفظ شرایط موجود طبقاتی که موجب تناقضات قهرآمیز است، قدم بر می‌دارند. ■

منابع

- 1- Botton, re, et al., A DICTIONARY OF MARXIST THOUGHT, 1983.
- 2- Wilczynski, J., AN ENCYCLOPEDIA DICTIONARY OF MARXISM, SOCIALISM, AND COMMUNISM, Macmillan Reference Books, 1981.
- 3- THE GREAT SOVIET ENCYCLOPEDIA.



\*\*\*\*\*

★ رفیق م - پاریس - نامعی شما را عینا درج می‌کنیم:

رفقای هیات تحریریه جهان

گرمترین دروهای مرا بپذیرید. تلاشها و زحمات شما در جهت پیشبرد مواضع سازمان در خارج از کشور قابل ستایش است و امیدوارم که با رفع همه مشکلات بتوانید در این زمینه موفقیت‌های بیشتری کسب کنید.

باری، غرض از نامه نوشتن این بود که انتقادی راجع به 'شعری' بنام 'صدای فدائی فناپذیر است' داشتم. این 'شعر' حیرت هواداران دور و نزدیک در فرانسه را برانگیخت.

رفقا! در اینکه 'صدای فدائی' فناپذیر است، شکی نیست. ولی آیا می‌توانیم این موضوع را در غالب فحش و کلمات رکیک به دیگران بفهمانیم؟ مسلما خیر.

متأسفانه یکی از مسائلی که جنبش با آن دست به گریبان بوده و هست، متوسل شدن بعضی از گروهها و جریانات به فحاشی و برخورد غیر اصولی بجای برخورد سیاسی - ایدئولوژیک، و مجاهدین هم همیشه به این جو دامن زده‌اند و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران هم پیگیرانه علیه این شیوه مبارزه کرده و می‌کند. (این مسئله کاملا در نشریات کار و ریگای گل، مشهود است).

بنابراین کوشش ما هواداران سازمان در خارج از کشور این است که کلیه برخوردها را به مجرای اصولی آن یعنی برخوردی سیاسی - ایدئولوژیک، ببندازیم. 'جهان'

بعنوان نشریه هواداران سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، در این زمینه رسالت سنگینی به عهده دارد و طبیعتا در این زمینه توجه بیشتری لازم است. در خاتمه دست شما را بگرمی می‌فشاریم و موفقیت شما را خواهیم.

★ رفقای هوادار سازمان در لندن - نامعی شما به جهان را در زیر درج می‌کنیم و درخواست شما را به اطلاع رفقای سازمان می‌رسانیم:

رفقا! شما، در بخش پاسخ به نامه‌ها در جهان ۴۴، در جواب به سؤال رفیقای از لیا، - فرانسه در مورد سرمقالی جهان ۴۳، 'از مدنی ... تا خاوری'، نوشته‌اید 'طبیعی است که ما نیز در برابر نیروهای مرتجع مذهبی و وابسته به امپریالیسم از مبارزات طبیعی کارگر افغانستان و تحولات انقلابی در این کشور دفاع می‌کنیم.'

ما در مورد این پاسخ شما یک انتقاد و یک درخواست داریم: ما اعتقاد داریم که اتخاذ موضع بدون توضیح مشروح، در هر نشریه‌ای به ویژه نشریهی هواداران سازمان، جهان، عملی نادرست است، به ویژه که تا حال، نه در جهان، و نه در هیچ کدام از نشریات سازمانی، در رابطه با دست‌آوردهای کارگران افغانستان بحثی دامن زده نشده است. پس شما چگونه چنین حرکتی را توضیح می‌دهید که در رابطه با این مسأله حساس جهانی بدون تشریح اتخاذ موضع کرده‌اید.

درخواست ما، اما، از شما این است که حتما در آینده‌ای نزدیک، مقاله‌ای در رابطه با مسأله افغانستان و موضع ذکر شده در جهان درج کنید تا ما هم در این رابطه آگاهی‌های بیشتری به دست آوریم.

★ رفیق هوادار سازمان در فرانسه - با تشکر از ارسال نامتان، انتقادهای

شما به جهان شماره ۴۶ را برای اطلاع خوانندگان دیگر جهان چاپ می‌کنیم:

۱- در قسمت اخبار، صفحه ۷، خبر مربوط به 'تیم ایران از بازیهای جهانی معلولین اخراج شد'، اگر عکسی که در این قسمت چاپ شده، مربوط به همان دو نفر است که تقاضای پناهندگی سیاسی داده‌اند، چاپ عکس آنها در جهان کار اشتباهی بوده‌است، ولو اینکه قبلا این عکس در روزنامه دیگری چاپ شده باشد. کلا عکسها اگر اشکالاتی از این قبیل، هم ایجاد نکنند، باید در جهت روشنتر و گویاتر کردن مطلب باشند ولی در مواردی جهان اقدام به چاپ عکسهایی می‌کند که نه تنها مطلب را روشن نمی‌کنند بلکه ممکن است در افراد دور و یا غیر هوادار توهم هم ایجاد کند. مثلا چاپ عکس پادشاه کویت، آن هم عکس ۶x۴ وی، چه کمکی به روشن شدن یا گویاتر شدن خبر کویت می‌کند؟ یا مثلا چاپ مکرر عکس سردمداران رژیم که دیگر همه می‌شناسند. اگر انگیزه چاپ این عکسها پر کردن جاهای خالی در نشریه یا اصطلاحا صفحه پرکنی باشد، خیلی بهتر است که از طرحهای مترقی و ... استفاده شود.

۲- در صفحه ۱۶ خبر مربوط به سودان گفته شده است که 'توده‌های زحمتکش سودان ... طی مبارزات خود در سال گذشته، دیکتاتوری مذهبی جعفر نمیری را سرنگون ساختند.' در حالیکه این طور نبوده است. نمیری با یک کودتا از بالا سرنگون شد، نه توسط توده‌های مردم (از پائین).

۳- شعر 'صدای فدائی فناپذیر است': به نظر من این قطعه را نمی‌توان شعر نامید. بیشتر به نثر شبیه است، که در آن سعی شده است چندین ایده به طور یکجا توضیح داده شود. حتی در تراکت‌های تبلیغی هم این همه موضوع را با هم مطرح



نمی‌کنند... این همه ایده را در یک قطعه دو صفحه‌ای حال اسمش 'شعر' باشد یا 'مقاله' درست نیست چون نه یک کار تبلیغی از آب درمی‌آید چرا که تبلیغ ایده‌های مختلف باید یک به یک و با توضیح جوانب مختلف هر ایده انجام شود، و نه یک کار ترویجی خواهد بود چرا که نویسنده این قطعه خواسته است حالت شعرگونه نوشته خود را حفظ کند و وارد مسائل تئوریک نشده است، و نمی‌باید هم وارد این مسائل می‌شد. زیبایی و گیرائی شعر هم که در واقع امتیاز شعر نسبت به یک نوشته معمولی است نیز جای خود دارد و باید به آن اهمیت داده شود. حال آنکه به نظر من در این نوشته شعرگونه حداقل اهمیت کافی به این مسئله داده نشده است. در نتیجه فکر می‌کنم که چاپ این گونه اشعار در جهان سطح ادبی نشریه را تنزل می‌دهد و باید به این رفیق که در راه شاعری قدم گذاشته است اشکالاتش را توضیح داد که در آینده بتواند اشعار بهتری بسراید.

۴- مقاله 'دنباله‌ای بر مقاله شاعر بودن، شاعر شدن': اصولا چرا پاسخ به نامعنا و انتقادات وارده به یک مقاله باید به این صورت مطرح شود؟ اختصاص ۵، ۶ صفحه از نشریه جهان برای برخوردهای شخصی به نظر من اشتباه است. نویسنده مقاله می‌توانست بدون وارد شدن به اینکه انتقاد را 'سن' یا 'خ' مطرح کرده است ایده‌های خود را بیشتر باز کند و در کار روابط رفیقانه را توضیح دهد و دیدگاه‌های ادبی خود را بیشتر توضیح دهد. به نظر من این سبک کار در سطح نشریه جهان، به عنوان ارکان سراسری هواداران یک سازمان سیاسی، نیست. پاسخ به سؤال یا انتقاد (در حد برخورد به فرد) جای ویژه‌ای دارد و آنهم بخش 'پاسخ با خوانندگان است'. همچنین گذاشتن

امضای فردی پای یک مقاله یا شعر هم سبک کار درستی نیست. حتی پای اشعاری هم که در جهان درج می‌شوند نباید امضای فردی گذاشت. اعضای هیات تحریریه جهان ممکن است که هر کدام در زمینه‌هایی، ایده‌های خاص خود را داشته باشند ولی مجموعا هیات تحریریه‌ای را تشکیل می‌دهند که مسئولیت تک تک نوشته‌های جهان به عهده تک تک آنها است. حتی اگر رفیقی از تحریریه جهان با نوشته‌ای که در جهان درج می‌شود مخالف باشد، باز مسئول این نوشته، او نیز هست چرا که عضو تحریریه جهان است و تحریریه جهان مسئول کلیه مندرجات نشریه است. به عبارت کلی‌تر اعضای هیات تحریریه جهان در درون خود مسئولیت فردی دارند و تقسیم کارهایی می‌کنند ولی در خارج از دایره خود مسئولیتشان جمعی است.

★ رفقای هوادار سازمان در آریزونا - گزارش فعالیت‌های شما و بریده‌های روزنامه‌های آمریکا به دستمان رسید و تشکر می‌کنیم.

★ رفقای هوادار سازمان در لوس آنجلس و نیویورک - بریده‌های مطبوعات آمریکا مرتبا به دست ما می‌رسد و موجب امتنان ما است.

★ رفیق پاور - حیدرآباد (هند) - ترجمه شعرهای پرتیش ناندی - شاعر معاصر هندی - به دستمان رسید. از کوشش‌تان قدردانی می‌کنیم و شعرها را در اختیار بخش ادبی جهان قرار می‌دهیم. سلامهای گرم ما را بپذیرید.

★ رفیق رضا - استکهلم - از مطالب جالبی که برای ما فرستادید تشکر می‌کنیم و امیدواریم به همکاریتان با جهان ادامه دهید. مطالب‌تان حتما مورد استفاده قرار می‌گیرند. دستتان را به گرمی می‌فشاریم و

برایتان آرزوی موفقیت داریم.

★ رفیق ر - ترکیه - مطلب تکان دهنده‌ای را که تحت عنوان 'اعتراف یک شکنجه‌گر' برای ما فرستادید، به دستمان رسید. باز هم از این گونه مطالب برای ما ارسال کنید. پیروز باشید.

★ رفیق م - بوستن - مطالب‌تان به جهان رسید و مورد استفاده قرار می‌گیرند. به همکاریتان با جهان ادامه دهید.

★ رفیق م - تولوز (فرانسه) - شعرهایتان رسید و در اختیار بخش ادبی جهان قرار می‌گیرد. با تشکر و آرزوی پیروزی.

★ رفیق ف - دانمارک - از ارسال مطلب 'هندوراس سرزمین اشغالی' تشکر می‌کنیم. باز هم از این گونه مطالب برای ما بفرستید. در فعالیت‌هایتان موفق باشید.

★ رفیق د - اوپسلا - منظور از چاپ نامعی رفیق حمید مومنی در جهان شماره ۴۷ نشان دادن این واقعیت مهم تاریخی بود که رفیق حمید در سالهای خیلی دور، از خطر جریانهای مذهبی و به ویژه از خطر نویسندگان مرتجع‌ی چون جلال آل احمد - که در آن موقع 'پرو و بیای' زیادی داشتند - به خوبی آگاه بود و می‌خواست که در این زمینه کاری صورت گیرد. رفیق حمید همچنین می‌دانست که به‌آذین (توده‌ای معروف) در این مورد 'محافظه کاری' خواهد کرد. در یک کلام، ما به دلیل این دور نگری‌های رفیق به خون تپیدمان حمید مومنی و همچنین به خاطر گرامیداشت یاد او - و نه به هیچ دلیل دیگری - اقدام به چاپ نامعی او کردیم. در هر صورت از ارسال نامعتان و توضیحات مفصلی که دادید تشکر می‌کنیم و با نظرتان موافقیم. دروهای رفیقانه‌ی ما را بپذیرید.

## با کمکهای مالی خود سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را در امر انقلاب یاری رسانید

مینیا یلیس - پویان ۲۰  
**اسکاتلند** یوند  
 به یاد رفقا اسکندر،  
 حسن و کاوه ۲۵  
 آزاد - کردستان ۳۰  
 رفیق داندی ۲۰۰  
 رفقای پیزلی ۱۰۰  
 رفقای ابردین ۴۰  
 رفقای ادینبرو ۲۳  
 رفقای کلاسکو ۲۳  
 ب - ادینبرو ۱۰  
 خلق لر ۳۰  
 رفیق اسکندر ۲۰  
 رسترباد ۴۵  
 صدای فدایی ۱۵  
 زنده باد سوسیالیسم ۱۴  
**کانادا** دلار  
 حمید اشرف ۳۰  
 آریزونا - کردستان ۵۰  
 بیش جزئی ۱۰۰  
 سرخه روجا ۲۰  
 کمیته مطالعات تاریخ (رفیق کبیر اسکندر) ۱۲۰  
 ستاره های دربند ۲۰  
**سوئد** کرون  
 استکلهم ۲۵  
 هواداران سچفا ۱۶۵۰  
 ژ - م ۵۰۰  
 سرخه روجا ۱۰۰  
 لین شوپینک ۵۰  
 هواداران سچفا ۴۰۰  
 یوله - داریوش مولوی ۱۰۰  
 وستراوس - ه.س ۵۰  
 رفیق فاطمه ۱۰ دلار  
 ر - آرمان ۵۰۰۰ لیر  
 بدون کد ۱۵۰ فرانک  
 مسعود رحمتی - ۵۹  
 لیل ۱۰۰ فرانک  
 مسعود رحمتی - ۵۹  
 لیل ۲۰۰ فرانک  
 ب.ک. طهماسی -  
 انگشتر طلا  
 ه.ک. طهماسی -  
 هدیه شمارسید

انتقاد و انتقاد از خود ۱۵  
 کمیته ۷  
 سعید سلطانپور ۳۰  
 اعتماد رفیقانه ۴۰  
 تصفیه انقلابی ۲۵  
 سازمان دانشجویان -  
 بن  
 انوشه پایدار ۱۰۰  
 کلن  
 رفقای کلن ۱۰۰  
**دانمارک** کرون  
 صدای فدایی ۲۰۰  
 رفیق حمید اشرف ۱۰۰  
 رفقای به خون تنیده ۵۰  
 ماه مهر ۲۵  
 آکسیون خیابانی ۲۵  
 رفقای  
 تشکیل دانمارک ۴۰  
 رفیق پهرنگ ۳۹  
 رفقای نشریه جهان ۵۰  
**انگلیس** یوند  
 باث ۲۰  
 سوانزی ۲۰  
 کاردیف ۲۰  
 پانتی پرید ۲۰  
 نیوپورت ۲۰  
 بنگور ۲۰  
 بریستول ۲۰  
 انقلاب ۷  
 شفیلد - ح ۵  
 رفقای میدلزبرو - ۵۸  
 نیوکاسل ۲۵۰  
 میدلزبرو ۳۰۰  
 به یاد فتاح ۵۰  
**آمریکا** دلار  
 کمیته کارگری ۳۰۰  
 بندرعباس ۵۰  
 رفیق دکتر ۳۰  
 نیمینا ۵۰  
 نادر - رالا ۵۰  
 دیترویت - لرستان ۵۰  
 خرم دره ۵۰  
 صدای فدایی ۵۰  
 س.ش ۲۰  
 هسته سرخ ۹۲/۵۰  
 پویان ۱  
 پیروزی ۲۰  
 ج - نیویورک ۲۰  
 نیویورک - رفقای ۵۰  
 هواداران فیلیپین ۲۰  
 رفقا حسن، کاوه ۲۰  
 واسکندر ۲۰  
 ویرجینیا - ی ۲۰  
 صدای فدایی ۲۵  
 کمیته کارخانه ۲۵

**آلمان** مارک  
 هامبورگ  
 رفیق مدائن ۱۵۰  
 رفیق بابایی ۱۵۰  
 ک ۲۰۰  
 س\* ۲۰۰  
 رفیق گلگون کفن  
 نصرت رئیسی ۵۰  
 رفیق ز - هدیه شمارسید  
**برمن**  
 پیروزی ۱۱۱  
 بامی استار ۴۴  
**هاکن**  
 بدون کد ۶۰  
**هایدلبرگ**  
 رفقای هایدلبرگ ۱۰۰  
 رفقای هایدلبرگ ۱۰۰  
**گوتینگن**  
 الف\* ۵۰  
 م\* ۵۰  
 م\* سعید سلطانپور ۲۵  
 م\* سرمه چاران فدایی ۲۵  
**فرانکفورت**  
 دی - ۴۲ ۴۰  
 رفیق سیامک اسدیان ۳۹  
 به یاد رفیق  
 جواد افتخاری ۵۰  
 نمایشگاه بین المللی  
 کتاب ۵۰  
 غرفه رفیق  
 سعید سلطانپور ۵۰  
 رفقا فرزین و  
 فرشید راجی ۸۰  
 رفقای تهرانپارس ۴۰  
 نمایشگاه بین المللی  
 کتاب ۶۰  
 واحد ۱۰۰  
 رفیق اشرف بهکیش ۱۴۰  
 پناهنده سیاسی ۵۰  
**نورنبرگ**  
 سرمه چاران فدایی ۲۰  
 مرک بر ایورتونیس ۲۵  
 رادیو صدای فدایی ۳۰  
 زنده باد سوسیالیسم ۳۵

**کمکهای مالی خود را به حساب**  
**A A H**  
**739066 F**  
**Credit Lyonnais**  
**134 Bd. Voltaire**  
**75011 Paris**  
**France**  
 واریز نمایید و رسید بانکی را به همراه کد دلخواه خود  
 به نشانی زیر بفرستید  
**ACP**  
**BP 54**  
**75261 Paris, cedex 06**  
**France**

**میتوانید نشریات "کار" "ریگای گه" "بامی استار"  
و "جهان" را از نشانی های زیر درخواست کنید**

R.E., Postfach 831135,  
6230 Frankfurt M80, W.Germany.

آلمان غربی

Hadi, P.O.Box 419,  
N.Y., N.Y. 10185, U.S.A.

آمریکا

J.S.V.W., Postfach 122,  
Post AMT 1061, Wien, Austria.

اتریش

O.J.S., B.M.Kar,  
London WC1N 3XX, England.

انگلستان

Masoud-M, C.P. 6329,  
Roma Prati, Italia.

ایتالیا

E.J., B.P. 8,  
1050 Bruxelles 5, Belgique.

بلژیک

K-U 32, P.O.Box 8418,  
Pakistan.

پاکستان

J.S.F., P.B. 398,  
1500 Copenhagen.V, Denmark.

دانمارک

J.S.F., Box 50057,  
10405 Stockholm, Sweden.

سوئد

A.E.J.F., B.P. no 401,  
75962 Paris Cedex 20, France.

فرانسه

J.S.S., P.O.Box 372, Ahuntsic Station,  
Montreal P.Q., H3L 3N9, Canada.

کانادا

J.S.O.U., P.B. 12,  
7082 Kattem, Norway.

نروژ

P.B. 11491,  
1001 G.L. Amsterdam, Netherlands.

هلند

P.O.Box 7051,  
New Delhi 65, India.

هند



۴ بهمن

اولین سالروز درخون تپیدگان

حمله به مقر رادیویی سازمان

همان گونه که ۱۹ بهمن ۴۹ یادآور خروش فرزندان دلاور خلق از جنگل سیاهکل و پراکندن طلایی شور و امید در دل تودمها از سوی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران است، چهارم بهمن ماه ۶۴ نیز که در آن دفاع قهرمانانه رفقای فدایی از مرکز فرستنده رادیویی سازمان صورت گرفت، یادآور تداوم همان مبارزه خونبار است. رفقای سیاهکل از آن رو غرقه در خون شدند تا پرچم مبارزاتی طبقه کارگر را در برابر بی عملی محض اپورتونیستها و فرصت طلبان برافراشته نگاه دارند و بر تمام اندیشههای کهنه و متحجر آن دوران نقب زنند. رفقای همچون کاوه و اسکندر نیز از آن رو قلب پاک و ملامال از عشق خود به طبقه کارگر را آماج گلولههای عواما، رنگارنگ بورژوازی قرار دادند تا یک بار دیگر با گستردن خون خود در مرکز فرستنده رادیویی سازمان ثابت کنند که فدایی همچنان مظهر استقامت و سازش ناپذیری در برابر خائنین به طبقه کارگر است.

شور بی پایانی که در وجود رفقا کاوه، اسکندر و حسن موج میزد، آنان را همیشه و همه جا مورد کینه و نفرت باند مدنی - شیبانی قرار می داد. از همین رو بود که حمله کنندگان در اولین دفاع درگیری به کمین کاوه، اسکندر و حسن نشستند و قلب سرخشان را که انباشته از خشم و کینه وافر نسبت به مدعیان دروغین طبقه کارگر بود، نشانه رفتند و در آخرین لحظات درگیری، از پشت، رفیق حسن را به گلوله بستند.

اما کاوه، اسکندر و حسن را چه باک، از اینکه در دفاع از ستاد سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و به منظور حفظ منافع و مصالح طبقه کارگر در برابر اپورتونیستها، این بدترین دشمنان طبقه کارگر، جان خود را از دست دهند.

آری! خون پاک رفقا در حالی که شلیک گلولههای بی امان ادامه داشت، در هر گوشه مقرر جاری شد تا با آن صبح دولت فردا را بشارت دهند و بر خیال واهی کودتاگران مبنی بر تسخیر رادیو صدای فدایی مهر باطل کوبند.

آنان حتی پیش از درگیری چهارم بهمن نیز در تمام دوران فعالیتشان به مبارزه ای مصمم علیه اپورتونیسم پرداختند و زمانی که باند توطئه گر و رسوای مدنی - شیبانی به قصد نابودی سازمان دست به عمل مسلحانه زد، در برابر یورش آنان نیز شدیداً ایستادگی کردند. رفیق کاوه قبل از به خون تپیدنش در نامه ای به یکی از سران جنایتکار این باند نوشت که: 'شما در تمام عرصه های مبارزه با شکست کامل مواجه شده اید. رفیق اسکندر نیز به عنوان یکی از صدیق ترین و پرکارترین رفقا همیشه بر این نکته پای می فشرده که: 'حتی شده خونم را برای از بین بردن اپورتونیستها بر زمین خواهیم ریخت'، همین هم شد. اما اپورتونیستها تنها به ریختن خون او بر زمین اکتفا نکردند و حتی پس از جان باختن این رفیق، همچنان با باران گلوله بدن او را سوراخ سوراخ می کردند. که این خود حد اعلا دشمنی خیانت پیشگان با طبقه

کارگر و سازمان رزمنده اش است. رفیق حسن نیز که از مدت ها پیش مبارزه سیاسی قاطعانه ای را علیه نظریات راست و حرکات ضدتشیکیاتی این محفل گرایان آغاز کرده بود، تمامی توان خود را در افشای نظریات این جریان به کار بسته بود. از همین رو، توطئه گران دشمنی خاصی با او داشتند.

ما در اولین سالگرد به خون تپیدن رفقا کاوه، اسکندر و حسن و با ایمان به بارورتر شدن خونشان، یادشان را گرامی می داریم، و یقین داریم که از این پس نیز هزاران فدایی دیگر پرچم مبارزه با اپورتونیسم را سرفراز نگاه خواهند داشت. ■

# JAHAN

Organ of the student supporters of the Organisation  
of Iranian Peoples' Fedaii Guerrillas -abroad

Vol. VI

Jan.-Feb. '87

No.49

[www.iran-archive.com](http://www.iran-archive.com)

برای تماس با جهان یا ناسی زیر مکتبه کنید:

JAHAN, P.O. BOX 274, GLASGOW G41 3XX, UNITED KINGDOM.